

سلسله دروس های از قرآن

جلد اول

قرآن تفصیلاً

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب

اسم کتاب: سلسله درس‌هایی از قرآن - جلد اول

چاپ اول: نشر مستضعفین - نیمه اول سال ۱۳۹۰

چاپ دوم: فروردین ماه ۱۳۹۷

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست

- ۸ -سوره علق، مدثر، مزمل
- ۱۰ -مقدمه
- ۱۲ -دستاورد های بعثت محمد
- ۱۲ - ۱ - وحی یا شعور مرموز، سنگ زیربنای جنبش اجتماعی،...تاریخی محمد
- ۱۳ - الف - مکانیزم وحی چیست؟
- ۱۴ - ب - عقلانیت وحی ای و فونکسیون وحی ای دو طریقه شناخت مکانیزم وحی
- ۱۵ -عقلانیت وحی
- ۱۶ - برداشت جزمی یا دگماتیسم از مقوله وحی
- ۱۷ - برداشت علمی یا انطباقی از مقوله وحی
- ۱۹ - برداشت تطبیقی یا دینامیکی از وحی
- ۲۰ - ۲ - فونکسیون وحی
- ۲۵ - سوره علق پیام آور شروع پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری
- ۲۵ - تولد پدیده انسان در تاریخ بشریت در شب بعثت محمد
- ۲۷ - راه آورد سونامی پیدایش انسان در تاریخ بشریت
- ۲۸ - پیام بعثت ۲۷ رجب محمد
- ۲۹ - محمد بعد از حرای شب بعثت
- ۳۲ - مرحله دوم محمد بعد از حرای شب بعثت
- ۳۶ -سوره ضحی
- ۳۸ -مقدمه
- ۳۹ - مبانی اولیه شکل گیری سه نوع اسلام دگم - انطباقی - تطبیقی
- ۳۹ - نگرش دگماتیسم به مکانیزم وحی
- ۴۰ - نگرش انطباقی به مکانیزم وحی
- ۴۱ - نگرش تطبیقی به مکانیزم وحی
- ۴۲ - قبض و بسط روحی محمد
- ۴۹ - شخصیت محمد بزرگترین فونکسیون انسانی...وحی و قرآن و اسلام است
- ۵۴ - وحی برای محمد پراکسیس بود یا پکیج
- ۵۵ - یتیمی - ضلالت - فقر، سه مشخصه زیربنای تکوین شخصیت محمد
- ۵۵ - تکوین وحی در بستر تجربه درونی و تجربه بیرونی محمد
- ۶۰ - فقر - ضلال - یتیمی سه شاخص زیربنای اولیه شخصیت ضد طبقاتی...محمد

۶۴	سوره انشراح (شرح)
۶۷	مقدمه
۷۱	تاریخی بودن شخصیت محمد، وحی محمد و اسلام محمد
۷۹	انواع پراتیک محمد
۸۹	سوره جمعه
۹۱	۱ - مقدمه
۹۴	۲ - مبانی دینامیزم بعثت پیامبر اسلام
۱۰۳	۳ - بعثت فرهنگی پیامبر اسلام توسط استحالته فرهنگ گفتاری
۱۰۵	۴ - بعثت اخلاقی، هدف اصلی و محوری مولفه‌های بعثت پیامبر
۱۰۷	۵ - تفسیر خدا مهم‌ترین ارمغان انبیاء ابراهیمی برای بشر بوده است
۱۱۴	۶ - بعثت نظری و بعثت عملی پیامبر اسلام در بستر بعثت انسانی

سورگہ علقہ، مدائن مزمل

بعثت پیامبر سر آغاز
انتقال بشریت از
پارادایم شفاهی
به پارادایم کتبی
تاریخ معرفت



مقدمه :

بعثت پیامبر - در ۲۷ رجب در چهل سالگی عُمر پیامبر - همراه با شروع جوشش چشمه وحی از درون محمد در سرزمین مکه، ام القراء جامعه طبقاتی، نژادپرستی، آپارتاید جنسی، جهل و فقر، شرک و بت‌پرستی شبه جزیره عربستان به شکل یک انفجار ناگهانی که در عرض نزدیک به سی سال توانست با به زانو درآوردن تمامی امپراتورهای جهانی به صورت گفتمان مسلط قرن هفتم و هشتم میلادی درآید. پارادایم اسلام در قرن هفتم و هشتم میلادی با مشخصه ضد طبقاتی، ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی با این شعار محمد که:

«الناس شوا سیه کالاسناس مشط - مردم مساوی هستند مانند دانه‌های شانه» یا شعار

«لافخرا لعربیا و لا لعجمیا و لا لاسودا و لا لابیض الا به تقوی الله - هیچ فخری و برتری سفید بر سیاه و عرب بر عجم ندارد مگر به تقوی الهی» یا

«الهم بارکنا للخبز - زنده باد نان» یا

«ویضع عنهم اصرهم و الا غلال الّتی کانت علی ام - تا زنجیرهایی که بر پاهای و بارهایی که بر دوش مردم بود نابود کنند» شکل گرفت و اسلام با این شعارهای رهایی‌بخش توانست تمامی مبارزات رهایی‌بخش بشر در آن قرن و عصر از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب تحت هژمونی خود درآورد. دیسکورس اسلامی در قرن هفتم و هشتم میلادی یک دیسکورس ضد طبقاتی و ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی بود و با این دیسکورس بود که محمد و ایده محمد یعنی اسلام توانست در عرض کمتر از سی سال نه تنها مکه و مدینه و شبه جزیره عربستان و روم و ایران و شرق و غرب را به زانو درآورد، بلکه در نگاهی برتر توانست این دیسکورس ضد طبقاتی، ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی خود را به صورت یک پارادایم تاریخی ضد طبقاتی، ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی برای همه بشریت در تمام اعصار و قرون زنده نگه دارد، چرا که مضمون تمامی نبرد رهایی‌بخش بشر در طول تاریخی در یک تفکیک کلی چیزی جز رهایی از این سه نابرابری طبقاتی و نژادی و جنسی نبوده و نیست و اگر گفتمان محمد و پارادایم اسلام در عرض سی سال توانست جهان و تاریخ را تسخیر کند نه به خاطر شریعت، فقهت، طریقت و... محمد بود، بلکه در یک کلام علت تمامی رشد و جهانی و تاریخی شدن جنبش محمد، سمت‌گیری جهت نفی این سه غده چرکین تاریخ بشریت بود، چرا که بشریت در تمام اعصار یا از تبعیض طبقاتی رنج می‌برد، یا از تبعیض نژادی و یا از تبعیض جنسی و پیدایش دسپاتیزم سیاسی، مذهبی، معرفتی در تاریخ بشر در همین راستا بوده است و اگر در حمله اعراب به ایران - به قول جلال آل احمد ایرانیان به جای مقاومت در برابر اعراب نان و خرما بین سپاهیان عرب تقسیم می‌کردند - به این خاطر بود که در شعار سه گانه آن سردار اسلامی^۱ نفی تبعیض طبقاتی و نفی دسپاتیزم سیاسی می‌دیدند. آن‌ها

۱. که در پاسخ به سؤال رستم فرخزاد که از او سؤال کرد که برای چه به ما حمله کردید، گفت: **بعثت لنخرج العباد من عباده العباد الی عباده الله و من الجور الدایان الی العدل اسلام و من الدل الارض الی العز السماء - ما آمده‌ایم تا شما را از بندگی یکدیگر به بندگی خدا - نجات از اتوکراتیک یا استبداد دینی - و از جور ادیان به عدل اسلام - نجات از تبعیض طبقاتی - و از ذل الارض بعز السماء نجات از شرک نفسانی، اخلاقی، اجتماعی، معرفتی به سوی توحید نفسانی، اجتماعی، معرفتی هدایت کنیم.**

به خاطر معجزه بودن قرآن به اسلام گرایش پیدا نکردند، چرا که اصلاً عربی بلند نبودند تا معجزه بودن قرآن را بفهمند. لازمه اولیه فهم اعجاز قرآن فهم زبان عربی بود که ملت‌های غیر عرب کاملاً از آن بیگانه بودند. آن‌ها به خاطر پاسخگو بودن اسلام نسبت به دردهای تبعیض طبقاتی، نژادی، جنسی در کادر استبداد، استثمار، استعباد و استحمار چون آتش به جان آن‌ها افتاده بود، به اسلام روی آوردند و طبیعی بود که وقتی که بر اثر تحریف اسلام توسط بنی عباس آن‌ها دیدند که نمی‌توانند به آرزوهای دیرینه خود دستیابند، دست به انشعاب در اسلام زدند و به شیعه پناه آوردند یا به شعوبیه گرایش پیدا کردند.

دستاوردهای بعثت محمد:

به قول علامه اقبال لاهوری:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست	نقش‌های پاپ کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است	این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود	جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه	هر چه از حاجت فزون‌داری بنه

۱ - وحی یا شعور مرموز، سنگ زیربنای جنبش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی محمد:

بدون تردید اگر جنبش محمد در قرن هفتم و هشتم که تا امروز و آینده تاریخ سیلان دارد، به عنوان یک نهضت فکری، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، انسانی و تاریخی تلقی کنیم با هر نگاه و اندیشه و مکتب و دیدگاهی که داشته باشیم این حقیقت را باید به عنوان یک اصل مسلم معتقد شویم که سنگ زیربنای تمامی نهضت جهانی،

تاریخی، انسانی محمد نشات گرفته از پدیده ای می باشد که او وحی اش نامید و اعلام کرد که در شبانگاه ۲۷ رجب در مکان غار حرا در جبل نور مکه پس از یک اکسپرینس شخصی یا تجربه نبوی درازمدت به عقلانیت یا شعوری دست یافته است که از درون او چشمه های معرفت اکتیو گردیده که حاصل این سیلان شعور مرموز یا عقلانیت وحی اش مجموعه ای مدونی گردید به نام قرآن، که خود محمد تدوین کننده این کتاب بوده است. بنابراین کلید شناخت حرکت محمد و نهضت جهانی، تاریخی که او آفرید بازگشت پیدا می کند به شناخت پدیده ای که نامش را وحی گذاشت و مجموعه مدونش را قرآن نامید و مکتب و نهضت زائیده آن را اسلام خواند.

الف - مکانیزم وحی چیست؟

به قول مولانا:

جسم ظاهر روح مخفی آمدست	جسم همچون آستین جان همچو دست
باز عقل از روح مخفی تر برد	حس سوی روح زوتر ره برد
جنبشی بینی بدانی زنده است	این ندانی که ز عقل آکنده است
تا که جنبش های موزون سر کند	جنبش مس را به دانش زر کند
زان مناسب آمدن افعال دست	فهم آید مر ترا که عقل هست
روح وحی از عقل پنهان تر بود	زانک او غیبیست او زان سر بود
عقل احمد از کسی پنهان نشد	روح وحی اش مدرک هر جان نشد
روح وحی ای را مناسب هاست نیز	در نیابد عقل کان آمد عزیز
که جنون بیند گهی حیران شود	زانک موقوفست تا او آن شود
چون مناسب های افعال خضر	عقل موسی بود در دیدش کدر
از پی روپوش عامه در بیان	وحی دل گویند آن را صوفیان
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست	چون خطا باشد چو دل آگاه اوست

مؤمنانینظر به نور الله شدی

از خطا و سهو آمن آمدی

در باب مکانیزم وحی به عنوان یک منبع شناخت بشریت در کنار منابع دیگر شناخت انسان مثل طبیعت و تاریخ بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند اما با این همه نوشته و گفته‌ای که در باب این پدیده مرموز و شعور پیچیده انجام گرفته است، هنوز مکانیزم این شعور و منبع شناخت برای بشر ناشناخته مانده است و تنها حقیقتی که در این رابطه برای انسان مسجل گردیده است، اینکه وحی عالی‌ترین ره آورد و اکسپرینس شخصی نبوی است که تحت یک تجربه طولانی درونی یا باطنی نبی برای پیامبر حاصل می‌شود که درجات پایین در این اکسپرینس برای عرفا قابل انجام است. اما تنها راه شناخت برای ما که امکان انجام اکسپرینس شخصی و باطنی مثل انبیاء یا عرفا برایمان میسر نیست، جهت شناخت پدیده وحی به جای شناخت تجربی یا اکسپرینس وحی که تنها راه عملی شناخت وحی می‌باشد، از طریق شناخت عقلانیت وحی‌ای و فونکسیون وحی‌ای به شناخت پدیده وحی بپردازیم.

ب - عقلانیت وحی‌ای و فونکسیون وحی‌ای دو طریقه شناخت مکانیزم وحی است:

به قول مولانا:

عقل دو عقلست اول مکسبى	که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر	از معانی وز علوم خوب و بکر
عقل تو افزون نشود بر دیگران	لیک تو باشی ز حفظ آن گران
لوح حافظ باشی اندر دور و گشت	لوح محفوظ اوست کو زین در گذشت
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد	نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
ور ره نبعش بود بسته چه غم	کو همی‌جوشد ز خانه دم به دم

عقل خصلی مثال جویها
 کان رود در خانه‌ای از کویها
 راه آبش بسته شد شد بی‌نوا
 از درون خویشتن جو چشمه را

بنابراین اگر چه فهم شناخت مکانیزم وحی یا شعور مرموز به شکل عملی در صورت ضعیف آن، تنها از طریق اکسپرینس باطنی عرفانی امکان‌پذیر است که انجام آن برای همه افراد امکان‌پذیر نیست ولی تنها راه شناخت همگانی وحی، شناخت وحی از طریق دو مقوله عقلانیت وحی‌ای و فونکسیون وحی‌ای می‌باشد.

عقلانیت وحی :

آنچه باید در مقدمه عقلانیت وحی به آن توجه کنیم اینکه اولاً از نظر امام علی و مولانا و علامه اقبال لاهوری منشاء تمامی عقلانیت تاریخی بشر اعم از عقلانیت فلسفی بشر، یا عقلانیت عرفانی بشر، یا عقلانیت علمی بشر، یا عقلانیت فقهی بشر و... عقلانیت وحی می‌باشد. آنچنانکه امام علی در خطبه اول نهج البلاغه آنجا که هدف رسالت را بیان می‌کند می‌فرماید: «وَّ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْعُقُولِ - پیامبران آمدند تا گنج‌های پنهان عقول در بشریت ظاهر سازند» (خطبه اول - نهج البلاغه) و مولانا در دفتر چهارم مثنوی می‌گوید:

عقل و حس را سوی بی‌سو ره کجاست	این نجوم و طب وحی انبیاست
جز پذیرای فن و محتاج نیست	عقل جزوی عقل استخراج نیست
لیک صاحب وحی تعلیمش دهد	قابل تعلیم و فهمست این خرد
اول او لیک عقل آن را فرود	جمله حرفتها یقین از وحی بود
تایند او آموختن بی‌اوستا	هیچ حرفت را ببین کین عقل ما
هیچ پیشه رام بی‌استا نشد	گرچه اندر مکر موی اشکاف بد
پیشنه بی‌اوستا حاصل شدی	دانش پیشه ازین عقل آر بدی

دومین موضعی که باید در رابطه با عقلانیت وحی به آن توجه شود: اینکه برحسب نوع برداشت از مکانیزم وحی نوع برداشت از عقلانیت وحی‌ائی متفاوت می‌باشد که در این رابطه باید بگوییم که سه نوع برداشت از مکانیزم وحی‌ائی وجود دارد: برداشت جزمی یا دکماتیسیم از مقوله وحی، برداشت علمی یا انطباقی از مقوله وحی، برداشت دینامیک یا تطبیقی از مقوله وحی.

برداشت جزمی یا دکماتیسیم از مقوله وحی :

که طبق این دیدگاه مکانیزم وحی صورتی بیرونی دارد، یعنی از بیرون توسط فرشته بر محمد وارد می‌شود و محمد در این رابطه فقط نقش واسط مثل بلندگو یا ضبط صوت دارد.

وحی ماهیتی لایتغییر و مکانیکی دارد، یعنی از آنجائیکه وحی به عنوان یک پکیج توسط ملائکه تحویل محمد می‌گردد لذا نه محمد و نه هیچ کس دیگر حق آپ تو دیت کردن آن را ندارد مگر خود صاحب پکیج یا خداوند، طبیعی است که حاصل این برداشت بیرون رفتن کلیت وحی از زندگی اجتماعی و تاریخی انسان و تک بعدی شدن آن و شکل انحصاری فقهی گرفتن آن - و آن هم فقهی سنتی و مرده - که کارش تحریف حقیقت و تشویق خشونت و نفی کننده تمامی ارزش‌های انسانی می‌باشد، است.

وحی صورت انحصاری فقهی دارد، وقتی که وحی صورت بیرونی گرفت و همچنین ماهیتی ثابت و لایتغییر پیدا کرد، طبیعتاً به صورت نهاد درمی‌آید که نخستین نهادی که از آن به شکل انحرافی ساخته می‌شود نهاد فقاهت است، آن هم برای ساختن شریعت فقهی که این از الافات وحی‌ائی می‌باشد، چرا که زمانی که وحی حیات اجتماعی - تاریخی خود را به صورت فقهی درآورد با توجه به اینکه فقه علم الحیل است و تبیین کننده حقوق فردی و اجتماعی می‌باشد، لذا عامل سکون و ثبوت و



انحطاط جامعه و بشریت می‌گردد و متولیان این نهاد فقهی یعنی روحانیت به عنوان پاسداران قدرت و تحجّر و ارتجاع در می‌آیند.^۲

برداشت علمی یا انطباقی از مقوله وحی:

طبق این دیدگاه مکانیزم وحی‌ای مختص مقولات و مواردی می‌شود که برای بشر تجربه پذیر نیست یعنی در این دنیا امکان تجربه برای اثبات یا نفی آن نیست، چرا که هر امری که برای بشر در این جهان قابل تجربه باشد امری علمی است که علم باید منادی آن باشد و دیگر نیازی به وحی نیست و از آنجائی که تنها دو مقوله است که در این جهان قابل تجربه و اثبات نمی‌باشد:

اول مقوله خدا و دوم مقوله معاد. لذا کار وحی اثبات این دو موضوع است و ورود در مقولات دیگر کار وحی نیست و اگر وحی بالاجبار وارد آن شود حاصلی جز شکست نخواهد داشت. دیدگاه مهندس بازرگان از آغاز یعنی راه طی شده تا نهایت یعنی هدف بعثت انبیاء و تابعین او مثل عبدالکریم سروش (دکتر فرج دباغ) بر همین نگرش استوار می‌باشد. از نگاه این‌ها هدف بعثت انبیاء تبیین دو مقوله برای انسان می‌باشد، یکی اثبات وجود خدا و دیگر تبیین معاد یا قیامت می‌باشد. انبیاء و وحی

۲. نظام سیاسی فعلی حاکم بر کشور ایران که همراه با تز وحشتناک ولایت مطلقه فقیه می‌باشد و باعث شده که امروز جامعه ما اسیر اتوکراتیک‌ترین و دسپاتیزم‌ترین رژیم‌های سیاسی تاریخی گردد. حاصل چنین برداشتی از مقوله وحی می‌باشد در چنین برداشتی از وحی رابطه وحی (بخوان فقه) یا جامعه و انسان رابطه‌ای یک طرفه دارد که آن هم از وحی به انسان می‌باشد و تمامی حق و حقوقی که انسان و جامعه پیدا می‌کند همان حق و حقوقی است که فقه یا نظام فقه‌ای یا فقیه از طرف خداوند به او می‌بخشد. در چنین نظامی انسان فی حد ذاته دارای هیچگونه حق و حقوقی طبیعی و ذاتی نیست و هر حق و حقوقی که نصیب او می‌شود صورت اعتباری دارد و لذا هر زمانی که فقه یا فقیه یا ولایت مطلقه فقیه اراده کند می‌تواند این حقوق فقهی را لغو کند و آن را از انسان بستاند و اینجا است که به قول کانت «نظام تکلیفی جانشین نظام حقی می‌شود» و حقوق فقهی جانشین حقوق طبیعی انسان می‌شود و تکلیف یا آن فرامین فقهی جای تمامی اراده و اندیشه بشر پر می‌کند.

هیچ رسالت اجتماعی و تاریخی غیر از اثبات این دو مقوله ندارند، چرا که بشر خود می‌تواند اموری غیر از این دو مقوله را به تنهایی طی کند.^۳

مطابق بینش انطباقی، وحی مختص مقولات فردی و اخلاقی می‌باشد و هیچگونه رسالت اجتماعی و تاریخی ندارد، لذا حاصل این نگرش چیزی جز این نخواهد بود که آنچنانکه دیدگاه جزمی و دگماتیسم اسلام را در فقه خلاصه می‌کرد و آن هم فقهی جزمی و غیر دینامیک، این دیدگاه هم رسالت وحی را در اخلاق فردی و مجرد و مکانیک خلاصه می‌کند، آن هم اخلاقی غیر اجتماعی که فقط به درد لای کتاب‌ها می‌خورد و هیچگونه ما به ازای اجتماعی نخواهد داشت. آنچنانکه این دیدگاه از قرن پنجم که توسط امام محمد غزالی مطرح شده تاکنون نتوانسته کوچک‌ترین عملکردی نه در رابطه با فردی و نه در رابطه با اجتماعی داشته باشد و علت از فاصله گرفتن نهاد اخلاقی این‌ها (که در برابر نهاد فقهات روحانیت مطرح گردیده است) از پراتیک اجتماعی است، چرا که صاحب وحی یکی از انگیزه بعثت خود را چنین مطرح می‌کرد: «**بعثت لاتمم مکارم الاخلاق** - مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم.» اخلاقی که محمد تعریف می‌کرد با اخلاقی که امام محمد غزالی در قرن پنجم تعریف می‌کرد از زمین تا آسمان با هم متفاوت می‌باشد. محمد اخلاق را در عرصه رسالت اجتماعی - تاریخی بعثت که همان ساختن جامعه بر اساس سه پایه کتاب - میزان - حدید می‌باشد، تعریف می‌کند در صورتی که دیدگاه دوم اخلاق را به صورت یک امر مجرد فردی تعریف می‌کنند. البته این نکته را نباید در همین جا از نظر دور داشت که ریشه پیدایش چنین تفکری از اخلاق که در دو اصل بی‌مقداری دنیا و بی‌اختیاری انسان استوار می‌باشد، از تصوف شرقی استوار می‌باشد و از تصوف

۳. طبیعی است که بزرگترین آفت این چنین نگرشی به وحی از صحنه اجتماعی - تاریخی بیرون کردن وحی و پیامبران می‌باشد که حاصل آن تن دادن به لیبرالیسم در عرصه اقتصادی که همان سرمایه‌داری می‌باشد و تمامی نهادهای سیاسی و معرفتی و فرهنگی و اخلاقی نظام سرمایه‌داری هست که طبیعتاً ضرر و زیانی کمتر از ضرر و زیان اسلام فقهاتی یا وحی فقهاتی برای این جامعه نخواهد داشت، چرا که سر انجام هر دو عقیده سر سپردن بر آستان سرمایه‌داری جهانی خواهد بود. یکی از موضع بالا، دیگری از موضع پایین انجام می‌گیرد.

شرقی یعنی تصوف هندی و چینی سرچشمه می‌گیرد که به وسیله صوفیه مسلمان وارد دیسکورس اسلامی شده است و طبیعی است که نخستین آفت چنین اندیشه‌ای هرز دادن انرژی‌های مسلمانان در رابطه شخصی و فردی می‌باشد.

برداشت تطبیقی یا دینامیکی از وحی:

طبق این دیدگاه مکانیزم وحی صورتی دو مؤلفه دارد که یکی مؤلفه متغییر می‌باشد و دیگر مؤلفه ثابت. پایه ثابت وحی محکمت نامیده می‌شود و پایه متغییر وحی متشابهات نامیده می‌شود.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - اوست آنکه وحی را بر تو فرستاد، در این وحی دو دسته آیات وجود دارند یک دسته آیات محکمت می‌باشد که آن‌ها مادر آیات دیگر هستند قسمت دوم آیات متشابهات می‌باشند که این‌ها تابع آیات محکمت می‌باشند، کسانی که در قلبشان زیغ است آن‌ها آیات متشابه را مادر آیات قرار می‌دهند و...» (سوره آل عمران - آیه ۷).

در نظر این‌ها دینامیسم وحی در گرو درک آیات محکمت و تمیز آن‌ها از متشابهات وحی می‌باشد. محکمت از نگاه این‌ها بر می‌گردد به آیاتی که پایه جهان بینی و ژورژومان دوفتی دارد، اعم از آیات مختص خداشناسی باشد، یا توحید الهی یا آیاتی که دلالت بر توحید اجتماعی، توحید اخلاقی و توحید تاریخی دارد. این‌ها آیات محکمت وحی هستند که نه مکان‌پذیرند نه زمان‌پذیرند و نه تاریخی، و باید به عنوان اصل ثابت یا اصول ثابت در نظر گرفته شوند.

آیات دیگری که مضمون ایدئولوژیک دارند یعنی جنبه تکلیف و برنامه دارد که هم زمان‌پذیرند و هم مکان‌پذیرند و هم مقولاتی تاریخی می‌باشند و با عنایت به اینکه



موضوع این ایدئولوژی جامعه می‌باشد که یک موضع سیال است، لذا تکالیف و ارزش‌های و برنامه مربوطه با آن باید تغییر کند. دیدگاه علامه اقبال و به خصوص مرحوم شریعتی بر این مبنا قرار داشت و شعار تدوین مانیفست اسلامی که یکی از شعارهای محوری شریعتی بود بر این اصل بنا شده بود و از نظر شریعتی در هر مرحله تاریخی یا دوران مسخ تاریخی وظیفه اصل و محوری روشنفکران تنظیم و تدوین مانیفست اصلی می‌باشد که تدوین مانیفست عبارت است از «تدوین متشابهات اجتماعی تاریخ بر مبنای همان ثوابت توصیفی جهان بینی، یا تنظیم ژوژومان دوالور اسلامی در کادر ژوژومان دوفت‌های توحید می‌باشد.» البته طرح اصل اجتهاد به صورت عام به عنوان پایه دینامیسم اسلام که هم اقبال مطرح می‌کند و هم شریعتی اصل در تکمیل همان اصل محکم و متشابهات و تدوین مانیفست اسلامی به جای اصل تنظیم دایره‌المعارف اسلامی که دیدگاه دگماتیسم مطرح می‌کند، می‌باشد.

موضوع وحی در این دیدگاه بر خلاف دو نظرگاه جزمی و علمی یا دگماتیسم و انطباقی جامعه می‌باشد که علاوه بر اینکه خود پدیده تاریخی می‌باشد انسان و تاریخ را در بستر آن معنی می‌یابد و از آنجائی که جامعه انسانی یک پدیده تاریخی و در نتیجه دائماً در حال تحول می‌باشد، لذا وحی هادی آن، باید در بستر این حرکت محتوم تکاملی جامعه حرکت کند و همین امر باعث می‌گردد تا وحی نسبت به حرکت جامعه بی‌تفاوت نباشد و سدی در مقابل آن نباشد. برای این کار باید وحی در هر مرحله جهت تطبیق خود بر آن اقدام کند که طرح اصل هجرت، امر به معروف و نهی از منکر به عنوان اصول زیربنائی دینامیسم اسلام از نظر شریعتی در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

۲ - فونکسیون وحی:

برای درک فونکسیون وحی باید خود متن وحی را مورد تفسیر و مذاقه قرار دهیم



که در این رابطه پنج سوره قرآن که شامل سوره علق، مزمل، مدثر، ضحی و انشراح می‌باشد، مبنا قرار می‌دهیم. علت انتخاب این پنج سوره در کنار هم جهت تبیین فونکسیون وحی این می‌باشد که اول تمام پنج سوره فوق، سوره مکی می‌باشند که نماینده حرکت ۱۳ ساله مکی یا استراتژی پیام محمد می‌باشد، در ثانی سه سوره اول یعنی علق و مزمل و مدثر بنا به اعتقاد عام و خاص مفسرین قرآن حداقل آیات اولیه آن جزو اولین آیاتی بوده است که وحی و بعثت محمد با آن آغاز شده است، لذا می‌تواند بهترین نمونه جهت تبیین بعثت پیامبر یا اصل فونکسیون وحی باشد و سوره دیگر یعنی انشراح و الضحی هم اگر چه بنا به اعتقاد خیلی از مفسرین کلاً یک دفعه و یک جا بر محمد نازل شده است و خود پیامبر بنا به دلایلی - که بعداً در ضمن تفسیر مطرح خواهیم کرد - از هم جدا کرده است. به هر حال هر دو سوره انشراح و الضحی یک موضوع را دنبال می‌کنند و آن هم توضیح رابطه خداوند با محمد و محمد با خداوند می‌باشد، که پیوند عملی با سه سوره فوق دارد.

از سوره علق شروع می‌کنیم: «**اقْرَأْ بِه اسْم رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**»

آنچه که تقریباً میان تمامی مفسرین و شارحین قرآن و مورخین اعم از خاص و عام مشترک است اینکه بعثت محمد با این پنج آیه در غار حرا در ۲۷ رجب شروع گردید. بگذریم از شرح و توصیفات که نگرش دگماتیسم وحی ائی که در بابشان نزول این آیات می‌کند و سعی می‌کند با توسط تفسیری که بر این پنج آیه می‌کند تغییر پارادایمی که به قول مرحوم اقبال بشریت توسط محمد از مرحله قدیم وارد مرحله جدید یعنی از مرحله شفاهی تاریخ وارد مرحله کتبی تاریخ کرد که خود جهشی انفجاری برای تاریخ بشر بود. در ظل شرحی رمانتیک و مجرد و ذهنی از این آیات مخفی کند، چرا که نگرش دگماتیسم با عنایت به اینکه رابطه وحی و محمد را یک رابطه مکانیک می‌بیند که بر حسب آن وحی به صورت یک پکیج توسط فرشته جبرئیل از آسمان بر محمد تزریق گردیده است (نه آنچنانکه دیدگاه تطبیقی می‌گوید، وحی



چشمه جوشان معرفتی بوده که در وجود محمد پس از سالیانی تزکیه و تخلیه و تخلیه و جوددی همراه با اکسپرینس درازمدت باطنی که محمد در خود ایجاد کرد، فوران یافته است) لذا در همین رابطه به نگرش دگماتیسم در تفسیر این پنج آیه ابتدا به شرح رمانتیک برخورد اولیه محمد با جبرئیل می‌پردازد که عامل ایجاد ترس وحشت در محمد گردید و پس از اینکه محمد در برابر فرمان جدی و مکرر جبریل جهت خواندن با اقراء قرار گرفت به خاطر اینکه محمد بی‌سواد بوده و توانائی خواندن و نوشتن نداشت در پاسخ جبریل می‌گوید: «و ما انا بقراءه - خواندن را نمی‌دانم» تا اینکه پس از سه بار گفتن از طرف جبریل بالاخره جبرئیل او را در بغل می‌گیرد و بر سینه می‌فشرد و رها می‌کند و سپس می‌گوید «اقْرَأْ» بخوان و محمد شروع به خواندن می‌کند و لذا می‌پرسد چه بخوانم؟ که جبرئیل در پاسخ می‌گوید بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد. چه خلق کرد؟ خلق کرد آسمان را از علق. خب این شرح و تفسیری است که نگرش دگماتیسم وحی‌ائی در تفسیر این آیات مطرح می‌کند که چیزی جز یک قصه سرائی که فقط به درد سرگرم شدن و ایجاد احساس عاطفی و رمانتیک در مخاطب می‌کند، به درد چیز دیگری نمی‌خورد. حال ببینیم اصل ماجرا از دیدگاه نگرش تطبیقی وحی‌ائی به چه صورت می‌باشد. اینکه از دیدگاه این نگرش بعثت وحی محمد با این آیات پنج‌گانه شروع شده است جای هیچ‌شکی نمی‌باشد چرا که خود مضمون آیات پنج‌گانه فوق دلیل شروع بعثت محمد با این پنج آیه می‌کند و به قول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی رو متاب
از وی آر سایه نشانی می‌دهد	شمس هر دم نور جانی می‌دهد
سایه خواب آرد ترا همچون سمر	چون برآید شمس انشبق القمر
خود غریبی در جهان چون شمس نیست	شمس جان باقئی کنش امس نیست
شمس در خارج اگر چه هست فرد	می‌توان هم مثل او تصویر کرد
شمس جان کو خارج آمد از اثر	نبودش در ذهن و در خارج نظیر

در تصور ذات او را گنج کو

تا در آید در تصور مثل او

آن زمانی که محمد پس از سال‌ها خلوت و مراقبه و تزکیه و اکسپرینس درونی در نیمه شب ۲۷ رجب طلوع کرد، بشریت قدیم را از پارادایم شفاهی وارد پارادایم کتبی کرد، با چه؟ با قلم. بنابراین اگر بپذیریم که بشریت در آستانه بعثت محمد در مرحله شفاهی انتقال آگاهی قرار داشته است و اگر نقش قلم در انتقال پارادایم معرفت شفاهی تاریخ، معرفت بشری به پارادایم معرفت کتبی تاریخ معرفت بشریت به نیکی دریابیم، جایگاه این پنج آیه اول سوره علق که مشخص کننده انتقال تاریخ معرفت بشریت از مرحله شفاهی به مرحله کتبی می‌باشد، روشن می‌گردد. بنابراین در پنج آیه اول سوره علق که پنج آیه اول نازل شده بر محمد در شب ۲۷ رجب می‌باشد هر دو پارادایم تاریخ معرفت بشر مطرح شده است هم پارادایم شفاهی و هم پارادایم کتبی. پارادایم شفاهی با کلمه «اقْرَأْ» مشخص شده است. یعنی بخوان و پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری با کلمه «بِالْقَلَمِ» مشخص شده است و اتفاقاً هر دو پارادایم هم تائید می‌کند، چرا که شروع سوره با امر «اقْرَأْ» است که خود دال بر مرحله شفاهی تاریخ معرفت بشری می‌کند و مرحله دوم هم باز با «اقْرَأْ» شروع می‌شود «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الْيَتِيمَ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» که این «اقْرَأْ» دوم با «اقْرَأْ» اول فرق دارد، چرا که در «اقْرَأْ» دوم ابزارش قلم است اما در «اقْرَأْ» اول ابزارش انسان است. البته اصل تاریخ معرفت بشر خاص انسان است ولی دلیل اینکه در اول کلمه انسان به کار می‌برد و در دومی قلم را جانشین انسان می‌سازد و حتی وسیله‌ای برای ساختن انسان «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» می‌داند که خود مبین این حقیقت است که از نظر قرآن جوهر انسان آگاهی است، ولی جوهر بشر علق است، یعنی علق در برابر قلم قرار می‌گیرد، زیرا علق دلالت بر جوهر فیزیولوژی بشر می‌کند اما قلم دلالت بر جوهر اپیستمولوژی انسان می‌کند. همانی که مولانا در انتهای دفتر دوم مثنوی به این شکل مطرح می‌کند:

هر کرا افزون خبر. جانش فزون

جان نباشد جز خبر در آزمون

از چه زان رو که فزون دارد خبر

جان ما از جان حیوان بیشتر

کو منزله شد ز حس مشترک	پس فزون از جان ما جان ملک
باشد افزون تو خیر را بهل	وز ملک جان خداوندان دل
جان او افزون ترست از بودشان	زان سبب آدم بود مسجودشان
امر کردن هیچ نبود در خوری	ورنه بهتر را سجود دون‌تری
که گلی سجده کند در پیش خار	کی پسندد عدل و لطف کردگار
شد مطیعش جان جمله چیزها	جان چو افزون شد گذشت از انتها
مابقی تو استخوان و ریشه بی	ای برادر تو همان اندیشه بی
ور بود خاری تو هیمة گلخنی	گر گل است اندیشه تو گلشنی

و باز در همین رابطه در آیات اومانیستی سوره البقره - آیه ۲۹ شروع می‌شود و تا آیه ۳۸ ادامه دارد تحت ظل آن داستان سمبلیکی که قرآن دین خداوند و انسان و ملائکه مطرح می‌کند، از آنجائیکه خداوند تصمیم خود را قبل از خلقت انسان به ملائکه مطرح می‌کند و ملائکه که تا آن زمان خود برترین مخلوق خداوند بودند، در برابر این تصمیم خداوند نسبت به انسان احساس آلترناتیوی و حسادت می‌کنند در نتیجه زبان اعتراض جهت نفی این تصمیم خدا باز می‌کنند که این موجود به خاطر اختیاری که دارد خونریز و فاسد می‌شود در صورتی که ما برعکس، مخلوقاتی پاک و تسبیح‌گوی تو بودیم اما با این اعتراض ملائکه، خداوند تصمیمش تغییر نمی‌کند و پای یک آیتم در وجود انسان در برابر ملائکه به میان می‌کشد که ملائکه فاقد آن هستند و خاص آدمی می‌باشد و آن آیتم آگاهی و علم می‌باشد که جز انسان کسی را یارای جذب آن نمی‌باشد و اینجا بود که وقتی در برابر این آیتم علم در انسان قرار گرفتند، از قضاوت قبلی خود عقب نشینی کردند و گفتند «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» و همین جوهره علم شاخصی گردید تا خداوند به عنوان زمینه‌ساز سجده ملائکه بر آدم از آن استفاده کند.

سوره علق پیام آور شروع پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری:

بنابراین در پنج آیه اول سوره علق هم پارادایم شفاهی تاریخ بشر را تأیید می‌کند و هم پارادایم کتبی (چرا که امر به اقرء می‌کند و در این موضوع قرآن از نظر دیسکورس با کتاب‌های ودای هند و کتب عهد عتیق اعم از تورات و انجیل هماهنگی می‌کند، چرا که پارادایم حاکم بر تمامی این آثار پارادایم شفاهی است و همگی آن‌ها با اصطلاحات بگو، بخوان، بشنو و... که دلالت بر پارادایم شفاهی بشر می‌کند با مخاطبین خود سخن می‌گویند. در یکی از این آثار عرفانی - مذهبی قبل از محمد حتی برای یک دفعه هم وجود ندارد که بگوید بنویس یا نوشته شد یا نامی از قلم و نوشته و مرکب و... به کار برده باشد) و این نشان دهنده این حقیقت است که آنچنانکه قبلاً می‌گوید محمد سر پل انتقال بشریت از مرحله پارادایم شفاهی به پارادایم کتبی یا اگر بخواهیم با ادبیات یا دیسکورس خود محمد اقبال سخن بگوئیم، محمد سر پل انتقال بشریت از پارادایم مرحله قدیم به پارادایم مرحله جدید تاریخ معرفت بشریت می‌باشد و شاید بهتر باشد که در باب او چنین بگوئیم که محمد یکه تاز تاریخ معرفت بشری است که توانست بشریت را وارد سرزمین قلم، علم، نوشته، عقل، کتاب و... بکند و همین موضوع خود نیز رمز حتم نبوت او می‌باشد، چرا که محمد نیک می‌دانست که سرزمین علم، عقل، نوشته، آگاهی، کتاب و... (برخلاف سرزمین تکلیف و تقلید و انتظار و... که سرزمین پیامبر خیز می‌باشد)، دیگر سرزمین پیامبر خیز نمی‌باشد.

تولد پدیده انسان در تاریخ بشریت در شب بعثت محمد:

در ۲۷ رجب شب بعثت محمد بر بشریت تنها پارادایم کتبی یا جایگزینی قلم و نوشته و مرکب و آگاهی به جای تکلیف و تقلید و... شکل نگرفت، بلکه آنچه مهم‌تر از انتقال این پارادایم در شب بعثت محمد می‌باشد پیدایش پدیده جدیدی در تاریخ معرفت بشری می‌باشد به نام انسان، که آلترناتیو پدیده بشر موضوع پارادایم شفاهی یعنی

بشر گردید. همین تحول بود که باعث گردید که مخاطب و موضوع در پنج آیه سوره بقره به صورت کنکرت انسان به معنای عام کلمه گردد. انسان یعنی بشر نجات یافته، یا آزاد شده از علقه‌های طبقاتی، نژادی، جنسی، سنتی و... دیگر علقه‌های تاریخی که بسان غل و زنجیر دست و پای او را بسته بود. زیرا بشر مولود علقه است اما انسان مولد آگاهی، انتخاب، علم، کتاب، قلم و... می‌باشد. پیدایش پدیده انسان و جانشین شدن آن به جای انسان یک نقل و انتقال ساده دیسکورسی در تاریخ معرفت بشری نبود، بلکه یک سونامی معرفتی بود که در شب بعثت پیامبر به انجام رسید و همین سونامی بود که باعث گردید تا در پنج آیه اول سوره علق یک مرتبه خدای آسمان‌ها و عیب و قیامت و... بدل بشود به خدای انسان «اَفْرَأُ بِهِ اسْمَ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» بنابراین با پیدایش پدیده جدید انسان سر فصلی جدید در تاریخ بشریت به وجود آمد که سر تیترو عنوان و فصل تمامی تغییرات بعدی تاریخی انسان گردید. همانی که مولانا در دفتر پنجم مثنوی بدین صورت از آن یاد می‌کند:

هیچ محتاج می گلگون نهی	ترک کن گلگونه تو گلگونه‌ای
ای رخ چون زهره‌ات شمس الضحی	ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
باده کاندلر خنب می‌جوشد نهان	ز اشتیاق روی تو جوشد چنان
ای مه تابان چه خواهی کرد گرد	ای که مه در پیش رویت روی زرد
تاج کرمناسست بر فرق سرت	طوق اعطیناک آویز برت
تو خوش و خوبی و کان هر خوشی	تو چرا خود منت باده کنشی
باده از ما مست شد نی ما از او	قالب از ما هست شد نی ما از او
جوهرست انسان و چرخ او را عرض	جمله فرع و پایه‌اند و او غرض
ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش	چون چینی خویش را ارزان فروش
خویشتن نشناخت مسکین آدمی	از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت	بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت
علم جوئی از کتب‌ها ای فسوس	ذوق جوئی تو ز حلوا ای فسوس

در سه گز تن عالی پنهان شده

بحر علمی در نمی پنهان شده

تا بجویی زو نشاط و انتفاع

می چه باشد یا سماع و یا جماع

ره آورد سونامی پیدایش انسان در تاریخ بشریت:

با پیدایش پدیده انسان و آلترناتیوی آن نسبت به بشر در شب بعثت محمد، سونامی در تاریخ انسان شکل گرفت که با خود دستاوردهایی به همراه آورد که عبارت بودند از:

اختیار، انتخاب، آگاهی، اراده، حق و حقوق، کار و مبارزه، مسئولیت و تعهد، ختم نبوت، ختم ولایت، رسالت علما و روشنفکران، امامت و وراثت مستضعفین، انتظار یا سمت گیری مثبت آینده تاریخ انسان، نفی تکلیف و تقلید، اثبات حق و حقوق عام انسانی، نفی طبقه، نفی نژادپرستی، نفی آپارتاید جنسی، نفی نهادهای مدعی متولی دین، که هر کدام از آیتم‌های هیجده گانه فوق خود سر فصلی جدید در تاریخ بشریت که سرفصل بعدی را زنجیروار مجبور به پیدایش می‌کرد. به عنوان مثال:

انسان که متولد شد با خود اختیار آورد چرا که اختیار خاص انسان هست. اختیار که آمد با خود موضوع انتخاب آورد که خاص انسان هست. انتخاب که آمد با خود اصل آگاهی را آورد که باز خاص انسان می‌باشد و حتی ملائکه از آن بی‌بهره می‌باشند. آگاهی با خود اراده را آورد که پیدایش اراده در تاریخ معرفت بشری خود سونامی جدیدی بود، چرا که موضوع حق را به قول کانت جانشین تکلیف کرد و پیدایش حق خود دستاوردهای جدیدی به بار آورد که اهم آن حقوق عام انسانی بود که تا قبل از آن حقوق در کادر طبقه، نژاد، مذهب، سنت و... تعریف می‌شد. اما با پیدایش انسان و حق برای اولین بار در نهضت تاریخی محمد حقوق عام انسانی مطرح گردید که آنچنانکه محمد می‌گفت: «**کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیته**» که خود پیدایش حق باعث پیدایش مسئولیت و مبارزه و کار برای انسان گردید و همین امور باعث

جایگزین گردیدن علما به جای پیامبران و ختم نبوت گردید. «العلماء ورثة الأنبياء - علماء امتی افضل من انبياء بی اسرائیل - مداد العلماء أفضل من دم الشهداء» و باز همین پیدایش مسئولیت، اراده، انتخاب، آگاهی و اختیار باعث پیدایش پدیده نوین و عظیمی به نام آزادی در تاریخ بشریت گردید که تمامی معیارها را تغییر داد و به هیچ عنوان انسان قبلی یعنی بشر تکلیفی و قدیم معنی آن را نمی‌فهمید و اصلاً نیازی به آن نداشت. پیدایش آزادی در عرصه‌های مختلف فردی، فکری، اجتماعی، سیاسی و... اصل کار و مبارزه به صورت جدی برای انسان باز تعریف کرد که طبیعتاً نیاز به نبوت و ولایت و امامت دیگر به شکل گذشته را برای انسان به پایان رسانید. پیدایش اصل مبارزه و کار برای انسان با خود اصل سمت‌گیری مثبت تاریخ، امامت، وراثت و ولایت مستضعفین به عنوان عینیت و مادیت تمامی تاریخ جانشین انسان کرد و با این زاد و ولد معرفتی حق جانشین تکلیف گردید. آزادی در عرصه‌های معرفتی - سیاسی - اجتماعی جانشین استبداد و اتوکراتیک و بردگی گردید. نفی انحصار قدرت و ثروت و معرفت با شعار همگانی شدن آن، قدرت و ثروت و معرفت که همان پایه پیدایش سوسیال دموکراسی بود، ایجاد گردید. نفی طبقه، نفی نژادپرستی و نفی آپارتاید جنسی به عنوان آخرین دستاورد عینی تاریخی نهضت پیامبران بود.

پیام بعثت ۲۷ رجب محمد :

بنابراین اگر کل محصول شب ۲۷ رجب پیامبر که شب بعثت او می‌باشد، همین پنج آیه اول سوره علق بدانیم، می‌توانیم به تبیین بعثت محمد در اینجا پردازیم که عبارتند از:

۱ - رسالت محمد یک رسالت تاریخی برای همه بشریت است، لذا موضوع رسالتش در شب مبعث در پنج آیه اول سوره علق مشخص گردید که عبارت می‌باشد از: موضوع رسالت محمد انسان است و نه بشر و نه عرب و نه عجم، بلکه انسان به ما

هو الانسان می باشد که فی حد ذاته برای اولین بار از شب مبعث محمد دارای ارزش گردید و موضوع تمامی تحولات بعدی تاریخی - اجتماعی قرار گرفت.

۲ - رسالت محمد در مرحله تغییر پارادایم تاریخ معرفت بشری از مرحله شفاهی به مرحله کتبی، یعنی از مرحله گوش به مرحله عقل، از مرحله زبان به مرحله قلم و... بوده است.

۳ - رسالت محمد در شب مبعث به دو مؤلفه بزرگ تقسیم شد، مؤلفه اول خودسازی با بیان: «اقراً» اول که موضوع اش خلق الانسان فردی است که به صورت فردی از علق زایش و رویش می کند و مؤلفه دوم مؤلفه جامعه سازی است که با بیان: «اقراً» دوم که موضوعش انسان کلی است که به صورت جمعی از علم، آگاهی، اراده، اختیار، آزادی، انتخاب، مسئولیت، کار، مبارزه زایش و رویش می کند.

محمد بعد از حرای شب بعثت:

مرحله اول نقش پراتیک اجتماعی هفت آیه اولی سوره المدثر: اگر داستان سرائی های رمانتیک و... دیدگاه دگماتیسم و حی ائی در باب محمد از حراء که می گوید: «محمد به خاطر دیدن جبرئیل در آسمان شب مبعث که با دو بالش شرق تا غرب افلاک را پر کرده بود به شدت ترسیده بود، لذا دوان و دوان همان شبی با ترس و هراس از کوه تور سرازیر شد به طرف خانه و خود را به خدیجه رساند و با اضطراب به خدیجه گفت من را ببوشان - من را ببوشان و خدیجه که محمد را در حال لرزه و اضطراب دید، فوراً با شمد یا چادری که در خانه داشت او را پوشانید که یک مرتبه در حالی که محمد در زیر چادر قرار داشت برای بار دوم جبرئیل وارد شد و در همان زیر شمد و چادر محمد را مورد خطاب قرار داد که ای بر شمد پیچیده، بپاخیز و به مردم انذار بده...» پنج آیه اول سوره علق که در غار حرا بر محمد در همان شب نازل شده بود و شرحش فوقاً گذشت مضمون هفت آیه اول سوره مدثر که به طور قطع و یقین در همان شب بعثت



بعد از پنج آیه اول سوره علق بر محمد نازل شده مورد مذاقه قرار دهیم این حقایق مسجل خواهد شد که:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ - وَتَيَّاكَ فَطَهِّرْ - وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ - ای کسی که برون جامه خواب رفته‌ای و یا ای کسی که جامه خواب به خود پیچیده، بپاخیز و قیام کن و برو در میان مردم و جامعه‌ات را انداز کن، با این عمل پروردگارت را بزرگ شما، و با این عمل جامه‌های خویش را پاک کن، و با این عمل از پلید جای اجتماعی - تاریخی دوری گزین، و با این عمل بر توده‌های جامعه منت منه که خود بزرگ بین می‌شوی، و بر پایه ایمان به پروردگارت در برابر سختی‌های راه صبر کن.»

بنابراین آنچه باید در باب هفت آیه اول سوره مدثر گفت اینک:

۱ - این هفت آیه در شب ۲۷ رجب شب بعثت محمد پس از پنج آیه اول سوره علق بر پیامبر نازل شده است.

۲ - پیام این هفت آیه که یک جا در همان شب نازل شده تعیین کننده رسالت محمد بعد از تعیین سمت گیری حرکت محمد در پنج آیه اول سوره علق می‌باشد که ذکرش رفت.

۳ - در این هفت آیه اول سوره مدثر، رسالت اجتماعی محمد را تبیین می‌کند در صورتی که آنچنانکه فوقاً مطرح شد در پنج آیه اول سوره علق رسالت تاریخی حرکت محمد که گذار بشریت از پارادایم شفاهی و کهن به پارادایم کتبی و نوین بود، تبیین کرده بود.

۴ - در تبیین رسالت اجتماعی محمد که در این هفت آیه اول سوره مدثر مطرح می‌گردد، اصولی را به طور محوری بر محمد نازل می‌شود که باید دستور کار محمد قرار گیرد، که این اصول عبارتند از:



الف - برای اینکه محمد بتواند رسالت اجتماعی خود را آغاز کند باید از تمامی خودهای وجودی که مانند لباس خواب وجود او را محاصره کرده اند بیرون بیاید تا به من حقیقی خود که به قول هایدگر همان انسان کلی است که محمد در غار حرا در کادر پنج آیه اول سوره علق بر او وارد شده بود، دست پیدا کند.

ب - من حقیقی محمد که مانند جامه خواب وجود محمد را در خود پوشانده اند اعم از خودهای فردی، طبقاتی، سنتی، نژادی و... می باشد.

ج - پس مضمون و محتوای آیه های اول المدثر خطاب به محمد است، یعنی که کسی که من حقیقی ات درون جامه های خودت پیچیده ای، اگر می خواهی ققنوسی از وجودت سر برآورد این ققنوس تو که همان من حقیقی ات می باشد باید از خاکستر و گورستان خودهای تاریخی، نژادی، سنتی تو سر برآورند.

د - خودهای خود را در انوای فردی مانند تصوف شرق نکش، بلکه در بستر قیام حرکت های رهائی بخش اجتماعی به استحاله آن ها پرداز، «قُمْ فَأَنْذِرْ».

ه - تا به من حقیقی دست پیدا نکنی، نمی توانی بفهم انسان و انسانیت بررسی.

و - راه پروردگارت از این طریق بر پا دار، «وَرَبِّكَ فَكَّرْ» و خدا را از درون خودت بخواه نه از برون خود.

ز - جامه هایی که من حقیقی تو را پوشانیده اند باید از صورت جامه های فردی و شخصی به صورت جامه های جمعی و تاریخی بدل کنی، «وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ - ولباس التقوی ذلک خیر لکم.»

ح - راه نجات از خودهای باطل فردی، سنتی، اجتماعی، تاریخی هجرت است، «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ - با هجرت از پلیدی ها دوری کن.»

ط - هجرت از خودت مستلزم و متأخر هجرت اجتماعی و اقلیمی و... می باشد.



ی - هرگز نباید در مبارزه اجتماعی ات طلبکار توده‌ها باشی، چرا که خود این عمل آفتی است که باعث رشد خودهای باطل و خودپرستی در تو می‌گردد «وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْبِرُ»، چون مبارزه مردمی باعث اعتلای نفسانی ما می‌شود، پس ما همیشه در مبارزه باید خود را بدهکار مردم بدانیم نه طلبکار: «ای محمد بر توده‌های محروم خودت منت نگذار که خود بزرگ بین می‌شوی، توده‌ها بر تو منت دارند.»

ک - اصل مقاومت در مبارزه درازمدت اجتماعی اولین عصای تاریخی تو است و این حاصل نمی‌شود به جز با پیوند وجودی تو تا پروردگار عالم «وَلَزَبَكَ فَأَصْبِرْ».

مرحله دوم محمد بعد از حرای شب بعثت:

نزول آیات بر محمد در شب ۲۷ رجب یا شب بعثت بر سه بخش تقسیم می‌شد که از نظر زمانی هم به همین ترتیب بر محمد نازل شده‌اند. یعنی ابتدا پنج آیه اول سوره علق بر محمد نازل شد، سپس هفت آیه اول سوره مدثر و بالاخره در خاتمه ده آیه سوره مزمل بر پیامبر نازل گردید که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، خود همین ترتیب زمانی نزول آیات فوق بر محمد تبیین کننده فلسفه و استراتژی کلی دعوت و مبارزه و حرکت محمد می‌باشد. بدین ترتیب که در پنج آیه اول سوره علق تبیین تاریخی که همان سمت‌گیری جهانی - تاریخی حرکت محمد می‌باشد، مطرح گردید و در هفت آیه مرحله دوم یعنی هفت آیه اول سوره مدثر تبیین اجتماعی حرکت محمد به نمایش گذاشته شد، ولی با این همه هنوز تبیین حرکت محمد در هفت آیه اول سوره مدثر نیز مشخص شده ولی تبیین ناقص است، چرا که پایه سوم این استراتژی و تبیین که همان تبیین حرکت فردی می‌باشد، ناقص است. لذا در همین رابطه برای تکمیل تبیین فلسفی حرکت محمد این حرکت نیازمند یک پایه سوم که همان تبیین فلسفی حرکت فردی می‌باشد، است که فوراً بعد از آن دو مرحله نزول آیات مرحله سوم که همان ده آیه اولی سوره مزمل می‌باشد بر پیامبر نازل گردید:



«يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ - قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا - نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا - إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا - وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وِكِيلًا - وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» اصول محوری که در این بخش سوم و پایانی آیات نازل شده در شب بعثت بر محمد مشهودند، عبارتند از:

۱ - دوباره خطاب به محمد است، ای جامه به خود پیچیده که به طور مشخص اگر این محتوای این خطاب با محتوای مرحله قبلی خطاب به محمد که با اصطلاح «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» بیان شده بود، مقایسه کنیم، این حقیقت مشخص می‌شود که اگر چه در هر دو خطاب به محمد با اصطلاح «ای به جامه خود پیچیده» مطرح شده است، ولی با توجه و عنایت به آیات توضیحی بعدی این خطاب مشخص می‌گردد که جامه‌ها یا لباس بر تن محمد یک جور نبوده است، به عبارت دیگر آنچنانکه در توضیح آیات قبلی اشاره کردیم در آیات سوره مدثر جامه‌های پوشیده بر محمد خودهای اجتماعی - تاریخی می‌باشد که من حقیقی محمد را اسیر خود کرده است، اما جامه‌های پوشیده بر محمد در سوره المزمل خودهای شخصی - فردی - خانوادگی محمد است که بر من حقیقی محمد سایه افکنده است و برای رهائی من حقیقی محمد از این زندان‌ها، محمد مجبور است آنچنانکه با خودهای اجتماعی - تاریخی مبارزه می‌کند با خودهای شخصی و فردی محیط بر من حقیقی هم مبارزه کند. با چه؟

۲ - با «قُمْ اللَّيْلَ» دوباره با قیام کردند و بیدار شدن در شب، چرا که اصلاً معنای بعثت یعنی از خواب بیدار شدن و از خواب بیدار کردن است و دلیل اینکه آغاز قیام محمد را بعثت نامیدند، همین بوده که او برای از خواب بیدار کردن جامعه و تاریخ آمده است. اما لازمه اینکار این است که در بستر مبارزه اجتماعی - تاریخی، محمد باید نفس خود را هم در شب بیدار کند. با چه؟ با عبادت «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» به قول مولانا:

زاین رسن قومی درون چه شدند

چون تو را سودای سر بالا نبود

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند

مر رسن نیست چرمی‌ای عنود

۳ - رمز پذیرش هدایت از وحی: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» سودای سر بالا داشتن و این سودای سر بالا داشتن حاصل نمی‌شود جز با هجرت نفسانی بر پایه پراتیک مداوم فردی در بستر عبادت مستمر شبانه با پرودگار جهان.

نی که آن الله تو لبیک ماست

۴ - تمام پراتیک فردی شبانه توای محمد برای این است که تو را آماده کنیم برای یک پراتیک عظیم که در آینده‌ای نه چندان دور بر تو مقرر خواهد شد «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» که اگر شرح الوجود در بستر پراتیک شبانه خودیابی با خدای خود و قرآن پیدا نکنی، در آن مرحله زمین گیر خواهی شد.

۵ - در این مرحله هم مانند مرحله قبل مقاومت کن و هجرت گزین، هجرتی جمیل و زیبا، چرا که حرکت و حیات فردی تو دور از جامعه نخواهد بود.

ورگ‌ضحه

تیبین اکسپرینسی
قرآن از وحی یا
شعور هر روز مهم

مقدمه :

بدون هیچ شکی اگر آیات اول سوره علق و مدثر و مزمل را نخستین آیاتی بدانیم که در شب بعثت پیامبر بر محمد نازل شده است، آیات کامل دو سوره الضحی و انشراح آیاتی بعدی هستند که بعد از آیات فوق بر محمد نازل شده است. اما آنچه در یک نگاه اجمالی به مضمون آیات دو سوره الضحی و انشراح مسلم می‌شود اینک آیات این دو سوره اگرچه از نظر زمانی بعد از آیات اول سه سوره علق و مدثر و مزمل بر پیامبر نازل شده است ولی به طور مسلم می‌توان گفت که نزول آیات دو سوره الضحی و انشراح با فاصله زمانی آن آیات، بر محمد نازل شده است بطوریکه محمد از این فاصله ایجاد شده به شدت در هراس افتاده بوده است و دنبال علت موضوع از درون خود می‌گشته است که نکند به علت مسائل وجودی خودش باعث قطع وحی گردیده است که همین موضوع نشان دهنده سنخیت و ماهیت موضوع وحی می‌باشد.

مبانی اولیه شکل‌گیری سه نوع اسلام دگم - انطباقی - تطبیقی:

یکی از موضوعاتی که باعث شکل‌گیری سه نوع اسلام دگماتیسیم و انطباقی و تطبیقی پس از مرگ محمد در تاریخ اسلام شده است همین برداشت متفاوت از سنخیت وحی می‌باشد که در تفسیر سه سوره علق - مدثر - مزمل ذکرش رفت و اگر بخواهیم در اینجا به صورت اجمالی به آن بپردازیم اینکه آنچنانکه قبلاً گفتیم در باب سنخیت وحی و محمد سه نوع برداشت متفاوت در تاریخ اسلام بعد از محمد مطرح شده است که عبارتند از:

نگرش دگماتیسیم به مکانیزم وحی:

که مطابق این نگرش که اسلام دگماتیسیم و جزمی به آن معتقد می‌باشد وحی به صورت یک پکیج توسط جبریل از بیرون به عنوان واسطه مستقیماً از خدا گرفته شده است و به صورت امانت تحویل محمد گردیده است و بنابراین مطابق این نگرش کل وحی صورت سند دست نخورده خداوند می‌باشد که محمد هیچ دخالتی در تکوین و تشکیل و رشد و تکامل آن نداشته است و فقط به صورت یک بلندگو آنچه از جبریل گرفته تکرار کرده است. ریشه پیدایش اسلام دگماتیسیم در شیعه و سنی بعد از پیامبر از این نگاه به مکانیزم وحی می‌باشد، چراکه مطابق این نگرش ما به هیچ وجه نمی‌توانیم به وحی و کتاب محمد به عنوان یک اثر پویا که دارای دینامیسیم است معتقد شویم یا اینکه وحی محمد را اجتهادپذیر یا تکامل‌پذیر یا تغییرپذیر بدانیم که حاصل این، نگرش ارتدوکسی پیدا کردن به این کتاب و وحی و دین و اسلام می‌شود که در تحلیل نهائی سرانجامی جز جانشین شدن معارف اسلامی به جای کتاب و قرآن وحی نخواهد داشت. آنچنانکه دیدیم به طور مشخص این اپیدمی از قرن دوم هجری به جان وحی و کتاب و اسلام افتاد و کتاب محمد و محتوای وحی محمد را در عصر عباسیان به خصوص و به ویژه در دوره مأمون جای خود را با پیدایش



تمدن و فرهنگ اسلامی به معارف اسلامی داد و اسلام و محتوای وحی محمد یا به صورت فقه مجرد و مکانیکی در آمد یا به صورت کلام و فلسفه و... مادیت پیدا کرد، که حاصل همه این‌ها آنچه‌انکه عباسیان می‌خواستند دیولیزه کردن اسلام و وحی و توده‌های مسلمان بود و رشد سرطانی بخشیدن به معارف فرهنگی اسلامی مثل فقه و کلام و فلسفه بود. اینچنین نگرشی به وحی دستگاه وجود را به صورت دستگاه مکانیکی ارسطوئی تبیین می‌کند که طبق آن خداوند و ملائکه و انسان به صورت یک مجموعه مستقل از هم بر پایه یک نظام اتوکراسی حرکت می‌کنند، البته رابطه همه این اجزاء ثلاثه صورت اکتیویته و جدا از هم می‌باشد.

نگرش انطباقی به مکانیزم وحی :

که مطابق این نگرش راه انبیاء که بر پایه وحی استوار می‌باشد با راه بشر که بر پایه علم و تجربه می‌باشد به کلی از هم مجزا است، ولی هر دو در یک مسیر حرکت می‌کنند و به هم می‌رسند؛ لذا بر پایه این تبیین برای اینکه راه انبیاء را بهتر بشناسیم باید آن را بر راه بشر منطبق کنیم و مانند تخت مهمان‌سرای ملانصرالدین هر که پایش بزرگ‌تر از آن تخت باشد باید پایش را ببریم و هر که پایش کوچک‌تر از تخت ملا باشد باید مانند ملا آنچه‌ان پایش را بکشیم که قدش منطبق به سایز تخت گردد. در این دیدگاه، وحی محمد یک مقوله تاریخی انسانی می‌باشد که مثل هر پدیده دیگر انسانی - تاریخی دیگر باید با آن برخورد کنیم که آن هم عبارت است آپ تو دیت کردن محتوای تاریخی این دستاوردها جهت جلوگیری از نابودی آن می‌باشد که شکل و مکانیزم آپ تو دیت کردن آن منطبق کردن وحی بر عقلانیت بشر در هر زمان و مکانی می‌باشد. مثلاً اگر در یک زمانی عقلانیت بشر در فلسفه ارسطو مادیت پیدا می‌کند، ما باید اسلام و محتوای وحی را بر پایه فلسفه ارسطو تبیین کنیم، آنچه‌انکه کار فلاسفه ما از قرن دوم تاکنون چنین بوده است و اگر زمانی عقلانیت بشر در عرفان عرفا مادیت پیدا می‌کند، ما باید اسلام و وحی را بر پایه عرفان عرفا تبیین کنیم

و اگر زمانی عقلانیت بشر در علوم تجربی و ساینس مادیت پیدا کرد ما باید وحی و قرآن را بر پایه آن تبیین نمائیم. اینجا است که اگر می‌بینیم زمانی تمامی اصول و فروع حتی عبادات و فقه اسلام مثل باد، باران، طهارت، خلقت انسان و... سعی می‌شود بر پایه علم ساینس و تجربی تبیین گردد و زمانی دیگر سعی می‌شود تمامی این مسائل بر پایه عرفان حافظ و مولانا و... تبیین گردد، همه معلول همین نگرش انطباقی به وحی و قرآن می‌باشد.

نگرش تطبیقی به مکانیزم وحی :

مطابق این نظریه وحی یک امر یک طرفه، آنچنانکه اسلام دگم و اسلام انطباقی به آن اعتقاد داشت - نمی‌باشد بلکه بالعکس، به صورت یک پدیده دو طرفه بین خداوند و محمد می‌باشد که آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید «توسط مکانیزم تجربه باطنی یا اکسپرینس درونی، هم شرایط تکوین و هم مکانیزم دستیابی آن در محمد تحقق پیدا کرده است»، آنچنانکه مولانا در این رابطه در دفتر اول مثنوی می‌گوید:

انبیاء را در درون هم نغم‌هاست	طالب آن را زآن حیات بی‌بها است
نشنونود آن نغم‌ها را گوش حس	کز ستم‌ها گوش حس باشد نجس
نغم‌های اندرون اولیاء	اولاً گوید که‌ای اجزای لا
هین زلای نفی سرها بر زنید	این خیال و وهم یکسو افکنید
ای همه پوسیده در کون و فساد	جان باقی‌تان نروئید و نزاد
گر بگویم شمه‌ای زآن زخم‌ها	جان‌ها سر بر زند از دخم‌ها
گوش را نزدیک کن کان دور نیست	لیک نقل آن بتو دستور نیست
هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زایشان حیات است و نما
جان‌های مرده اندر گور تن	برجهد زآوازشان اندر کفن
گوید این آواز زآواها جداست	زنده کردن کار آواز خداست

ما به مردیم و به کلی کاستیم	بانگ حق آمد همه بر خاستیم
بانگ حق اندر حجاب و بی‌حجیب	آن دهد کو داد مریم را زجیب
ای فناناتا نیست کرده زیر پوست	باز گردید از عدم زآواز دوست
مطلق آن آواز خود از شه بود	گرچه از حلقوم عبدالله بود
گفته او را من زبان و چشم تو	من حواس و من رضا و خشم تو
رو که بی‌بصر توئی	سر توئی چه جای صاحب سر توئی

قبض و بسط روحی محمد:

بنابراین آنچه از نگاه اجمالی به سوره الضحی مشخص می‌گردد اینکه محمد فکر می‌کرده که جریان فاصله افتادن در نزول وحی بر او یک بحران وجودی او می‌باشد آنچنانکه مولانا دلیل فاصله دو ساله بین دفتر اول و دفتر دوم مثنوی را در پایان دفتر اول چنین تبیین می‌کند:

ای دریغا لقمه دو خورده شد	دیده فکرت از این آلوده شد
سخت خاک آلود می‌آید سخن	آب تیره شد سر چه بند کن
تا خدایش باز صاف خوش کند	آنکه تیره کرد هم صافش کند

و در همین رابطه بود که در مقدمه دفتر دوم که پس از دو سال سکوت مولانا دوباره جوشش درونی مولانا به ثمر می‌نشیند موضوع فوق را چنین ادامه می‌دهد:

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون نگردد شیر شیرین خوش شنو
آفت این در هوی و شهوتست	ورنه اینجا شربت اندر شربتست
چشم بند آن جهان حلق و دهان	این دهان بر بند تا بینی عیان

لذا در همین راستا محمد هم مانند مولانا فکر می‌کرد که علت فاصله افتادن در وحی مشکلات نفسانی بوده است که خود مسبب آن می‌باشد و همین قضاوت باعث گردید که محمد دچار خودزنی در برابر خداوند گردد، اینجا بود که نخست آیات سوره الضحی بر محمد نازل گردید و بعد آیات سوره انشراح. بنابراین آنچه که باید به عنوان پیش فرض در رابطه با این دو سوره باید در نظر داشته باشیم عبارت است از:

- ۱ - دو سوره الضحی و انشراح پشت سر هم بر محمد نازل گردیده است بطوریکه بسیاری از مفسرین معتقدند این دو سوره کلاً یک سوره بوده است نه دو سوره.
- ۲ - دو سوره فوق مکی می‌باشند که در اوایل بعثت محمد پس از نزول آیات اول سه سوره علق و مدثر و مزمل بر محمد نازل شده است.
- ۳ - موضوع هر دو سوره مشترک می‌باشد و آن مخاطب قرار دادن شخصیت خود محمد می‌باشد.

«وَالضُّحَى - وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى - مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى - وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى - وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى - أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغَى - فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ - وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ - وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ - قسم به سر آغاز روز - قسم به سر آغاز شب - (که ما برعکس آنچه که تو فکر می‌کنی) نه تو را به خود واگذار کرده‌ایم و نه بر تو خشم نموده‌ایم - آینده از آن تو است - در آینده آنچه‌ایم بر تو بباریم که تو از ما راضی شوی - (آنچه‌ایم که در گذشته بر تو باریدیم) - در یتیمی پناحت دادیم - در گمراهی هدایت کردیم - در فقر بی‌نیازت کردیم - (حال آنچه ما با تو کردیم تو عیناً با خلق ما بکن) یتیمان جامعه را تسلیم خود مکن - نیازمندان جامعه را از خود دور مکن و با این عمل نعمت‌های ما را خبر کن»

- ۱ - سوره با دو قسم شروع می‌شود و مخاطبش را هم خود محمد می‌باشد.
- ۲ - سوره نشان دهنده آن می‌باشد که محمد در حال بحران روحی به سر می‌برد.

۳ - بحران روحی محمد اضطراب آینده رسالتش می‌باشد همان اضطرابی که موسی در شروع رسالتش به آن گرفتار شد و لذا از پروردگارش خواست: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي - يَفْقَهُوا قَوْلِي - وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - خدایا (در انجام رسالتم) سعه صدر به من بده - آسان کن بر من سختی‌های راه - زبانم را باز کن - تا دعوت مرا مردم فهم کنند و از اهل من - هارون برادرم را پشتیبان من قرار بده» (سوره طه - آیات ۲۵ الی ۳۰).

۴ - با عنایت به اینکه سوره بعد از آیات اول سه سوره علق و مدثر و مزمل نازل شده است، لذا محمد در آن آیات عظمت و سختی‌های رسالتش را درک می‌کند که مشروع جهت‌گیری دوگانه رسالتش در عرصه اجتماعی و خودسازی فردی در تفسیر دو سوره مدثر و مزمل مطرح کردیم.

۵ - از مضمون آیات بر می‌آید که مهم‌ترین اضطراب محمد احساس تنهایی و به خود واگذار شدن از طرف پروردگار بود.

۶ - دلیل اینکه چنین احساسی به محمد دست داده بود، این بود که در مدت زمان اندک پس از بعثت جهت شروع رسالتش پیوسته دنبال دیگران و دیگری بود تا رسالتش را آغاز کند، در صورتی که آنچنانکه در تفسیر سوره مزمل گفته شد شرط پایداری حرکت و رسالت بر رهبر و پیشتاز تکیه بر خود است، با خودسازی و تا زمانی که مدیر و رهبر استقلال نفس در رهبری و مدیریت نداشته باشد آن حرکت به شکست منتهی می‌شود.

۷ - پس محتوای این دو سوره الضحی و انشراح ادامه سوره مزمل است، نه سوره مدثر، چراکه در سوره مدثر رسالت اجتماعی حرکت محمد مشخص گردید و برای انجام تمهیدات آن رسالت اجتماعی اعلام شده در سوره مدثر بود که سوره مزمل نازل گردید و موضوع سوره مزمل خودسازی محمد جهت آماده کردن خود برای رسالت اجتماعی بود و نزول این دو سوره بلافاصله بعد از سوره مزمل نشان می‌دهد

که برنامه‌های اعلام شده برای خودسازی محمد در سوره مزمل کامل نبوده و روح محمد هنوز نیازمند به بازسازی و تقویت انرژی دارد.

۸ - اگرچه موضوع هر سه سوره مزمل و الضحی و انشراح مشترک می‌باشد و آن خودسازی شخص محمد می‌باشد، ولی محتوای برنامه خودسازی در سه سوره متفاوت می‌باشد. در سوره مزمل آنچه‌آنکه گذشت برنامه خودسازی بر دو پایه عبادت و مبارزه قرار داشت، البته عبادت محمد با ما تفاوت داشت، قرآن موضوع عبادت محمد در سوره مزمل دعا و نماز و... اعلام نمی‌کند، بلکه تنها به ذکر خواندن قرآن به صورت شمرده نه تند در نیمه شب بسنده می‌کند و آن را برای اعتلای نفسانی محمد بسنده می‌داند. دعا و نماز بعد از اعتلای محمد از محمد ریزش کرد، محمد با دعا و نماز به مقام محمدی نرسید، بلکه با مراقبه و تخلیه و تحلیه و تفکر در وجود، به آن مقام رسید و پس از بعثت هم خدای محمد باز تنها نسخه قرائت شده قرآن در دل شب برای محمد تجویز می‌کند.

۹ - برنامه خودسازی در سوره الضحی عبارت است:

الف - ایجاد خوشبینی و امید در محمد به آینده.

ب - ایجاد اعتماد در محمد به نزول وحی در بستر پراتیک رسالتش.

ج - بازنگری محمد به گذشته‌اش جهت بازشناسی خودش و بازسازی «من» حقیقی‌اش در بستر نجات از خودهای کاذبی که وجود «من» حقیقی او را محاصره کرده بود.

«وَالضُّحَى - وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» چرا حالا که خداوند می‌خواهد به بازسازی شخصیت محمد پس از بحران شخصیتی و روحی که محمد پس از شروع رسالتش به آن دچار شده است به دو قسم طبیعی و دو پدیده طبیعت می‌پردازد؟

الف - قسم به شروع روز.

ب - قسم به شروع شب.

آیا آنچنانکه قبلاً در باب فلسفه قسم‌های خداوند در آغاز سوره مطرح کردیم می‌خواهد یک موضوع مهمی مطرح کند؟ آنچنانکه در این رابطه در تفسیر سوره شمس به طور مشخص مطرح کردیم یا اینکه با طرح این قسم‌ها می‌خواهد امت و جامعه را تشویق به توجه و تدبیر در طبیعت و فرو آمدن از ماوراءالطبیعت و آسمان‌ها به سوی طبیعت و زمین بکوشد؟ البته همه این امور می‌تواند دخیل باشد، ولی طرح دو قسم فوق در اینجا دلیل عمده دیگری دارد که آن مربوط می‌شود به حالات روحی محمد بعد از رسالت، که به صورت مشخص می‌توانیم آن حالت روحی محمد بعد از بعثت قبض و بسط روحی محمد بنامیم که در این سوره به صورت دو قسم «وَالصُّحَى» (بسط روحی محمد) و «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (قبض روحی محمد) بیان شده است، چراکه آیات بعدی به شدت این برداشت از دو قسم فوق را تأیید می‌کند و با بیان:

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى - وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى»

۱ - قبض و بسط روحی تو آنچنانکه تو فکر می‌کنی به خاطر خشم و برخورد پروردگارت با تو نیست.

۲ - آنچه به طور مشخص این آیات روشن می‌سازد ماهیت مکانیزم وحی از نظر قرآن می‌باشد، که از نظر قرآن برخلاف دیدگاه دگماتیسم چشمه وحی را منبع بیرون محمد نمی‌داند بلکه چشمه وحی آنچنانکه اقبال می‌گوید «درون وجود خود محمد می‌باشد که خالق این چشمه خود محمد می‌باشد که با مراقبه و تخلیه و تخلیه و توجه خود محمد توانسته است در درون خود ایجاد کند» و لذا بر مبنای وضع اکتیویته این چشمه درونی محمد قبض و بسط روحی محمد شکل پیدا می‌کند.

۳ - شکی نیست که وعده خوشبینی به آینده توسط محمد مربوط به همین دنیا و رسالت خود محمد می‌باشد، چراکه اگر بخواهیم مرحله مورد نظر را به جای رسالت محمد در این دنیا به آخرت منسوب کنیم، علاوه بر اینکه می‌بایست اصطلاح مقابل

آن، آخرت دنیا باشد نه اولی، موضوع قبل و بعد آن هم باید چیزی غیر آنچه در این سوره آمده مطرح شود، چراکه هم آنچه در قبل این آیه مطرح شده «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» و هم آنچه که در بعد این آیه مطرح شده «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» هیچکدام به آخرت مربوط نمی‌شود.

۴ - خلاصه اینکه آنچه در آیات فوق توسط پروردگار می‌خواهد مطرح شود اینکه قبض و بسط روحی تو ربطی به خشم و دوری گزیدن پروردگار ندارد، آنچنانکه تو پیش خود فکر می‌کنی.

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»

۱ - همین موضوع در آیات اول سوره مزمل به شکل دیگری به محمد گوشزد شده بود با این بیان: «إِنَّا سَلَقْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» - همانا بزودی بر تو قولی سنگین وارد خواهیم کرد» (سوره مزمل - آیه ۵).

۲ - این آیه نشان می‌دهد که تکیه در اینجا بر خود موضوع وحی است و مکانیزم نزول آن.

۳ - آنچه از مضمون این دو آیه می‌توانیم استنتاج کنیم اینکه، برخلاف آنچه دیدگاه دگماتیسم معتقد است وحی از چشمه درونی محمد به صورت مکانیکی - آنچنانکه در عرفا جوشش می‌کند - در محمد اکتیو نمی‌شود و همین جا تفاوت بارز میان وحی محمد با عرفان عرفا، مشخص می‌شود چرا که عرفان عرفا یک رابطه زایش یک طرفه از عارف به بیرون دارد، اما وحی محمد رابطه دو طرفه میان محمد و وحی وجود دارد به این ترتیب که تا زمانی که پراتیک رسالت محمد نیازمند هدایت‌گری نباشد چشمه درونی محمد اکتیو نمی‌شود.

۴ - آنچنانکه از محتوای این دو آیه بر می‌آید پروسه پیچیده شدن هدایت‌گری وحی بستگی به پروسه پیچیده شدن پراتیک محمد دارد.

۵ - تا زمانی که از محمد، حرکت زایش نکند هدایت‌گری وحی به صورت مکانیکی نخواهد آمد. همین حقیقت در آیه ۶۹ - سوره العنکبوت بدین صورت مطرح می‌کند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» - همانا آنانیکه در راه ما جهاد کنند هدایت‌گری راه‌ها از جانب ما نصیب آن‌ها خواهد شد و خداوند با نیکو کاران است.»

۶ - پس آنچه به زودی به محمد از جانب پروردگارش عطاء خواهد شد، هدایت‌گری توسط وحی می‌باشد که به موازات پیچیده شدن رسالت و حرکت محمد بر او نازل خواهد شد.

«الْمُ يَجِدَكَ يَتِيْمًا فَاَوَىٰ - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغَىٰ»

۱ - در اینجا یک مرتبه خداوند برای نشان دادن اصل استمرار وحی و هدایت بر محمد وارد دلیل می‌شود تا با طرح این دلیل محمد را نسبت به استمرار هدایت از جانب پروردگارش مطمئن سازد.

۲ - گذشته خودت بهترین دلیل برای نشان دادن استمرار هدایت و هدایت‌گری از جانب ما می‌باشد.

۳ - آنچه قرآن در اینجا می‌خواهد در رابطه با هدایت‌گری محمد مطرح کند این نیست که با این بیان بخواهد به محمد بگوید که هدایت‌گری وحی بر تو از دوران کودکی تاکنون ادامه داشته است و از این به بعد هم ادامه پیدا خواهد کرد، نه شکی نیست که هدایت‌گری وحی محمد از سن چهل سالگی آغاز شده و قبل از آن هدایت‌گری وحی برای محمد وجود نداشته است.

۴ - حتی همین موضوع هم که طرفداران دگماتیسم وحی در باب تفاوت تنزیل و انزال مطرح می‌کنند که قرآن دو بار بر پیامبر نازل شده، یک بار به صورت دفعی و انزال بوده است، بار دوم به صورت تدریجی و تنزیل بوده است، صحت ندارد، چرا که قرآن به صورت متقن نشان می‌دهد که محمد قبل از جوشش چشمه وحی در

درونش در شب ۲۷ رجب یعنی شب مبعث پیامبر، هیچگونه اطلاعی از محتوای وحی نداشته است که در این رابطه می‌توانیم به طور مثال سوره عبس را بررسی کنیم تا این حقیقت روشن شود.

۵ - در تمامی آیات قرآن این تنها سه آیه‌ای است که به صورت کنکرت تابلوئی از شخصیت و زندگی گذشته پیامبر را در تابلوئی در سه جمله ترسیم می‌کند که هیچ جای دیگر این موضوع به این شکل تکرار نشده است، که جا دارد در همین جا ما هم به بررسی داستان وحی و شخصیت محمد پردازیم.

شخصیت محمد بزرگ‌ترین فونکسیون انسانی - اجتماعی - تاریخی وحی و قرآن و اسلام است:

برای بررسی و شناخت شخصیت محمد با تاسی از همین آیات سه گانه وحی، نخستین اصلی که به عنوان مقدمه باید به آن توجه داشته باشیم اینکه عظمت شخصیت محمد مولود وحی به عنوان پراکسیس است و قبل از شروع جوشش چشمه وحی در وجود محمد اگرچه محمد جزء «حنفا» مکه بود و اگرچه محمد با مراقبه و توجه و تفکر در تنهائی غار حرا اکسپرینس نفسانی خود را پراتیک می‌کرد، ولی با همه این‌ها شخصیت محمد تا سر فصل وحی به همان مشخصه‌ای بود که در این تابلو وحی با سه آیتم تبیین می‌کند. به عبارت دیگر حیات شخصیت محمد پیوند با حیات وحی دارد و تا قبل از شروع وحی یعنی سن چهل سالگی آنچه ما بخواهیم از محمد به قلم بکشیم و به تجلیل از آن پردازیم فقط بر مبنای عظمت شخصیت بعد از وحی محمد می‌باشد. اینکه:

۱ - پدر محمد عبدالله بوده است و عبدالله پسر کوچک عبدالمطلب بوده که جوانی بوده خوش اخلاق و خوش اندام که با یکی از دختران مکه به نام آمنه ازدواج می‌کند و مدتی پس از ازدواج جهت تجارت به شام می‌رود و پس از برگشت به علت بیماری



در مدینه فوت می‌کند.

۲ - یا اینکه فوت عبدالله در زمانی صورت می‌گیرد که آمنه حامله بوده است و لذا حدود پنج ماه بعد از مرگ عبدالله در سحرگاه ۱۲ یا ۱۷ ربیع الاول در فصل بهار محمد از مادر خود آمنه - در حالی که پدر نداشت - متولد می‌شود و سرپرستی او به دست جدش عبدالمطلب جد بزرگوارش می‌افتد.

۳ - یا اینکه محمد مدتی پس از تولد به علت بدی آب و هوای مکه و وجود اپیدمی در مکه جهت پرورش به دایه‌ای سپرده می‌شود تا بیرون مکه در منطقه چادرنشی‌ها که آب و هوای بهتری دارد، پرورش یابد.

۴ - یا اینکه بالاخره محمد پس از سه سال بیرون مکه بودن، نزد مادرش آمنه به مکه آورده می‌شود و مادرش آمنه هم برای اینکه اقوام و خویشاوندانش در مدینه بودند برای نشان دادن بچه‌اش به آن‌ها با اجازه عبدالمطلب تصمیم به مسافرت به مدینه می‌گیرد که پس از بازگشت از مدینه در مسیر راه مادرش هم مانند پدرش مریض می‌شود و در برابر محمد فوت می‌کند و بالاخره محمد بی‌پدر و بی‌مادر توسط ندیمه آمنه به مکه باز می‌گردد و تحویل عبدالمطلب می‌گردد، تا اینکه بالاخره عبدالمطلب هم فوت می‌کند و در زمانی که در بستر مرگ بود سرپرستی محمد را به فرزند بزرگش ابوطالب می‌سپارد و سرنوشت چنین ایجاب می‌کند که محمد به خانه ابوطالب بیاید و در کنار عقیل، جعفر و علی فرزندان ابوطالب قرار گیرد و حتی یک مسافرت هم همراه با ابوطالب به شام داشته باشد.

۵ - در سن ۲۷ سالگی که محمد ابتدا به عنوان کارگر خدیجه یکی از زنان ثروتمند مکه در امر بیزینس کالا برایش کار می‌کرد، بالاخره با او که ۱۵ سال اختلاف سن داشتند ازدواج می‌کند و زندگی مستقل از ابوطالب برای خود تشکیل می‌دهد و علی را هم همراه خود به علت فقر ابوطالب به خانه خود می‌آورد.

۶ - به جز یک مدتی که در دوران قبل از آشنائی برای ابوطالب چوپانی می‌کرده و

رفت و آمدی که با چهار و پنج نفر از جوانان مکه که جعفر ابوطالب هم جزو آنها بوده است و آنها را «حنفا» می‌نامیدند و دارای اخلاق عیار صفتی بودند، چیز دیگری تاریخ از زندگی محمد نمی‌داند. البته واضح است که در این مدت مدرسه‌ای نرفته، جز یکی و دو تا مسافرت که به شام رفته، از عربستان تا آخر عمر خارج نشده است و ثروت و مال و منالی جز آنچه خدیجه در اختیار او قرار داده است، ندارد.

۷ - این مطالب کل ذهنیتی است که تاریخ از شخص محمد تا قبل از بعثت او در چهل سالگی دارد. آنچه توجه به این مطالب را مشخص می‌سازد اینکه همه این امور مسائلی عادی است که ممکن است در همان زمان برای فرد دیگری هم رخ داده باشد. از مُردن پدر قبل از تولد تا رفتن بیرون مکه از کودکی و مردن مادر و پدر بزرگ در کودکی، رفتن به مدرسه در کودکی و چوپانی و کارگری کردن برای خدیجه و بالاخره ازدواج با او. اگرچه این‌ها برای ما که در قرن ۲۱ زندگی می‌کنیم امر عجیبی است اما برای جامعه مکه قرن ششم میلادی امری عادی بوده است آنچه به عنوان یک تندپیچ در زندگی محمد بوجود آمد و باعث گردید تا تمامی این وقایع زندگی او را استحاله کند، انفجاری بود که در شب ۲۷ رجب در سن چهل سالگی در وجود محمد ایجاد گردید و تمامی شخصیت محمد را زیر و رو کرد.

برای درک این موضوع البته این مثال غیر قابل قیاس است، اما فقط به منظور قرین به ذهن شدن آن کافی است که مساله ملاقات مولانا با شمس تبریزی و تحولی که این ملاقات ۶ ماهه در شخصیت مولانا بوجود آورد را مورد مذاقه قرار دهیم. همه می‌دانیم که تا قبل از این ملاقات اگرچه مولانا صاحب درس، فتوا، کلام و... بود اما شخصیتی عادی داشت مثل بسیار از شخصیت‌های دیگر هم عصرش. آنچه مولانا را مولانا کرد انفجاری بود که در ملاقات با شمس توسط شمس در وجود او بوجود آمد و تمامی زندگی و شخصیت مولانا را تحت تأثیر خود قرار داد. خود مولانا در رابطه با این انفجار و این ملاقات تنها در کل مثنوی و دیوان شمس و فیه ما فیه یک بار در دیوان شمس از آن یاد می‌کند و آن هم با اشاره:

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم	مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم	دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا
رفتم دیوانه شدم سلسله‌بندنده شدم	گفت که دیوانه نه‌ای لایق این خانه نه‌ای
رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم	گفت که سرمست نه‌ای رو که از این دست نه‌ای
پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم	گفت که تو کشته نه‌ای در طرب آغشته نه‌ای
گول شدم هول شدم وز همه برکنده شدم	گفت که تو زیرکی مست خیالی و شکی
جمع نیم شمع نیم دود پراکنده شدم	گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی
شیخ نیم پیش نیم امر تو را بنده شدم	گفت که شیخی و سری پیش رو و راهبری
در هوس بال و پرش بی‌پر و پرکنده شدم	گفت که با بال و پری من پر و بالت ندهم
زانک من از لطف و کرم سوی تو آینده شدم	گفت مرا دولت نو راه مرو رجه مشو
گفتم آری نکنم ساکن و باشنده شدم	گفت مرا عشق کهن از بر ما نقل مکن
چونک زدی بر سر من پست و گدازنده شدم	چشمه خورشید تویی سایه گه بید منم
اطلس نو یافت دلیم دشمن این ژنده شدم	تابش جان یافت دلیم وا شد و بشکافت دلم
بنده و خربنده بدم شاه و خداونده شدم	صورت جان وقت سحر لاف همی‌زد ز بطر
کامد او در بر من با وی ماننده شدم	شکر کند کاغذ تو از شکر بی‌حد تو
کز نظر و گردش او نور پذیرنده شدم	شکر کند خاک دژم از فلک و چرخ به خم
کز کرم و بخشش او روشن بخشنده شدم	شکر کند چرخ فلک از ملک و ملک و ملک
بر زیر هفت طبق اختر رخشنده شدم	شکر کند عارف حق کز همه بردیم سبق
یوسف بودم ز کنون یوسف زاینده شدم	زهره بدم ماه شدم چرخ دو صد تاه شدم
کز اثر خنده تو گلشن خندنده شدم	از توام ای شهره قمر در من و در خود بنگر
کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم	باش چو شطرخ روان خامش و خود جمله زبان

چه شد که انفجار وحی در سینه محمد توانست عظیم‌ترین فونکسیون انسانی خود را در وجود محمد به نمایش گذارد؟ برای پاسخ به این سؤال باید به جایگاه پراکسیس در سازندگی انسان توجه کنیم و تا زمانی که به فهم پراکسیس و نقش آن در سازندگی انسان نرسیم، نمی‌توانیم به این سؤال عظیم و فربه پاسخ دهیم، چراکه به همان

میزانی که تکوین شخصیت محمد در گرو انفجار وحی در سینه محمد بوده است، تکوین و تشکیل و اعتلای انقلاب جهانی - تاریخی محمد و اسلام در قرن ششم و هفتم میلادی هم مرهون شخصیت و مدیریت خود محمد می باشد و دیدیم که چگونه پس از گذشت چند روز یا چند ماه از مرگ محمد این جامعه‌ای که محمد با آن همه درد و رنج بر پا کرده بود چگونه رشته محمد یک مرتبه پنبه شد. بنابراین کلید جهانی و تاریخی شدن یک نهضتی که در نیمه اول قرن ششم در یک قریه یا روستای دور افتاده‌ای به نام مکه یا مدینه توانست در عرض کمتر از نیم قرن تمام شرق و غرب فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و جغرافیائی را تسخیر کند و به زانو درآورد در مدیریت و شخصیت محمد نهفته است.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا - و بدینسان گردانیدیم شما را امتی وسط تا نمونه و الگو باشید برای همه بشریت آنچنانکه محمد برای شما نمونه گردید» (سوره بقره - آیه ۱۴۳).

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - همانا شخصیت محمد برای شما الگوی نمونه می باشد» (سوره احزاب - آیه ۲۱).

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ - همانا پیامد بر شما محمد پیامبری از خود شما که رنج بردن شما برای او گران است و برای نجات شما از مشکلات از خود شما حریص تر است و بر مومنان رؤوف و مهربان است» (سوره توبه - آیه ۱۲۸).

بنابراین برای درک و فهم شخصیت محمد باید اول به این اعتقاد داشته باشیم که شخصیت محمد مولود پدیده وحی است؛ در ثانی وحی برای محمد به عنوان پراکسیس می باشد نه پراگماتیسم، چراکه به میزانی که محمد با وجود و اکسپرینس درونی خود وحی را می سازد، وحی نیز در پراتیک انسانی و اجتماعی خود محمد را می سازد. به عبارت دیگر به همان میزانی که ابوالقاسم فردوسی شاهنامه را خلق

می‌کند، شاهنامه نیز ابوالقاسم فردوسی را می‌سازد.

وحی برای محمد پراکسیس بود یا پکیج:

پس برای شناخت و فهم شخصیت محمد باید رابطه وحی را با محمد مشخص کنیم. دیدگاه دگماتیسم بر حسب اینکه رابطه محمد با وحی را به صورت یک طرفه تبیین می‌کند، در نتیجه نمی‌تواند به تبیین شخصیت محمد بپردازد و از آنجائی که از تبیین علمی شخصیت محمد عاجز می‌باشد، لذا جهت تبیین شخصیت محمد راهی ندارد جز اینکه محمد را از منزلت انسان مافوق به منزلت مافوق انسان کاهش دهد و سپس در عرصه چهره ملکوتی و ماوراءالطبیعی بخشیدن به محمد شخصیت محمد را یک شخصیت ازلی و ساخته شده توسط ملائکه و... - نه خود محمد - ارزیابی کند، که حاصلی جز غیر قابل دسترس بودن آن نخواهد داشت، در صورتی که تمامی تلاش وحی و خود پیامبر و ائمه این بوده که شخصیت محمد را بشری و انسانی و طبیعی نشان دهند.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ - بگو جز این نیست که من بشری هستم مانند خود شما با این تفاوت که بر من وحی می‌شود» (سوره کهف - آیه ۱۱۰).

قال رسول الله: «لا بطرا ولا مفسدا وأنا بن المرأة كانت قدید بمکه - در برابر پیر زنی که در برابر عظمت محمد قرار گرفته بود و بر خود می‌لرزید خود محمد گفت: ای پیر زن از چه هراس داری من پسر آن زنی هستم که در مکه در آفتاب گوشت خشک می‌کرد و می‌خورد.»

«كان رسول الله ياكل اكل العبد - يجلس جلوس العبد - يعلم انه هو العبد - محمد کسی بود مانند بندگان می‌خورد و مانند بندگان زندگی می‌کرد و پیوسته خودش باور داشت که او یک عبد است» (امام صادق).

آخرین سفارشی که محمد در واپسین دقایق عمرش به امتش کرد این نفرین بود که «خدا لعنت کند امتی که قبر محمد را زیارتگاه خود قرار دهد» و بر همه مسلمین واجب است که در هر شبانه روز حداقل نه خطاب به محمد بگوید «**اشهد ان محمد عبده و رسوله** - شهادت می‌دهم که محمد عبد و فرستاده خداست.»

تیمی - ضالالت - فقر ، سه مشخصه زیربنای تکوین شخصیت محمد :

بدون تردید آنچه از گفتار محمد و کردار محمد و حتی وحی محمد مهمتر می‌باشد، شخصیت محمد است، چراکه اگر ماهیت وحی را در عرصه دیدگاه تطبیقی نگاه کنیم (نه دیدگاه دگماتیسم که وحی را به صورت یک پکیج مکانیکی می‌دید که توسط جبریل در به صورت برونی و به شکل مکانیکی از آسمان‌ها آورده و تحویل محمد داده و بعد محمد را آموزش داده تا محمد امی و بیسواد بتواند توانائی خواندن پیدا کند و بالاخره پس از آنکه جبریل توانست محمد را خواندن بیاموزد، این پکیج به حسب امانت تحویل او داده و اجازه هر گونه تصرفی هم از محمد نسبت به آن پکیج گرفته است، فقط محمد در حد یک بلندگو اجازه خواندن آنچه به او داده‌اند را دارد ولاغیر) وحی آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید: «یک تجربه محمد بوده است که به دو صورت برونی و درونی توسط محمد در طول زندگی حقیقی او، نه زندگی شناسنامه‌ای محمد شکل گرفته است.»

تکوین وحی در بستر تجربه درونی و تجربه بیرونی محمد :

الف - معراج یا تجربه درونی محمد عبارت است از:

«يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ - قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا - نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - ای محمد که من حقیقی تو درون «خود» های نفسانیت

مانند جامه او را درهم پیچیده است، برای نجات «من» حقیقی خدائیات از این «خود» های نفسانیت **قُمْ اللَّيْلَ** - باید به تجربه درونی یا پراتیک نفسانی پردازی، برای تجربه درونی بهترین ساعات بعد از نیمه شب می‌باشد چراکه ستون‌های سه گانه تجربه درونی یا پراتیک نفسانی عبارتند از: تفکر، سکوت، تنهائی که این سه امر با هم تنها در نیمه‌های شب امکان‌پذیر است. پس برای انجام این مهم شب بعد از نیمه بپاخیز نردبان معراج تو در نیمه‌های شب در عرصه سکوت - تنهائی - تفکر خود وحی جوشیده از چشمه خدائی درونت می‌باشد پس در آن نیمه، باز محصول وجودیت نردبانی دیگر بساز - **وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا** - بخوان و ببندیش چه؟» (سوره مزمل - آیات ۱ الی ۵).

قرآن، وحی چطوری؟ **تَرْتِيْلًا** - طوری بخوان که بتوانی در ضمن خواندن به قرآن بباندیش، چراکه خود خواندن قرآن برای تو پراتیک نفسانی نخواهد بود. اندیشه به قرآن در سکوت نیمه‌های شب همراه با تنهائی‌ات می‌تواند معراج روحی‌ات گردد آنچنانکه به قول اقبال، عبدالقدوس گنگھی هندی در باره تو می‌گوید به معراج که بر آمدید در معراج نمان بلکه آمده اسری شو چراکه - **«إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً»** - خود را بساز که بزودی امری سخت در مسیر تو قرار خواهیم داد که همان پراتیک اجتماعی برونی تو، برای ساختن امت. پس معراج یا تجربه درونی عبارت است از پراتیک نفسانی که محمد در طول مدت بیش از چهل سال با خود می‌کرده است، که هنوز مکانیزم آن برای بشر و مسلمانان ناشناخته مانده و قرآن و محمد هم در کلام خود هرگز از آن یاد نکرده است و آنچه بعداً محمد برای امتش در کادر دعا، نماز، قرآن، کار، مبارزه، علم و آگاهی نسخه کرده است این نسخه همان پراتیک نفسانی نبوده که محمد با آن به معراج نفسانی و روحانی رسیده است بلکه قرآن، نماز، دعا ... از اموری هستند که محصول پراتیک نفسانی محمد می‌باشند نه علت آن.

خود تو در ضمن حکایت گوش دار

گفته‌اید در حدیث دیگران

گفتمش پوشیده و خوش‌تر سر یار

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران

باز گو دفعم مدهای بوالفضول	گفت مکشوف و برهنه بی غلول
می نخسبم با صنم با پیرهن	برده بردار برهنه گو که من
نی تومانی نی کنارت نی میان	گفتم آر عربان شود او در عیان
برنتابد کوه را یک برگ کاه	آرزو می خواه لیک اندازه خواه
اندکی گر بیش تابد جمله سوخت	آفتابی کز وی این عالم فروخت

شاید یکی از دلایلی که باعث شده تا محمد تجربه درونی خود را با امتش در میان نگذارد اعتقاد محمد به این اصل بوده است که تجربه درونی هر کس که نردبان معراج روحی او می باشد، جنبه کنکرت با خودویژگی های خاص آن شخص دارد که قابل تجربه برای شخص دیگر نمی باشد.

نردبان هائی است پنهان در جهان	پله پله تا عنان آسمان
هر گروه را نردبان دیگری است	هر کسی را آسمان دیگری است

به هر حال محمد در بستر دو تجربه درونی (معراج) و تجربه برونی (اسری) محمد شد و تمامی شخصیت محمد و وحی محمد معلول این تجربه بوده است.

ب - تجربه برونی محمد یا اسری محمد:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» - منزه است پروردگاری که بنده خود محمد در دل شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد تا مبارک سازیم آنچه در پیرامونش می گذرد هدف از این اسری آن است که تا آیات خود را به او نشان دهیم همانا اوست خدائی که هم شنواست و هم بینا» (سوره اسراء - آیه ۱).

حال این سیر در شب محمد کدام بود: «قَمِرَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا - إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»

پس محمد باید در بستر تجربه درونی، خود را آماده تجربه برونی کند، چراکه این تجربه برونی است که «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» نزدیک پشت محمد را در بستر پراتیک

اجتماعی بشکند. پس ای محمد اول تجربه برونی:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ - وَتَيَّاكَ فَطَهِّرْ - وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ - ای محمد، برای نجات جامعه و انسانیت بپاخیز و بشریت انذار کن و با این حرکت پروردگار خود را بزرگ شمار، جامعه خود را که لباس تو پاک کن، از شرک‌های موجود هجرت کن، در بستر مبارزه اجتماعی بر مردم منت ننه چراکه فزون طلب می‌شوی، برای پروردگارت مقاومت کن» (سوره المدثر - آیات ۱ تا ۷) که قرآن و شریعتی و مولانا آن را معراج نامیده‌اند.

به معراج برائید چو از آل رسولید رخ ماه بیوسید چو بر بام بلندید

و اولین فونکسیون که این تجربه‌های درونی محمد به بار آورد اکتیو شدن چشمه وحی در درون محمد بود. بنابراین وحی محمد که همان قرآن تدوین شده توسط خود محمد محصول دو تجربه یا اکسیرینس محمد باشد:

۱ - تجربه درونی خود محمد که محمد توسط آن توانست «من» حقیقی خود را از درون «خود»های کاذب وجودی خویش نجات دهد و توسط این «من» حقیقی بود که محمد توانست به عالی‌ترین چشمه معرفت درونی که وحی است برسد. اما اکتیو شدن چشمه وحی در درون محمد مانند اکتیو شدن چشمه الهام عارفانه عرفا مثل مولانا صورت مجرد نداشت. فرق چشمه درونی معرفت محمد با عارفان در این است که (اگرچه هر دو چشمه الهام عارفانه و چشمه وحی پیامبرانه از جنس واحد وحی‌اثری می‌باشد) وحی الهامی عرفا مثل مولانا ماهیتی صرف درونی دارد. در صورتی که وحی پیامبرانه اگر چه از نظر مضمون و تکوین مانند وحی عارفانه صورتی درونی دارد ولی به لحاظ فعلیت و مادیت در بستر تجربه بیرونی شکل می‌گیرد.

از پی روپوش عامه در بیان وحی دل گویند آن را صوفیان
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست چون خطا باشد که دل آگاه اوست
مومنا ینظر به نور الله شدی از خطا و سهو ایمن آمدی

۲ - تجربه برونی پیامبر که رمز نزول ۲۳ ساله قرآن بر محمد می باشد، عبارت است از مادیت یافتن وحی محمد در بستر پراتیک اجتماعی محمد، بطوریکه حتی یک آیه قرآن چه مکی و چه مدنی وجود ندارد که محمد خارج از پراتیک اجتماعی به آن دست یافته باشد و امر دو «قُم» در ابتدای دو سوره مدثر و مزمل «قُم فاندِز» و «قُم اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» دلالت بر همین امر می کند که محمد موظف است در بستر پراتیک اجتماعی وحی درونی خود را مادیت ببخشد و رمز این بیان عبدالقدوس گنگهی که گفته بود «محمد به معراج رفت و برگشت، اگر من جای او بودم بر نمی گشتم» همین مساله که عرفا می توانند بدون پراتیک اجتماعی در عرصه پراتیک درونی به معرفت وحی ائی عارفانه دست یابند ولی محمد از چنین توانائی برخوردار نبود و همین رابطه تجربه برونی محمد با وحی است که باعث شده است تا وحی محمد لباس دیسکورس اجتماعی تاریخی عصر خود به تن کند که شاخص های این لباس دیسکورسی یا ادبیات عصر محمد عبارتند از:

الف - عقلانیت زمان محمد، که این عقلانیت زمان محمد شامل عقلانیت علمی، عقلانیت فلسفی، عقلانیت سیاسی، عقلانیت اقتصادی و... می شود و محمد در بستر پراتیک اجتماعی هرگز سعی بر تغییر این دیسکورس و عقلانیت اجتماعی تاریخی نکرد «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ...» (سوره ابراهیم - آیه ۴) و «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ» (امام علی) و علت اینکه چه در عرصه عقلانیت علمی «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ...» - همانا زینت دادیم آسمان دنیا به چراغ هائی و قرار دادیم رجومی برای شیاطین و...» (سوره ملک - آیه ۵) و چه در عرصه عقلانیت فلسفی (مثل «جَن...»)، «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ...»، یا «مَلَائِكَةً...» و «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...» (سوره بقره - آیه ۳۰) و «إِلَّا إِلَهَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ...» (سوره بقره - آیه ۳۴) و... یا عقلانیت اقتصادی (مثل «مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا...» (سوره حدید - آیه ۱۱) یا «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...» (سوره توبه - آیه ۱۱۱) و... یا عقلانیت اجتماعی (مثل صراط، سبیل، هدی، ضلال و...).

ب - مناسبات اقتصادی - اجتماعی - تاریخی زمان محمد، از آنجائیکه مناسبات اجتماعی اقتصادی زمان محمد مناسبات برده‌داری در عرصه جهانی بود، محمد کوشید نهضت خود را در عرصه همین مناسبات به انجام برساند «وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ - إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (سوره مؤمنین - آیات ۵ و ۶).

ج - مناسبات حقوقی زمان محمد، که نظر به اینکه مناسبات حقوقی زمان محمد با توجه به شرایط تاریخی بر ثار و ثوره و انتقام قبیله‌ای و خون و خونخواهی استوار بود، محمد کوشید همین مناسبات حقوقی خون و خونخواهی و انتقام را در پوشش روابط مکتبی خود، جهت مذهبی - اجتماعی بخشد. «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» (سوره مائده - آیه ۳۳).

فقر - ضلال - یتیمی سه شاخص زیربنای اولیه شخصیت ضد طبقاتی، ضد نژاد پرستی، ضد ارتجاعی محمد:

«الَّذِينَ يَدْعُونَ يَتِيمًا فَآوَىٰ - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغَىٰ» (سوره الضحی - آیات ۸-۶)

تعریف شخصیت: شخصیت هر فرد عبارت است از استانداردهائی که کاراکترهای فردی خود را بر اساس آن شکل می‌دهد. پایه استانداردهای تربیتی یا شخصیتی در بستر سه مؤلفه طبقاتی، نژادی، فرهنگی اجتماعی - تاریخی شکل می‌گیرد که همین استانداردها پس از شکل‌گیری به صورت خصلت‌های شخصی بروز می‌کند. مهم‌ترین خصیصه یک لیدری که می‌خواهد در عرصه جامعه ایجاد نهضت ضد معرفتی (معرفت‌های ارتجاعی) و نهضت ضد طبقاتی (طبقات استثمارگر) و نهضت ضد نژادپرستانه انجام دهد، باید مبری از این سه خصیصه باشد، چراکه لیدری

می‌خواهد با نژادپرستی در عرصه اجتماع مقابله کند اگر خود خصیصه نژادپرستی داشته باشد قطعاً به شکست برخورد می‌کند و یا لیدری که می‌خواهد یک نهضت ضد طبقاتی در عرصه اجتماعی به راه بیندازد، باید از کاراکتر و خصلت ضد طبقاتی برخوردار باشد و به همین ترتیب در نهضت آگاهی بخش که نوک پیکان مبارزه به طرف اندیشه‌های ارتجاعی حاکم بر جامعه می‌باشد، چنین لیدری باید از اندیشه‌ها و معرفت‌های ارتجاعی زمان به دور باشد. با عنایت به این مقدمه است که از آنجائیکه نهضت محمد بن عبدالله در شبه جزیره عربستان یک نهضت ضد طبقاتی و ضد نژادپرستانه و ضد معرفت‌های ارتجاعی زمان خود بوده است، طبیعی است که قبل از آن لازم است که محمد از چنین خصلت و کاراکتری برخوردار باشد. این سه آیه سوره الضحی دقیقاً مبین همین خصیصه ضد نژادپرستانه و ضد طبقاتی و ضد معرفت‌های ارتجاعی زمان محمد می‌باشد، چراکه در این سه آیه سه خصیصه برای محمد:

۱ - یتیمی محمد که دلالت بر عدم پیوند قومی، قبیله‌ای و نژادی محمد می‌کند، چراکه انسان‌ها توسط پدر و مادر پیوند با نژاد و قوم و قبیله و... خود پیدا می‌کنند. محمد از آغاز تولد و رویش طبیعی وجود خویش از این پدر و مادر که اتصال طبیعی قومی و قبیله‌ای می‌باشد محروم بوده است.

۲ - ضلالت یا گمراهی محمد می‌باشد، که دلالت بر عدم پیوند محمد با تمامی اندیشه‌ها و معرفت‌های حاکم می‌باشد، چراکه آنچه تاریخ در باب زندگی فکری محمد مطرح می‌کند، عدم وابستگی او به اندیشه‌های حاکم و محکوم زمان خودش است و تشکیل گروه «حنفا» در مکه توسط محمد بود که مشخصه اصلی «حنفا» عدم وابستگی به اندیشه حاکم می‌باشد.

۳ - فقر سومین خصیصه‌ای است که در باب محمد در این سوره مطرح می‌شود و دلالت به عدم وابستگی طبقاتی محمد به طبقات حاکم جامعه - طبقات حاکم زمان محمد که برده‌داران، کاروان‌داران، بازرگان‌ها بودند - می‌کند که به شهادت تاریخ محمد جزو هیچ یک از این طبقات مکه نبوده است و اگر یک مسافرت در ۹ سالگی همراه ابوطالب به شام جهت تجارت می‌رود و یک مسافرت هم در ۵ سالگی جهت

تجارت برای خدیجه می‌رود، هیچکدام از این دو مسافرت باعث نگرید تا محمد را جزو آن صنف و طبقه اجتماعی قرار دهد و در همین رابطه است که در سه آیه بعدی بر حسب سه خصیصه فوق محمد سه سمت‌گیری در نهضت اجتماعی از محمد طلب می‌کند که این سه سمت‌گیری عبارتند از: «**فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ - وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ - وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**» (سوره الضحی - آیات ۹ الی ۱۱) آنچه در یک نگاه کلی از سه آیه آخر سوره الضحی فهم می‌شود اینک:

۱ - واضح است که سه دستور فوق در عرصه پراتیک اجتماعی بر محمد جهت اجرا، لازم می‌شود.

۲ - سه خصیصه قبلی برای محمد جنبه فردی داشت که فونکسیون آن باید در اجتماع شکل پیدا کند.

۳ - یتیم اول، یتیم فردی بود که دلالت بر بدون پدر و مادر محمد می‌کرد، اما یتیم دوم، یتیم اجتماعی است که دلالت بر ناخودآگاهی بخش‌های اجتماعی در عرصه نهضت و جنبش می‌کند.

۴ - گرچه ضال و ضلالت و گمراهی محمد در آیه قبل جنبه فردی دارد، اما برای آن در آیات آخر، مثل یتیم مابه اداء اجتماعی نیاورده است و این نشان می‌دهد که خود یتیم با مضمون ناخودآگاه در عرصه اجتماع آن مقصود را می‌رساند.

۵ - «**سَائِلٌ**» اگرچه در عرصه فردی می‌تواند دلالت فقیر بکند، اما در عرصه اجتماعی دلالت بر گداپروری و فقرنوازی در جامعه نمی‌کند، چراکه «**سَائِلٌ**» در اجتماع دیگر فرد نمی‌باشد که دلالت بر گداپروری کند، بلکه گروه و طبقه می‌باشد که تنها با مضمون مبارزه ضد استثماراری پاسخگو است و لاغیر.

۶ - و در آیه آخر سوره الضحی «**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**» جمع‌بندی تمامی آن دستاوردهای فوق می‌باشد که به صورت آگاه کردن جامعه از نعمت‌های پروردگارت یاد می‌کند که همان نفس خودآگاهی اجتماعی می‌باشد.

سورگان شرح

(شرح)

سوره انشراح تبیین

پروسیس بودن
تکوین ششمیت

مهم و وحی و
تدوین قرآن و اسلام

«الْمَرْ نُشْرُحُ لَكَ صَدْرَكَ - وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - أَنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ - آیا سینه تو را شرح نکردیم یا آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و با آن شرح صدر بار و سختی مسئولیت تو را سبک نکردیم، همان سختی مسئولیتی که اگر شرح صدر اهدائی ما نبود پشت تو را در عرصه مسئولیت در هم شکسته بود، شرح صدر اهدائی ما به تو صورت مکانیکی نداشته، بلکه مولود حل‌شدگی تو در مشکلات و سختی‌های مسئولیت اجتماعی و تاریخی رسالت بوده است پس بدان که با خود سختی‌های مسئولیت اجتماعی - به خاطر اینکه ایجاد شرح صدر می‌کند - آسانی است و این یک قانون کلی وجود است که خود سختی مسئولیت اجتماعی ایجاد شرح صدر و آسانی می‌کند، لذا اگر می‌خواهی رشد و تکامل پیدا کنی ای محمد به فراغت و کناره‌گیری از مسئولیت اجتماعی تن نده بلکه هر زمان که به آسایش و فراغت رسیدی فوراً خودت را دوباره به پراتیک اجتماعی و مسئولیت اجتماعی بزن، چرا که تکامل و رشد و ارتقاء تو در سختی‌های پراتیک اجتماعی است می‌باشد، در چنین مسیری می‌توانی با تکامل وجودی خودت در عرصه معراج و اسری وجودی‌ات به پروردگارت روی آوری مسیر نیل به پروردگارت از سنگلاخ و سختی‌های پراتیک اجتماعی مسئولیت رسالت

می‌گذرد نه از دور جستن از سختی‌ها و تن به آسایش و رفاه دادن.»

مقدمه:

سوره انشراح از سور مکی می‌باشد که در نه آیه پس از سوره الضحی در اوایل حرکت پیامبر یعنی زمانی که چشمه وحی در وجود محمد اکتیو شده بود و بشریت در تند پیچ پروسه تاریخ تکامل خود قرار گرفته بود، محمد آخرین چوپان هدایت‌گر مرحله هدایت‌گری تاریخ بشریت آمده بوده تا بشریت را در حرکت پلکانی تکامل تاریخی خود گامی دیگر که آخرین پله هدایت بیرونی و غریزی بشر بود به پیش ببرد و به قول اقبال لاهوری «افسار هدایت‌گری بشر را از وحی و غریزه بگیرد و تحویل عقل استدلال‌گر و خودبنیان بشری بدهد.» پس آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید محمد، در عصر گذار بشریت از مرحله هدایت بیرونی غریزه به مرحله هدایت درونی عقل استدلال‌گر و خودبنیان بشری قرار داشت، چرا که به قول اقبال محمد به لحاظ منبع وحی که چشمه فعال آن در سینه محمد قرار داشت و به صورت وحی یا غریزه بر بشریت جاری می‌شد وابسته به عصر کهن و دوران غریزه بشریت بود اما به لحاظ محتوای وحی، یا محتوای قرآن که رسالتش شورانیدن عقلانیت بشر بود وابسته به دوران عقلانیت استدلال‌گر و نوین بشریت بود. این بود که بعثت محمد در مرحله غریزه تاریخ معرفت بشری قرار داشت اما هجرت محمد و بنیان‌مدینه محمد و تمدن اسلام بر پایه محتوای وحی محمد یا قرآن که یک محتوای عقلانی بود، استوار می‌باشد.

محمد در مرحله انتقال هدایت بشری از صورت برونی به هدایت درونی که همان عقل خودبنیاد استدلال‌گر می‌باشد، قرار داشت؛ و به همین خاطر است که باید محمد و وحی محمد یا قرآن محمد را سرپل انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل خودبنیاد بدانیم، چرا که آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید این اوج رشد و تکامل

و خودآگاهی و فهم محمد بود که دریافت که با توجه به زایش و ولادت عقل خودبنیاد و عقلانیت بشری در عصر خود که معلول جهش پروسه تکامل تاریخی حیات بود با آیه ذیل اعلام ختمیت خود کرد:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - محمد پدر هیچکدام از رجال شما نمی‌باشد او رسول خداست و خاتم انبیاء ارسانی از جناب پروردگار می‌باشد حکم چرا که محمد خوب دریافته بود که با تولد عقل خودبنیاد و استدلال‌گر بشریت دیگر محلی برای زایش و رویش وحی و هدایت بیرونی در بستر پروسه تکامل حیات بشری باقی نمی‌ماند و خاک تاریخ تکامل بشریت دیگر پیامبر خیز نخواهد بود» (سوره احزاب - آیه ۴۰) به قول اقبال لاهوری:

نقش‌های پاپ و کاهن را شکست	نقش قرآن چونکه در عالم نشست
این کتابی نیست چیز دیگر است	فاش گویم آنچه در دل مضمهر است
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود	چونکه در جان رفت جان دیگر شود
هر چه از حاجت فزون داری بده	با مسلمان گفت جان در کف بنه

بنابراین محمد در قرن ششم میلادی آخرین چوپان مبعوث هدایت‌گر برونوی تاریخ تکامل بشریت بود که رسالتش انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل خودبنیان استدلال‌گر بود که این رسالت را محمد توسط انتقال بشریت از مرحله معرفت تک منبعی شناخت مرحله کهن و غریزه بشریت که فقط وحی بود به مرحله معرفت سه منبعی شناخت مرحله مدرن یا نوین تاریخ معرفت بشری که عبارت بودند از: طبیعت، تاریخ، عقل بشری یا عقلانیت بشری به انجام رسانید.

به عبارت دیگر محمد عصای عقلانیت بشری را گرفت و از سرزمین تک منبعی شناخت به سرزمین چند منبعی شناخت، هدایت کرد و با آن دوران عقلانیت بشر آغاز شد و دوران وحی به پایان رسید و ختم نبوت توسط محمد برای همیشه توسط محمد اعلام گردید و به قول وایتهد «پروفسور» ها جانشین پیامبران شدند و به قول

محمد: «علماء امتی افضل من الانبیا بنی اسرائیل» و به قول قرآن «يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» جانشین پیامبران گردیدند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِهٖ غَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره آل عمران - آیه ۲۱) و به همین دلیل است که به قول اقبال لاهوری ختم نبوت محمد در قدم اول ختم ولایت محمد بود، چرا که اصل ولایت محمد که گوهر نبوت محمد را تشکیل می‌داد از نظر اقبال لاهوری عبارت بود از تکیه محمد بر شخصیت و تجربه شخصی خود به جای تکیه بر دلیل و استدلال و عقلانیت در طرح ایده‌های اجتماعی - انسانی - تاریخی - هستی‌شناسی - معرفت‌شناسی - وظیفه‌شناسی - ارزش‌شناسی یا اخلاق خود می‌باشد یعنی محمد برخلاف استدلالیون و عقلیون و متکلمان در طرح ایده‌های خود به جای استدلال و ارائه دلیل شخصیت خود را جایگزین عقل می‌کرد؛ یعنی می‌گفت چون من تجربه کرده‌ام پس باید بشر و جامعه و تاریخ بپذیرید و به آن عمل کنید، این بود که محمد در آخرین مرحله غریزه تاریخ تکامل بشریت، ولایت خود را جایگزین عقل و دلیل و استدلال کرد تا توسط آن امکان انتقال بشریت از مرحله معرفت برونی - غریزی - وحی‌ای به مرحله عقلانیت و عقل خودبنیان و استدلال‌گر فراهم کند. پس از اینکه با حرکت محمد بشریت به مرحله زایش عقل خودبنیان و استدلال‌گر و عقلانیت رسید، دیگر علت جانشین ولایت به جای عقل از میان رفت و اصل ولایت توسط محمد ختم و تعطیل شد و اصل دلیل جانشین علت و ولایت گردید و در همین رابطه بود که ختم نبوت محمد به ختم ولایت محمد منتهی شد و عقل خودبنیان استدلال‌گر، جانشین اصل ولایت شد و لذا آنچنانکه اقبال می‌گوید با مرگ محمد هیچ احدی دیگر نمی‌تواند مدعی ولایت بر بشریت به هر شکل آن چه ولایت سیاسی، چه ولایت فقهی، چه ولایت معنوی و... بشود، چرا که با طرح کلمه ولایت اصل تعطیلی عقل و عقلانیت یک اصل محتوم خواهد بود و با تعطیلی اصل عقلانیت اصل انتخاب و آزادی فرد و اجتماع هم تعطیل می‌شود و با تعطیلی اصل اختیار و انتخاب به قول کانت اصل تکلیف جانشین اصل حق می‌گردد و این بلائی است که باعث می‌شود به



قول رادها کریشان توسط آن زور لباس تقوی به تن می کند و با این لباس هر جنایتی در جامعه مباح خواهد بود^۱. پس طرح اصل ولایت در هر شکل آن در اسلام پس مرگ محمد به معنای نفی آزادی، اختیار، عقلانیت و آگاهی بشر خواهد بود که باید به شدت جهت ریشه کن کردن آن تلاش کرد و باز در همین رابطه است که آنچنانکه قرآن می گوید رسالت ولایت محمد شوراندن عقول مردم می باشد:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ... وَيَصْعَعُ عَنْهُمْ إِضْرَهُمْ وَالْأَعْلَاقَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» - رسالت محمد پاره کردن غلها و زنجیرهایی بود که بر اندیشه و عقلانیت بشر بسته بود» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷) و یا آنچنانکه امام علی در خطبه شماره یک نهج البلاغه در باب هدف رسالت انبیاء مطرح می کند:

۱. نمونه بارز و کنکرت و مشخص و مصداق عینی آن وضعیت سیاسی - اجتماعی - تاریخی کشورمان از بعد از انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن سال ۵۷ تاکنون می باشد که با سلطه اسلام فقهاتی انقلاب ۲۲ بهمن توسط خمینی اصل ولایت فقیه به عنوان ستون خیمه نظام اتوکراتیک رژیم فقهاتی حاکم در آمد که با آن رژیم فقهاتی حاکم فعلی توانست تمام قدرت اقتصادی - سیاسی - نظامی - اداری - اجتماعی را در کف ولی فقیه نگه دارد و با آن مخوفترین اتوکراسی و دسپاتیسم تاریخ بشریت را شکل دهند و با طرح شعار دروغین مشروعیت و مقبولیت یا جمهوریت و اسلام، قدرت را از خدا به امام زمان منتقل کنند و سپس از امام زمان هم به خودشان؛ و با طرح شعار «اگر همه مردم بگویند آری، اسلام (بخوان حکومت اتوکراسی فقهاتی خودشان) بگویند نه، نه است» تمامی آزادی اجتماعی و مبانی دموکراسی را از مردم گرفتند و به خودشان منتقل کردند و جلو هر گونه ریزش قدرت از مقام عظمی ولایت بر مردم گرفته اند و طبیعی است که تا زمانی که این اصل بر قانون اساسی کشورمان حاکم باشد صحبت از اصلاحات و دموکراسی و انتقال قدرت در این کشور کردند خیانتی بیش نخواهد بود و هر گروه و فردی که در این جامعه بخواد به شکلی قیم و پشتیبان و نگهدارنده این اصل در قانون اساسی کشورمان باشد جزو خائنین به این مردم و کشور می باشد و در همین رابطه است که شعار اصلاحات در این کشور اولین خاکریزی که باید پشت سر بگذارد نفی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به هر شکل و صورت آن می باشد، چرا که وجود این اصل به معنای تعطیلی عقل، عقلانیت، آزادی، انتخاب، حق و رأی، دموکراسی، نواخواهی، نوگرایی و... خواهد بود و به خاطر همین است که اقبال لاهوری در همین رابطه می گوید «که ما مسلمانان به خاطر اعتقاد به اصل ختم ولایت محمد، آزادترین مردمان جهان و تاریخ هستیم» چرا که با طرح ختم اصل ولایت توسط محمد دیگر هیچ زنجیر و مانعی در سر راه عقل بشر نخواهد بود و بشریت می تواند با تمام آزادی در بستر لایتنهای عقلانیت خود جولان کند.



«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُنِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» - پیامبران خدا مبعوث شدند تا بر طبق میثاقی که با بشریت داشتند از بشریت بخواهند و نعمت فراموش کرده بشریت که هم تن عقل او بود برای آن‌ها مطرح کنند - و با طرح عقل بشریت با بشریت اتمام حجت کنند - و گنج‌های مدفون شده عقل بشری را بر آشوبند» بنابراین پروسه تکامل تاریخی حیات بشریت در عصر محمد بود که با زایش عقل و عقلانیت بشری دست محمد را باز گذاشت تا افسار هدایت بشریت را در دستان عقل خودبنیان استدلال‌گر بشر قرار دهد تا بشر از آن مرحله خود با هدایت‌گری عقلانیت خود گردونه تکامل تاریخی خود را به کف گیرد و پروسه تکامل فردی - اجتماعی - تاریخی خود را هدایت نماید و آن را به سر منزل مقصود برساند.

تاریخی بودن شخصیت محمد، وحی محمد و اسلام محمد:

حال با عنایت به مقدمه فوق و در نظر گرفتن جایگاه وحی محمد و شخصیت محمد در انتقال معرفتی تاریخ بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقلانیت استدلال‌گر خودبنیان، نخستین اصلی که باید بر شخصیت محمد و وحی محمد استوار باشد اصل دینامیسم است که باید هم بر شخصیت محمد که بر پایه اصل ولایت استوار می‌باشد و هم بر وحی محمد که مستلزم پایه‌های دینامیک ساختاری و پروسه شکل‌گیری تاریخی قرآن می‌باشد، حاکم گردد که بدون این اصل نه وحی محمد می‌تواند الگوی هدایت‌گر تاریخ بشریت باشد و نه شخصیت محمد. آنچنانکه قرآن می‌گوید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» - و بدینسان گردانیدیم شما را امتی نمونه تا بر همه تاریخ الگو باشید آنچنانکه محمد بر شما الگو است می‌تواند هدایت‌گر حیات تکامل انسانی - تاریخی بشریت باشد» (سوره

البقره- آیه ۱۴۳) ولی سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چگونه می‌تواند اصل دینامیسم منهای اصول دینامیک ساختاری وحی محمد، بر قرآن محمد و شخصیت محمد حاکم گردد؟ پاسخی که به این سؤال مهم می‌توان داد در یک کلام عبارت است: ماهیت تاریخی پیدا کردن پروسه شکل‌گیری دو پدیده شخصیت محمد و قرآن محمد می‌باشد؛ به عبارت دیگر اگر قرآن محمد بخواهد مانند ده فرمان موسی به صورت غیر تاریخی یعنی جدای از پراتیک اجتماعی - تاریخی - آنچنانکه بر موسی نازل شد - بر محمد هم نازل شود دیگر هر چند قرآن محمد به لحاظ ساختاری هم از پایه‌های دینامیسم برخوردار باشد، نمی‌تواند پتانسیل دینامیک خود را در پروسه تاریخی حفظ کند. پس برای اینکه اصل دینامیسم در شخصیت و قرآن محمد حفظ شود باید هر دو پدیده فوق در تکوین خویش ماهیت تاریخی به خود گیرند که برای این منظور باید این دو پدیده در بستر پراتیک اجتماعی - تاریخی تکامل پیدا کنند و در همین رابطه است که باید بگوئیم لازمه حفظ دینامیسم در شخصیت و قرآن محمد عبارتند از:

الف - اینکه این دو پدیده در پراتیک اجتماعی - سیاسی - تاریخی شکل گیرند.

ب - اینکه تکامل و رشد تکوینی این دو پدیده به صورت دفعی نباشد بلکه شکل تدریجی داشته باشد.

ج - اینکه پروسه تکامل آن‌ها در بستر تاریخ بشر ادامه داشته باشد و هرگز متوقف نشود.

آنچه در همین رابطه باید بگوئیم اینکه دقیقاً تمامی اصول سه گانه فوق هم در پروسه شکل‌گیری شخصیت محمد بر محمد حاکم بوده است و هم در پروسه شکل‌گیری قرآن و آن اینکه هر دو پدیده فوق ماهیتی تاریخی داشته و دارد و رمز اینکه قرآن یک مرتبه بر محمد مانند موسی نازل نشد، بلکه در یک پروسه ۲۳ ساله سخت و پرفراز و نشیب بر محمد نازل شد، همین مساله می‌باشد و باز همین موضوع شکل‌گیری تدریجی



شخصیت محمد در بستر پراتیک اجتماعی - تاریخی علل ماندگاری و نمونه بودن و رشد پیوسته شخصیت محمد می‌باشد و شاید اولین کسی که این کلید شکل‌گیری شخصیت محمد را توانست کشف کند عبدالرحمان ابن خلدون تونسلی بود که در کتاب «مقدمه تاریخی» خود شخصیت محمد را به عنوان یک پروسس مطرح کرد که در عرصه پراتیک اجتماعی تاریخی ۲۳ ساله توانست رشد پیدا کند. از دیدگاه ابن خلدون شخصیت محمد قبل از وحی و ابتدای وحی و حتی در مرحله ۱۳ ساله مکی با شخصیت مدنی محمد کاملاً متفاوت است چرا که محمد در مرحله مکی قبل از بعثت یک فرد گوشه‌نشین می‌باشد که بزرگ‌ترین پراتیک اجتماعی او یکی و دو سفر تجارت به شام بوده که در معیت ابوطالب یا به عنوان کارگر خدیجه به انجام رسانده است که طبیعی است که این چنین شخصیتی توانائی خلق یک پراتیک تاریخی - اجتماعی برای بشریت نخواهد داشت و برای اینکه بتواند از آنچنان پتانسیلی برخوردار گردد باید وارد یک پراتیک اجتماعی - تاریخی نفس‌گیر و سهمگین شود که در مرحله مدنی محمد اتفاق می‌افتد و از سال دوم یا سوم هجرت محمد این پراتیک به اوج خود می‌رسد و محمد پا به پای شکل‌گیری آن پراتیک قرآنی، محمد با آن پراتیک ساخته می‌شود و رشد می‌کند و تکامل می‌یابد و به همین خاطر است که ابن خلدون می‌گوید صبر و طاقت محمد در مکه کمتر از دوران مدینه بود و به همین خاطر است که ابن خلدون می‌گوید آیاتی که در مکه بر محمد نازل می‌شود آیاتی کوچک می‌باشد، چرا که محمد هنوز از آنچنان صبری برخوردار نمی‌باشد که بتواند آیات کثیره تحمل کند ولی در مدینه محمد به خاطر ظرفیتی که در عرصه پراتیک تاریخی و اجتماعی توانسته است کسب نماید دارای آنچنان صبر و تحملی شده است که آنچنانکه در شان نزول آیات و سور مدنی مفسرین مطرح کرده‌اند بیش از نیمی از آیات سوره توبه به یکباره زمانی که محمد سوار ناقه بوده است بر محمد نازل شده است؛ بنابراین آنچه از این نظریه ابن خلدون می‌توان نتیجه‌گیری کرد اینکه شخصیت محمد در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی - تاریخی شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است و محمد پا به پای پراتیک اجتماعی که خود می‌ساخته است، خود نیز

ساخته می‌شده است و همین رمز پراکسیس بودن ماهیت پراتیک اجتماعی محمد می‌کند، چراکه اصل پراکسیس مبین چیز دیگری غیر از این نمی‌باشد که انسان به همان میزان که خالق پراتیک خود می‌باشد، آن پراتیک مخلوق انسان در فونکسیون دیگر خالق خود آن آفریننده خود می‌باشد. مثلاً زمانی که استاد ابوالقاسم فردوسی در طوس در قریه‌ای از خراسان مشغول سرودن شاهنامه می‌باشد، اگرچه در زمان سرودن ابیات شاهنامه این فردوسی است که شاهنامه را می‌سراید و خالق شاهنامه می‌باشد، اما همین ابیات شاهنامه در فونکسیون دیگر به ازای هر بیت خود فردوسی را، فردوسی‌تر می‌کند؛ یعنی مخلوق، خالق آفریننده خود می‌شود و این است تعریف پراکسیس که در رابطه با محمد و قرآن کاملاً صدق می‌کند، چرا که آنچنانکه قرآن در ۲۳ سال توسط پراکسیس باطنی و درونی محمد ساخته می‌شود همین قرآن در عرض ۲۳ سال توسط پراکسیس برونی محمد را می‌سازد و محمد غارنشین و گوشه‌گیر خلوت‌گزین را به بزرگ‌ترین سردار و فرمانده و رهبر اجتماعی تاریخ بدل می‌کند. مولوی در دفتر سوم مثنوی در داستان مسجد مهمان‌کش رمز پراکسیس بودن حرکت محمد اینچنین مطرح می‌کند:

گفت پیغمبر: سپهدار غیوب	لا شجاعه یا فتی قبل الحروب
وقت لافِ غزو، مستان کف کنند	وقت جوش جنگ، چون کف بی‌فنند
وقت ذکر غزو، شمشیرش دراز	وقت کز و فرّ تیغش چون پیاز
وقت اندیشه، دل او زخم جو	وقت ضربت می‌گریزد، کو بکو
من عجب دارم ز جویای صفا	کاو رمد در وقت صیقل از جفا
عشق، چون دعوی، جفا دیدن، گواه	چون گواहत نیست، شد دعوی تباه
چون گواहत خواهد این قاضی مرخ	بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج
آن جفا با تو نباشد ای پسر	بلکه با وصف بدی، اندر تو در
بر نم، چویی که آن را مرد زد	بر نم آن را نزد، بر گرد زد
گر بزد مر اسب را، آن کینه کش	آن نزد بر اسب، زد بر سسکسکش

شیره را زندان کنی تا می‌شود
 قند بود آن لیک بنمودی چو زهر
 آمد و بگرفت زودش در کنار
 چون نترسیدی ز قهر ایزدی؟
 من بر آن دیوی زدم کاو اندر اوست
 مرگ آن خو خواهد و مرگ فساد
 آب مردی و آب مردان ریختند
 تا چنین حیز و مختّث ماندند
 با چنین‌ها در صف هیجا مرو
 کز رفاق سست بر گردان ورق
 غازیان بی‌مغز همچون کُنه شوند
 پس گریزند و دل صف بشکنند
 به که با اهل نفاق آید حشر
 به ز بسیار به تلخ آمیخته
 نقص از آن افتاد که هم دل نراند
 میزید در شک ز حال آن جهان
 / گام ترسان می‌نهد اعمی دلی
 با تردها و دل پر خون رود
 او کند از بیم، آنجا وقف و ایست
 کی رود هرهای و هو در گوش او؟
 زانکه وقت ضیق و بیمند آفلان
 گر چه اندر لاف سحر بابلند
 تو ز طاوسان مجو صید و شکار
 دم زند تا از مقامت بر کند

تا ز سسکسک وارهد. خوش پی شود
 آن یکی می‌زد یتیمی را به قهر
 دید مردی آنچنانش زار زار
 گفت: چندان آن یتیمک را زدی
 گفت: او را کی زدم؟ ای جان و دوست
 مادر آر گوید تو را. مرگ تو باد
 آن گروهی کز ادب بگریختند
 عاذلان نشان از وغا واراندند
 لاف و غره زازخا را کم شنو
 زانکه زاد و کم خبالا گفت حق
 که گر ایشان با شما همره شوند
 خویشتن را با شما هم صف کنند
 پس سپاهی، اندکی، بی‌این نفر
 هست بادام کم خوش بیخته
 تلخ و شیرین‌گر به صورت یک شی‌اند
 گبر، ترسان دل بود، کاو از گمان
 می‌رود در ره، نداند منزلی
 چون نداند ره، مسافر چون رود؟
 هر که گوید، های این سو راه نیست
 و ر بداند ره دل باهوش او
 پس مشو همراه این اشتر دلان
 پس گریزند و تو را تنها هلند
 تو ز رعنایان مجو هین کارزار
 طبع، طاوس است و وسواس است کند

بنابراین رابطه محمد با قرآن یک رابطه پراکسیسی است، یعنی محمد با تک تک آیات قرآن چنین رابطه‌ای دارد و آن اینکه قرآن بر خلاف کتاب موسی که به صورت چند لوح یکباره در طور و صحرای سینا بر موسی نازل گردید، یا کتاب انجیل مسیح از آنجائیکه هر آیه‌ای از قرآن که در عرض ۲۳ سال بر محمد نازل می‌شد محمد موظف بود تا مادیت ابژکتیو آن را در جامعه در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی خود به نمایش بگذارد. در این رابطه به موازات شکل‌گیری پروسه ۲۳ ساله تکوین قرآن پروسه تکوین شخصیت محمد هم به انجام می‌رسید که همین موضوع اصل پراکسیس برونی بودن قرآن و آیات قرآن در رابطه با شخصیت محمد را به نمایش می‌گذرد و همین موضوع پراکسیس برونی بودن قرآن و آیات قرآن تفاوت شخصیت محمد با شخصیت عیسی را به نمایش می‌گذارد، چرا که شخصیت عیسی که در جوانی حداکثر در سن ۳۵ سالگی به فتوای علمای یهود به صلیب کشیده می‌شود، اصلاً مانند شخصیت محمد به صورت تجربی و به صورت تدریجی در بستر پراتیک اجتماعی یا پراکسیس برونی شکل نگرفته بود و لذا در همین رابطه پیام و کتاب عیسی هم مانند پیام و کتاب محمد به صورت تدریجی و تجربی بر عیسی نازل نشده بود، بلکه هر دو هم پیام عیسی و هم شخصیت عیسی به صورت دفعی شکل گرفته است به همین خاطر قرآن هنگامی که به طرح شخصیت عیسی در سوره مریم می‌پردازد می‌گوید، عیسی در گهواره گفت:

«قَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ آتَانِ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا - عیسی در گهواره گفت همانا من بنده خدا هستم و خدا به من کتاب داد و گردانید مرا پیامبر» (سوره مریم - آیه ۳۰) خوب طبیعی است که کودک درون گهواره اصلاً پراتیکی نداشته تا شخصیتش شکل گیرد اما در باب محمد آنچه ما تا قبل از چهل سالگی او از تاریخ‌نویسان امثال طبری و سیره ابن هشام و غیره می‌دانیم و می‌خوانیم این بوده که شخصیت محمد یک شخصیت عادی بوده، یعنی یک جوان گوشه‌گیر عزلت‌نشین بوده که یکی و دو سفر به شام مسافرت کرده و بقیه آن هم حداکثر چیزی که تاریخ در باره او گفته، پناه می‌برده به عزلت‌گزینی و گاه‌ما‌ها به غارنشینی می‌پرداخته و در غار حرا بیتوته می‌کرده است. این حداکثر اطلاعی است که ما تا سن ۴۰ سالگی از شخصیت محمد داریم، خوب



طبیعی است که اینچنین فرد غارنشین عزلت گزین نمی‌تواند آن محمدی باشد که بزرگ‌ترین تمدن بشری که از تمدن یونان و روم به قول نهریو برتر بود، بخواهد بنا کند. پس این شخصیت باید در کوره پراتیک اجتماعی بر پایه پراکسیس قرآن و خودش قطره قطره ساخته شود تا بتواند شخصیتی گردد که از آیات قرآن، مدینه پیامبر بنا کند. اینجا بود که محمد در عرض ۲۳ سال به موازاتی که آیات قرآن را ابر مبنای پراکسیس درونی خودش از وجودش استخراج می‌کند در فونکسیون برونی آن آیات بر مبنای پراکسیس برونی به آن آیات قرآن مادیت خارجی می‌بخشد تا مدینه‌النبی را بر پا کند و این رمز تدریجی بودن نزول قرآن برخلاف تورات و انجیل که نزول آن‌ها صورت دفعی داشته است بیان می‌کند.

مولوی در دفتر اول در داستان یوسف، پراکسیس درونی که باعث شخصیت‌سازی انسان می‌شود به این شکل تقریر می‌کند:

عار نبود شیر را از سلسله	نیست ما را از قضای حق گله
شیر را بر گردن آر زنجیر بود	بر همه زنجیر سازان میر بود
گفت چون بودی ز زندان و ز چاه	گفت همچون در محاق و کاست ماه
در محاق آر ماه نو گردد دو تا	نی در آخر بدر گردد بر سما
گر چه دردانه به هاون کوفتند	نور چشم و دل شد و بیند بلند
گندمی را زیر خاک انداختند	پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا	قیمتش افزود و نان شد جان فزا
باز نان را زیر دندان کوفتند	گشت عقل و جان و فهم هوشمند
باز آن جان چون که محو عشق گشت	يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ آمد بعد کشت

اصل فوق آنچنانکه در رابطه با شخصیت محمد، صادق می‌باشد در رابطه با پروسه شکل‌گیری و تکامل قرآن نیز صادق می‌باشد به این ترتیب که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، قرآن محمد بر عکس کتاب موسی و عیسی به صورت دفعی و بیرونی بر محمد نازل نشده است بلکه بالعکس، در بستر یک پراتیک سخت ۲۳ ساله به صورت

تدریجی بر محمد نازل شده و تکوین پیدا کرده است؛ یعنی به موازات پیچیده شدن پراتیک محمد، قرآن شکل گرفته است؛ و لذا منهای پیام کلی قرآن که توحید در عرصه هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، ارزش‌شناسی و وظیفه‌شناسی می‌باشد، مابقی قرآن محصول پراتیک نظری و عملی محمد می‌باشد. پراتیک نظری محمد دلالت بر پاسخ سوال‌هائی می‌کند که جاهلیت عرب از محمد می‌کردند، هرچند این سوال‌ها سوال‌های کیفی مهمی هم نبوده است ولی عیناً در قرآن انتقال پیدا کرده است. مثل:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلَةِ...» (سوره بقره - آیه ۱۸۹) یا

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ...» (سوره بقره - آیه ۲۱۷) یا

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ...» (سوره بقره - آیه ۲۱۹) یا

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» (سوره اسراء - آیه ۸۵) یا

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ...» (سوره طه - آیه ۱۰۵) یا

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْبَيْنِ...» (سوره کهف - آیه ۸۳) و... که همه این سوال‌ها نشان از پراتیک نظری می‌کند که محمد با سوال‌های مخاطبین عادی خود با آن روبرو بوده است. حال اگر مخاطب پیامبر مردمی دیگر با سوال‌های پر بارتر بودند، طبیعی بود که پاسخ محمد و قرآن هم بالا می‌رفت. در همین رابطه اصل فوق در رابطه با پراتیک عملی محمد هم حاکم است، چرا که قرآن با تاریخ ۲۳ ساله محمد تکوین پیدا کرده است، مثلاً داستان زید و همسر او که با محمد ازدواج کرد، یا داستان عایشه و عقب افتادن او از سپاه و شایعات جنسی که در باب او مطرح شده و غیره که می‌بینیم همه این‌ها در قرآن ذکر شده است، در صورتی که این‌ها برای شرایط تاریخی ما مسائل مهم و قابل طرح در قرآن نمی‌باشد. البته طرح این مسائل در قرآن اگرچه خودشان فی نفسه مهم نباشند، ولی یک حقیقت مهم را برای ما روشن می‌سازند و آن اینکه قرآن به موازات تاریخ پراتیک شخصی - اجتماعی محمد شکل پیدا کرده است و این

بزرگ‌ترین هنر پیامبر بوده است که همزمان در بستر ۲۳ ساله تکوین قرآن دو نقش موازی در بستر پروسه تکوین قرآن پیاده می‌کرده است، یک نقش، نقش تاریخی قرآن که همان تاریخ محمد بوده است، دوم نقش فراتاریخی قرآن می‌باشد که تبیین توحید انسانی - تاریخی - اجتماعی - وجود - ارزش‌شناسی و وظیفه‌شناسی برای آینده بشریت می‌باشد. توضیح اینکه قرآن آنچنانکه کتابی است که پا به پای تاریخ زندگی محمد در ۲۳ سال شکل می‌گیرد رسالت تاریخی برای آینده بشریت دارد که باید در عرصه این تاریخ ۲۳ ساله خویش آن رسالت را تبیین نماید و اینجا است که قرآن در عرصه قالب در مرحله زمان قرار دارد، ولی در عرصه محتوا که تبیین‌کننده توحید انسانی، اجتماعی، وجود، تاریخی و... می‌باشد، در مرحله فراتاریخی قرار می‌گیرد؛ بنابراین طرح مسائل خانوادگی محمد در قرآن، جریان زید در سوره احزاب گرفته تا موضوع عایشه در سوره نور و حتی جریان ابولهب که در سوره ابی‌لهب با بیان «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» مطرح می‌شود، نشان دهنده این حقیقت است که قرآن پا به پای پراتیک اجتماعی - تاریخی محمد شکل پیدا کرده است و طبیعی است که اگر محمد بیشتر عمر می‌کرد و پراتیک اجتماعی - تاریخی محمد ادامه پیدا می‌کرد وحی محمد و در نتیجه قرآن ادامه پیدا می‌کرد. پس رمز اینکه قرآن در حد فعلی بر بشر قطع شده و ادامه پیدا نکرده است به خاطر تعطیلی پراتیک سیاسی اجتماعی - تاریخی محمد بوده است.

انواع پراتیک محمد:

الف: پراتیک اجتماعی یا پراتیک برونی محمد

ب: پراتیک فردی یا پراتیک درونی محمد

محمد به طور کلی در رابطه با پروسه شکل‌گیری شخصیت خودش و پروسه شکل‌گیری قرآن دارای دو نوع پراتیک بوده، یکی پراتیک درونی که فونکسیون آن



عامل رشد و تکامل شخصیت محمد می‌باشد و کل قرآن مولود این پراتیک محمد بوده است. دوم پراتیک اجتماعی یا برونی محمد می‌باشد که فونکسیون آن عامل شکل‌گیری مدینه محمد می‌باشد که در رابطه با این دو نوع پراتیک ما در تفسیر سوره مزمل و مدثر به تفصیل صحبت کردیم که آیات اول سوره مدثر در تبیین پراتیک اجتماعی بود و آیات اول سوره مزمل نیز در رابطه با پراتیک درونی محمد. حال با بیان مسائل فوق می‌پردازیم به تفسیر سوره انشراح:

آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم ۹ آیه سوره انشراح از جمله آیات اولی می‌باشد که در مراحل اولیه بعثت و شروع نهضت محمد بر محمد نازل شده است و به همین خاطر بعضی از مفسرین و محدثین معتقدند که آیات سوره انشراح همراه و در ادامه آیات سوره الضحی بر محمد نازل شده است و دلیل اینکه بعضی از مفسرین حتی دو سوره الضحی و انشراح را در اصل یک سوره می‌دانند به این خاطر بوده است که موضوع و مخاطب هر دو سوره که شخص محمد می‌باشد مشترک است. با این توضیح به تفسیر آیات سوره انشراح می‌پردازیم.

«الْمُ نَشْرُحْ لَكَ صَدْرَكَ - آیا شرح صدر به تو عطا نکردیم»

قرآن در اینجا در ادامه سه نعمتی که در سوره الضحی برای محمد مطرح کرد که آن‌ها را پروردگارت به تو عطا کرده است سه نعمت دیگر را هم شمارش می‌کند و آن‌ها را هم بخشش پروردگار محمد به محمد می‌داند. سه نعمتی که در سوره الضحی مطرح شده عبارتند از:

الف - آیا تو ای محمد یتیمی نبودی که ما تو را جای دادیم؟

ب - آیا تو ای محمد گمراهی نبودی که ما تو را هدایت کردیم؟

ج - آیا تو ای محمد فقیری نبودی که ما تو را غنی گردانیدیم؟

اما سه نعمتی که در این سوره مطرح شده عبارت می‌باشد از:



الف - آیا ای محمد ما به تو شرح صدر ندادیم؟

ب - آیا ای محمد ما نبودیم که سنگینی بار مسئولیتی که پشت تو را شکسته بود فرو نهدیم و سبک کردیم؟

ج - آیا ای محمد ما نبودیم که نام تو را بلند آواز کردیم؟

نخستین سوالی که در رابطه با این ۶ نعمت شمارش شده در دو سوره بر محمد به ذهن می‌رسد اینکه چه تفاوتی میان این دو دسته نعمت‌ها وجود دارد که خداوند همه آن‌ها را یک جا بر محمد شمارش نکرده است و آن‌ها را دسته‌بندی کرده و در دو دسته متفاوت مطرح کرده است؟ با نگاهی اجمالی به این نعمت‌ها پاسخ سؤال خود را می‌یابیم، چرا که مضمون و محتوای دو دسته نعمت‌ها با هم متفاوت می‌باشد به این ترتیب که سه نعمت شمارش شده در سوره الضحی صورت فردی دارد و سه نعمت شمارش در سوره انشراح در رابطه با پراکسیس اجتماعی محمد می‌باشد. سه نعمت مطرح شده در سوره الضحی دستاوردهای محمد در پراکسیس درونی محمد می‌باشد که عبارت می‌باشد از آوا، هدی، غنی؛ اما در سه نعمت مطرح شده در سوره انشراح دستاوردهای محمد در پراکسیس برونمی محمد می‌باشد که عبارتند از شرح صدر، وضع وزر، رفع ذکر و با توجه به مضمون متفاوت این دو دسته نعمت‌ها است که در همین جا می‌توانیم سوره الضحی را مختص به پراکسیس درونی محمد بدانیم و سوره انشراح را مختص به پراکسیس برونمی محمد نامگذاری کنیم.

سؤال دوم این است که سه نعمت شمارش شده در عرصه پراکسیس برونمی در این سوره بر چه پایه‌ای تبیین شده است؟ آیا این سه نعمت پایه وجودی با پراکسیس برونمی دارد؟ یا اینکه فقط جنبه مدحی برای محمد داشته است؟ طبیعی است که اگر در اینجا در رابطه با ریشه تکوینی این سه نعمت فقط آنچنانکه دیدگاه دگماتیستی مطرح می‌کند، جنبه مدحی قائل شویم ارزش استراتژیک برای ما ندارد، ولی اگر طرح سه نعمت بر پایه تکوین وجودی پراکسیس برونمی قائل شویم برای ما دارای

ارزش استراتژیک می‌باشد. حال ببینیم اصلاً این سه نعمت چه هستند؟

اول شرح صدر: برای فهم این اصطلاح در قرآن بهتر است از خود قرآن کمک بگیریم تا ببینیم قرآن این اصطلاح را در چه رابطه‌ای به کار برده است.

«أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي - يَفْقَهُوا قَوْلِي - وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي - وَأَشْرِكْ فِي أَمْرِي - كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا - وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» (سوره طه - آیه ۲۴ تا ۳۴).

نگاه اجمالی به آیات فوق نشان دهنده این حقیقت است که آن زمانی که خداوند به موسی امر می‌کند که پراتیک اجتماعی خودت را با نقد قدرت و حرکت به طرف فرعون شروع کن، موسی در رابطه با این پراتیک سهمگین از خداوند چهار سلاح طلب می‌کند:

الف - سلاح اول شرح صدر است.

ب - سلاح دوم یسر امر است.

ج - سلاح سوم شرح لسان است.

د - سلاح چهارم وضع وزر است.

که باز در این آیات آنچه برای ما حائز اهمیت است اولویت شرح صدر در خواسته موسی از خدا برای انجام پراتیک اجتماعی مبارزه با فرعون می‌باشد که در قیاس با طرح اصل شرح صدر در اولویت نعمت‌های اهدائی برونی خداوند بر محمد، این حقیقت برای ما مسجل می‌شود که نیاز اول انجام پراکسیس برونی شرح صدر می‌باشد که به موازاتی که مبارزه وسیع‌تر و عمیق‌تر و پیچیده‌تر باشد، شرح صدر بیشتری نیازمند است؛ به عبارت دیگر شرح صدر یک امر ذومراتب می‌باشد که بر حسب کیفیت مبارزه تغییر می‌یابد و اما آنچه که در رابطه با تعریف شرح صدر در اینجا می‌توانیم مطرح کنیم، به طور اجمال شرح صدر همان ظرفیت یا پتانسیل درونی

جهت پذیرش حوادث برونی می‌باشد. آنچنانکه عبدالرحمن ابن خلدون تونسی در کتاب «مقدمه تاریخ» خود در رابطه با محمد از آن به عنوان توان تحمل محمد در پذیرش آیات مطرح کرد و آنچنانکه مطرح کردیم ابن خلدون در رابطه با ظرفیت پذیرش محمد معتقد است که محمد در آغاز نزول وحی از توان پذیرش بالائی جهت پذیرش برخوردار نبود، در نتیجه آیاتی که در مکه بر محمد نازل شده برعکس آیات مدنی، کوتاه و کم می‌باشد؛ اما در مدینه به علت اینکه محمد بر اثر پراتیک درونی - برونی توانسته بود از ظرفیت بالائی برخوردار گردد، لذا آیاتی که در مدینه بر محمد نازل شد همگی بلند و زیاد می‌باشد؛ بنابراین شرح صدر دلالت بر صبر بر مشکلات می‌کند آنچنانکه در (سوره البقره - آیات ۱۵۵ و ۱۵۶) می‌گوید

«وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ - الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - هر آینه شما را در عرصه پراتیک اجتماعی توسط خوف و گرسنگی و از دست دادن اموال و جان و ثمرات زندگی‌تان آزمایش کردیم تنها رمز پیروزی در این آزمایش صبر یا شرح صدر است که هر که دارا باشد در این آزمایش پیروز می‌شود.»

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - آن هنگام که پروردگار ابراهیم - ابراهیم را با سختی‌های پراتیک اجتماعی به امتحان گرفت - و ابراهیم سرافراز با شرح صدر بر این کلمات پیروز شد و به این خاطر بود که ما پس از پیروزی ابراهیم بر کلمات او را بر الناس امام ساختیم - ابراهیم خواستار انتقال امامت بر ذریه خود شد، ما در پاسخ به ابراهیم گفتیم به یک شرط و آن اینکه ذریه تو از ظالمین نباشد» (سوره البقره - آیه ۱۲۴).

بنابراین ماحصل آنچه می‌توان در باب شرح صدر گفت اینکه شرط اول انجام پراتیک اجتماعی دارا بودن اصل شرح صدر می‌باشد که اصل اول اخلاق مبارزاتی را تشکیل می‌دهد. بدون داشتن این سرمایه طبیعتاً پراتیک اجتماعی تأثیر منفی در شخصیت فرد خواهد داشت. البته خود شرح صدر فی نفسه یک اصل ایدئولوژیک نمی‌باشد

که فقط مؤمنین به اسلام و توحید از آن برخوردار باشند، بلکه بالعکس یک اصل مبارزاتی هست که علی السویه مؤمن و کافر می‌توانند در عرصه مبارزه از آن برخوردار گردند، فردی که از این سرمایه تهی باشد در عرصه پراتیک اجتماعی، مبارز پی‌گیری نخواهد بود؛ به عبارت دیگر فونکسیون شرح صدر در مبارزه اجتماعی پی‌گیر بودن در مبارزه است و علت اینکه بسیاری در پراتیک اجتماعی - سیاسی در برخورد با مشکلات مبارزه تسلیم می‌شوند همین نداشتن شرح صدر می‌باشد، چرا که اولین فونکسیون شرح صدر قدرت تحمل سختی‌ها و شکنجه‌ها و مشکلات مبارزه می‌باشد.

دومین موضوعی که در رابطه با شرح صدر آموختیم اینکه شرح صدر محصول پراتیک اجتماعی می‌باشد و به میزانی که شخص به پراتیک اجتماعی خود ایمان داشته باشد و خود را در آن حل نماید، می‌تواند از مراتب بالای شرح صدر برخوردار گردد. سومین موضوع در رابطه با شرح صدر اینکه شرح صدر مختص مسلمان نیست هر انسانی که در عرصه پراتیک اجتماعی به پراتیک اجتماعی ایمان داشته باشد و برای این ایمان خود به مصداق:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ - تنها راه نیل، رسیدن بر این است که فرد در عرصه پراتیک اجتماعی از هر چه که بیشتر دوست دارد بگذرد» (سوره آل عمران - آیه ۹۲)، بنابراین راه نیل به شرح صدر در عرصه پراتیک اجتماعی ایثار از هر چه بیشتر به آن وابسته هستی و به آن علاقه داری می‌باشد. اگر توان این ایثار و فدا و فدیة در تو پیدا شد می‌توانی به شرح صدر بررسی و با این شرح صدر در مبارزه سرمایه‌گذاری کنی و پی‌گیر شوی و هرگز خود را به دشمن نفروشی چرا که با شرح صدر است که تو از مشکلات و سختی‌ها و شکنجه‌ها قوی‌تر می‌شوی و این شرح صدر با ذکر و مناجات برای تو حاصل نمی‌شود باید خود را به دریای سختی‌های پراتیک اجتماعی بسپاری و آن زمانی به راهت ایمان پیدا کردی و از هر چه بیشتر دوست داری، در بستر پراتیک اجتماعی گذشت کردی بدان که چراغ شرح صدر در تو روشن خواهد شد.

حال با این شرح و اوصاف ذکر شده در باب شرح صدر سؤال مهمی که در اینجا هنوز

بی‌پاسخ مانده است اینکه شرح صدر اعلام شده در این سوره برای محمد چگونه حاصل شده است؟ آیا به صورت یک پکیج آنچنانکه اسلام فقاهتی دگماتیسم مطرح می‌کند از طرف ملائکه به او رسیده است؟ یا اینکه نه محمد با گذشت از هر چه داشته در بستر پراتیک اجتماعی توانسته این قانون لایتغیر مبارزه را نصیب شود؟ بی‌شک محمد با ایثار و فدیة و فدای این محصول را در بستر پراتیک اجتماعی در پروسه ۲۳ ساله توانسته است - آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید - به کف آورد.

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - اَللّٰی اَنْقَضَ ظَهْرَكَ» پس از طرح شرح صدر در رابطه با محمد در عرصه پراتیک اجتماعی، دومین نعمت را که بر محمد اعلام می‌کند سبک کردن سنگین‌های مسئولیت و سختی‌های پراتیک اجتماعی است. بی‌شک تنها عاملی که در عرصه پراتیک اجتماعی رونده را می‌تواند یاری رساند، همان شرح صدر است که خدای محمد برای محمد مطرح کرد؛ به عبارت دیگر در اینجا می‌خواهد علت نعمت دوم را با طرح اصل شرح صدر مطرح کند. یا به مصداق «تعرف الاشجار به اثمارها» می‌خواهد میوه شرح صدر را در اینجا مطرح کند و به محمد این آموزش را بدهد که زمانی که تو توانستی در عرصه پراتیک اجتماعی به شرح صدر برسی، نخستین میوه‌ای که از درخت شرح در بستر مبارزه خواهی چید، آسان شدن سختی‌های مبارزه برای تو خواهد بود چرا که تا با سعه صدر به سختی‌ها معنا بخشیدی و پایان بحران معنا را در مبارزه خود اعلام کردی، بی‌شک سختی‌ها و مشکلات مبارزه به دو دسته تقسیم می‌شوند، دسته اول سختی‌های علاج‌پذیر است، دسته دوم سختی‌های علاج‌ناپذیر است که در رابطه با سختی‌های علاج‌پذیر مبارزه توسط مدیریت می‌توان این سختی‌ها را حل کرد، ولی در رابطه با دسته دوم سختی‌های مبارزه که عبارت می‌باشند از سختی‌های علاج‌ناپذیر مبارزه که اکثر درد و رنج و مشکلات و سختی‌های مبارزه در عرصه پراتیک اجتماعی از این نوع درد و رنج‌ها می‌باشد. برای اینکه انسان بتواند از این نوع درد و رنج‌ها در مبارزه رهائی پیدا کند باید به این سختی‌ها توسط ایمان به هدف معنای تازه ببخشد تا با آن بتواند از آن سختی‌ها و مشکلات و شکنجه‌ها به عنوان غذای وجودی استفاده کند، کاری که

محمد در رابطه با این سختی‌ها برای امت اولیه خودش (به بلال، میثم، عمار، یاسر و...) که در زیر شکنجه امثال امه ابن خلف‌ها، ابوجهل‌ها و... له می‌شدند، این بود که با ترتیل آیات قرآن به سختی‌ها و درد و رنج آن‌ها معنا می‌بخشید و با این معنای جدید بود که امثال بلال و یاسر و خود محمد می‌توانستند سختی‌ها را تحمل کنند. پس معنای آیه فوق در رابطه با محمد چنین می‌شود که در عرصه شرح صدر در بستر پراتیک اجتماعی ما توانستیم به سختی‌های تو معنای جدید ببخشیم و تو را از بحران معنای رهایی ببخشیم تا توسط آن تو بتوانی از مشکلات و سختی‌ها و درد و رنج پراکسیس برونی خودت جهت انجام پراکسیس درونی خودت تغذیه نمائی.

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - نام تو را بلند آواز کردیم».

این هم دومین دستاورد شرح صدر است که خدای محمد بر محمد می‌شمارد بدین شکل که پس از اینکه با طرح اصل شرح صدر ما توانستیم توان تحمل شدائد را به تو ببخشیم و با معنا بخشیدن به مشکلات مبارزه ما توانستیم سختی‌های کمرشکن مبارزه را از تو دور کنیم، آنجا بود که شخصیت تو رفته رفته از مرحله زمان‌کننده شد و تو به مرحله فرازمانی یا فراتاریخی رسیدی که با آن تو نمونه‌گردیدی برای همه بشریت.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (سوره الاحزاب - آیه ۲۱).

«وَيَكُونَنَّ الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (سوره البقره - آیه ۱۴۳) و چون صاحب چنین شخصیتی در بستر پراکسیس و تجربه درون - برون خود شدی، لذا برای همیشه صاحب شخصیتی فرازمانی و فراتاریخی شدی که بشریت می‌تواند به عنوان مصداق و الگوی شدن فردی، در بستر پراکسیس درون و برون به تو پناه بیاورد.

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - أَنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» پس به تحقیق، ای محمد این یک قانون لایتغیر است که در بستر مشکلات و سختی‌ها و درد و رنج پراتیک اجتماعی اگر صاحب آن رویکرد بشوی آسانی است، باز هم تکرار می‌کنیم که در سختی آسانی

است، نه بعد از سختی آسانی است خود سختی مبارزه اگر توشه رفتن تو باشد و تو دندان جویدن آن پیدا کنی و بتوانی به آن معنا ببخشی آسانی است و ما با تو چنین کردیم.

«فَإِذَا فَرَعْتَ فَإَنْصَبْ» حال که ای محمد آموختی که بستر پراتیک اجتماعی با همه مشکلات آن تنها عرصه تکامل اعتلای فردی و انجام پراکسیس درونی می‌باشد، پس هرگز در فراغت و آسایش و آرامش و راحتی تکامل نجوی، چرا که آنچنانکه امام علی در خطبه ۵ - نهج البلاغه می‌گوید:

«أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفَتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَزِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ صَعُوا تَبَجَانَ الْمَفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِهِ جَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ مَاءً أَجَنَ وَ لُقْمَةً يَغْصُ بِهَا أَكْلَهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْرٍ وَ قَتَّ إِنْبَاعَهَا كَالزَّارِعِ بِهِ غَيْرِ أَزْهِهَي - مردم امواج فتنه‌ها را با کشتی نجات در هم بشکنید، کشتی نجات شما عروج از طریق منافره است، در عرصه طریق منافره است که شما می‌توانید تاج خودخواهی‌های خود را بر زمین بگذارید، رستگار شد انسانی که توانست در این بستر با بال‌های خود پرواز کند، اما کسانی که به جای مبارزه در عرصه منافره گوشه آسایش را انتخاب کردند گوشه فراغت برای آن‌ها مردابی اجن و لقمه گلوگیری خواهد بود که او را به نابودی خواهد کشانید.»

پس تو ای محمد هرگز در بستر آسایش و فراغت و گوشه‌گیری دنبال اعتلای وجودی نباش، راه تکامل فردی از بستر تکامل اجتماعی می‌گذرد، لذا در همین رابطه تا برای تو فراغتی دست داد، فوراً خودت را به دریای پراتیک اجتماعی بزن تا در آنجا بتوانی پراکسیس درونی خود را به انجام برسانی.

«وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» و از این راه است که می‌توانی، ای محمد به طرف ما پروردگارت مداوم سیر کنی راه ما از مسیر اجتماع و تاریخ می‌گذرد با گوشه‌گیری از خلق خدا، تو نمی‌توانی به اعتلای وجود و به پروردگارت برسی، مسیر ما «یکتائی در بودن - یکتائی در زیستن - یکتوئی در شدن» می‌باشد.

روز جمعه

تبيين دینامیزم
بعثت پیامبر اسلام
از منظر قرآن

۱ - مقدمه:

در میان سوره‌های قرآن، سوره جمعه تنها سوره‌ای است که به تفصیل موضوع بعثت پیامبر اسلام را مورد بررسی قرار داده است. البته سوره‌های دیگر قرآن مثل سوره علق یا مدثر، مزمل، نجم، ضحی، انشراح و... گرچه در باب رابطه پیامبر و موضوع وحی یا تجربه نبوی پیامبر اسلام که گوهر بعثت پیامبر اسلام می‌باشد، صحبت کرده است ولی در باب خود موضوع بعثت یا ساکت می‌باشد و یا اینکه به صورت فرعی و حاشیه‌ای صحبت کرده است. اما در سوره جمعه برعکس آن سوره‌ها به صورت محوری در باب بعثت پیامبر اسلام و فونکسیون اجتماعی و تاریخی آن صحبت می‌کند و بعثت یا انگیزش یا شوریدن فردی و اجتماعی و تاریخی تبیین می‌کند زیرا گرچه گوهر بعثت پیامبر اسلام وحی یا تجربه نبوی یا قرآن می‌باشد، ولی خود بعثت فونکسیون فردی و اجتماعی و تاریخی وحی یا تجربه نبوی پیامبر اسلام است.

به عبارت دیگر بین گوهر وحی و فونکسیون بعثت پیامبر اسلام تفاوت موضوعی وجود دارد و هرگز نباید این دورا یکی شمرد و به همین دلیل است که از نظر قرآن - برعکس آنچه که ما فکر می‌کنیم - بعثت پیامبر اسلام یک حادثه تاریخی نمی‌باشد

که تنها در شب ۲۴ رمضان سال بعثت - آنچنانکه اهل تسنن می‌گویند - و یا در شب ۲۷ رجب - آنچنانکه شیعه می‌گوید - برای پیامبر اسلام اتفاق افتاده باشد، بلکه بالعکس از دیدگاه قرآن بعثت پیامبر اسلام یک پروسس فردی - اجتماعی - تاریخی می‌باشد که از غار حرا طبق بیان قرآن در ماه رمضان با نزول پنج آیه اول سوره علق شروع شده است و مدت ۲۳ سال در مکه و مدینه ادامه پیدا کرده است و از بعد از وفات پیامبر اسلام در کادر اسلام تاریخی تا این زمان جاری شده و تا پایان تاریخ بشر این بعثت به صورت مستمر ادامه پیدا خواهد کرد و به همین دلیل است که پیامبر اسلام در پاسخ افرادی که از او در باب قیامت می‌پرسیدند، می‌فرمود «من خودم قیامت هستم» چراکه در این جهان با بعثتم قیامت بپا کرده‌ام، که صد البته تکیه و اشاره پیامبر در این رابطه بعثت انسانی و اجتماعی و تاریخی خود ایشان توسط تجربه نبوی یا وحی تاریخی بوده است که دائماً در حال انجام بوده است.

بنابراین به این دلیل است که ما هرگز نباید بعثت پیامبر اسلام را تنها به صورت یک حادثه تاریخی در رابطه با تجربه نبوی پیامبر اسلام مانند بعثت موسی و عیسی تعریف کنیم بلکه باید آن را به صورت یک پروسس فردی - اجتماعی - تاریخی بدانیم که حتی بعد از ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام، در بستر اسلام تاریخی جاری و ساری شده است و به علت همین پروسسی و مستمر بودن بعثت پیامبر اسلام است که این پروسس دارای دینامیزم می‌باشد، چراکه بدون دینامیزم بعثت استمرار تاریخی بعثت پیامبر اسلام ممکن نبود وگرنه اگر بعثت پیامبر اسلام مانند بعثت حضرت موسی و عیسی (که صورت حادثه تاریخی داشت نه پروسس فردی - اجتماعی - تاریخی) به شکل دفعی و غیر تاریخی تکوین پیدا می‌کرد، دیگر نیازمند دینامیزم نمی‌بود.

بنابراین در این رابطه است که باید بگوئیم دینامیزم دار بودن بعثت و اسلام و وحی نبوی پیامبر اسلام معلول تاریخی و پروسسی و مستمر بودن بعثت پیامبر اسلام می‌باشد. البته نکته‌ائی که در همین رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه بعثت پروسسی و تاریخی و مستمر پیامبر اسلام یک امر تدریجی و تکامل‌پذیر و دیالکتیکی

بوده است و آنچنانکه عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی در مقدمه «تاریخ العبر» خود تبیین می‌کند، این بعثت پروسسی و تاریخی پیامبر اسلام آنچنان تکوین پیدا کرده است که به مراتبی که پیامبر اسلام در بستر پراتیک وحی تاریخی خود کامل‌تر می‌شده، مراتب بعثت فردی و اجتماعی و تاریخی او متکامل‌تر می‌شده است، به طوری که اگر بتوانیم مراتب بعثت پروسسی و مستمر و تاریخی و دائمی پیامبر اسلام را به صورت:

الف - بعثت فردی پیامبر اسلام در بستر کمال شخصیت فردی او.

ب - بعثت اجتماعی پیامبر اسلام در راستای تکوین مدینه‌النبی پیامبر اسلام.

ج - بعثت تاریخی پیامبر اسلام در بستر تکوین اسلام تاریخی در چارچوب تاریخ و زمان پس از وفات پیامبر اسلام تقسیم بکنیم، این مراتب بعثت پیامبر اسلام صورت دفعی نداشته است بلکه در بستر حرکت اجتماعی و جامعه‌سازانه توسط دو مؤلفه زمان و تاریخ تکوین پیدا کرده است.

به همین دلیل حادثه شب قدر پیامبر اسلام آغاز و شروع تحول کیفی در شخصیت پیامبر اسلام و اتصال پیامبر اسلام با سرچشمه وحی بوده است نه پایان، به طوری که مطلع الفجر این شب قدر پیامبر اسلام به صورت یک پروسس ذومراتب تاریخی تا پایان عمر پیامبر اسلام و تا امروز و آینده ادامه دارد و ریزش ارزش‌های آسمانی - که قرآن آن را به صورت تنزل ملائکه تبیین می‌کند - در بستر پروسه تکوین ۲۳ ساله اسلام تاریخی و تا آینده همچنان ادامه دارد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ - لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَبْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ - تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْتِنُ رَبَّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ - سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ - به نام خداوندی که بر همه وجود و هستی رحمان است ولی بر انسان رحیم هم می‌باشد - به درستی که آغاز تجربه نبوی پیامبر اسلام از مرحله لیله القدر پیامبر اسلام آغاز شد - توجه می‌دانی در باب عظمت تحول لیله القدر - چراکه تحول کیفی

در مرحله ليله القدر بیشتر و بهتر از هزار ماه تحول تدریجی و کمی می‌باشد - البته این ليله القدر که برای هر انسانی دست یافتنی می‌باشد یک پروسسی است که تا مطلع الفجر کمال ادامه دارد» (سوره قدر).

۲ - مبانی دینامیزم بعثت پیامبر اسلام:

حال پس از اینکه دریافتیم که:

الف - بعثت پیامبر اسلام یک حادثه دفعی نبوده بلکه یک پروسس فردی و اجتماعی و تاریخی بوده است.

ب - بعثت پیامبر اسلام برعکس بعثت حضرت موسی و حضرت عیسی (که یک بعثت غیر تاریخی و دفعی بوده است) یک بعثت تاریخی بوده که نه تنها در طول ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام ادامه داشته است، بلکه از بعد از وفات پیامبر اسلام در بستر اسلام تاریخی دائماً در حال انجام می‌باشد و تا پایان تاریخ بشریت و انجام رسالت اسلام تاریخی این بعثت در حال استمرار و تکوین می‌باشد.

ج - شب قدر یا ليله القدر پیامبر اسلام - که شیبه ۲۷ رجب و اهل تسنن ۲۴ رمضان و قرآن در ماه رمضان اعلام می‌کند - تنها مرحله آغاز بعثت پیامبر اسلام می‌باشد نه انجام آن.

د - سوره قدر که تبیین کننده ليله قدر پیامبر اسلام می‌باشد تعمیم دهنده ليله القدر پیامبر اسلام برای همه انسان‌ها نیز هست، قرآن ليله القدر بعثت پیامبر اسلام را به عنوان یک پروسس فردی و اجتماعی و تاریخی تبیین می‌کند که تا مطلع الفجر، کمال ذومراتب انسانی و اجتماعی و تاریخی استمرار پیدا می‌کند.

ه - بعثت پیامبر اسلام به علت اینکه یک پروسس فردی و اجتماعی و تاریخی می‌باشد نه یک حادثه، یک امر ذومراتب می‌باشد که به موازات سیر زمان این کمال ذومراتب

حاصل می‌شود.

و - بعثت پیامبر اسلام دارای سه شاخه موضوعی می‌باشد که عبارتند از:

۱ - بعثت فردی یا شخصیتی خود پیامبر اسلام.

۲ - بعثت اجتماعی پیامبر اسلام در راه تکوین مدینه‌النبی یا جامعه‌سازی پیامبر اسلام.

۳ - بعثت تاریخی پیامبر اسلام که در بستر تکوین اسلام تاریخی در طول ۲۳ ساله حیات نبوی پیامبر اسلام تکوین پیدا کرد و پس از وفات پیامبر اسلام این اسلام تاریخی و این بعثت تاریخی پیامبر اسلام توانست در بستر زمان جاری و ساری گردد که تا امروز در حال سیلان می‌باشد و تا پایان تاریخ این بعثت تاریخی استمرار دارد.

۴ - شخصیت پیامبر اسلام آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید یک امر سیال بوده که در بستر ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام تکوین پیدا کرده است، همین سیال بودن شخصیت پیامبر اسلام باعث شده تا بعثت فردی یا بعثت شخصیتی پیامبر اسلام به صورت یک امر مستمر و یک پروسس ذومراتب تکوین پیدا کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ - به نام خداوندی که رحمان است بر همه وجود و هستی و بر انسان نیز رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر اسلام آیا ما عسر و سختی‌های ۲۳ ساله تکوین اسلام تاریخی را بستر تکوین و کمال شخصیت ذومراتب تو نکردیم و در سایه این کمال شخصیتی بود که تو توانستی بار سنگین مسئولیت انجام بعثت اجتماعی و بعثت تاریخی بر دوش خود بکشی و توسط این کمال شخصیتی بود که نامت را تا ابد بر لوح کتاب انسانیت زنده کردیم پس تو موظف هستی به جای انتخاب ساحل امن پیوسته در راه تکوین این بعثت مستمر خود را به دریای عسرها و سختی‌های بعثت اجتماعی و تاریخی بیافکنی و تنها به این ترتیب است که تو می‌توانی به آن کمال

نهائی دست پیدا کنی» (سوره شرح).

ز - آنچنانکه شخصیت پیامبر اسلام در بستر بعثت مستمر وجودی در حال کمال و تکامل ۲۳ ساله بوده است، خود این کمال شخصیتی ۲۳ ساله پیامبر اسلام آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید «بسترساز کمال وحی نبوی پیامبر اسلام شده است» بطوریکه آنچنانکه مرحوم مهندس بازرگان در سیر تحول آیات قرآن می‌گوید «ما می‌توانیم این سیر تحول و کمال آیات قرآن در طول ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام به صورت یک منحنی ریاضی ترسیم کنیم» آنچنانکه خود او در این کتاب کرده است.

ح - بعثت اجتماعی پیامبر اسلام از زمانی آغاز شد که پیامبر اسلام بعد از ۱۳ سال حیات نبوی در مکه، اقدام به هجرت به شهر یثرب کرد و در شهر یثرب پس از هجرت از مکه بود که پیامبر پروسس جامعه‌سازی یا بعثت اجتماعی خود را از سرگرفت که تا پایان عمر او، این پروسس ادامه داشت و ده سال طول کشید که حاصل این پروسس یا بعثت اجتماعی آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی در کتاب «حجه الله بالغه» خود به نقل از علامه محمد اقبال لاهوری در «بازسازی فکر دینی در اسلام» می‌گوید «تکوین یک جامعه الگوئی و نمونه‌ائی برای آینده بعثت تاریخی مسلمانان بود تا شیوه بعثت اجتماعی و استمرار بعثت اجتماعی پیامبر اسلام برای مسلمانان آینده فراهم شود.»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُفْسِرُ بِهَذَا الْبَلَدِ - وَأَنْتَ جِلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ - وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ - لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ - يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا - أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ - أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ - وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ - وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ - فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ - فَكَّرْ رَقَبَةً - أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ - تَبِيئًا ذَا مَقَرَّةٍ - أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ - ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالْبَصْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ - أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَةِ - وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ - عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ - به نام خداوندی که بر همه وجود و هستی رحمان است ولی بر انسان رحیم هم می‌باشد - قسم به مدینه‌النبی یا قسم به بعثت اجتماعی توای پیامبر اسلام - همان جامعه و بعثت اجتماعی مستمری که شخصیت تو در آن حلول پیدا کرده است - سوگند به

مدینه‌النبی و بعثت اجتماعی جامعه‌سازانه تو که پیوندش با بعثت شخصیت خودت صورت پدر و فرزند دارد چرا که این جامعه‌سازی یا مدینه‌النبی نمونه اجتماعی شخصیت فردی خودت می‌باشد آنچنانکه پروسس تکوین شخصیت فردی تو در بستر این پروسس اجتماع‌سازی حاصل می‌شود، خود جامعه مدینه‌النبی نمایش شخصیت بزرگ شده خودت می‌باشد پس رابطه تو با این جامعه یا مدینه‌النبی از یک وجه رابطه پدرانه است و از وجه دیگر رابطه فرزندگی می‌باشد - و البته دلیل اینکه ما بعثت مستمر شخصیتی تو را در گرو بعثت اجتماعی قرار دادیم این است که رمز تکامل شخصیت فردی انسان در گرو درگیر شدن با درد و رنج و سختی‌های بعثت اجتماعی می‌باشد نه رهبانیت و دوری‌گزیدن از پروسس جامعه‌سازانه - آدمی چنین فکر می‌کند که بر بعثت تکوین شخصیت او قانونمندی حاکم نمی‌باشد و به صورت تصادفی شخصیتش تکوین پیدا می‌کند، لذا در این رابط است که او وقتی در مسیر جامعه‌سازی هزینه‌ای می‌کند، می‌پندارد که آن هزینه او به هدر رفته است - آیا این‌ها فکر می‌کنند که پیوندشان با این جهان و جامعه یک رابطه یک طرفه است و این جهان و جامعه هیچ رابطه کنشی با بعثت شخصیت آن‌ها ندارد - در صورتی که تمامی مبانی شخصیت‌ساز آن‌ها اعم از معرفت و نگاه و زبان مبانی هستند که در بستر پراتیک با محیط برای انسان حاصل می‌شود و انسان فی نفسه جدا از اجتماع و بعثت اجتماعی نمی‌تواند صاحب زبان و نگاه و شناخت بشود - و همین امر دلیل آن می‌شود که چنین انسانی با اشتیاق وارد پروسس پر سنگلاخ و دشوار اجتماع‌سازانه نشود - تو چه می‌دانی که منظور از پروسس جامعه‌سازانه چه می‌باشد - حرکت رهایی‌بخش جامعه انسانی است - یا مبارزه ضد استثمارگرانه می‌باشد - تنها در عرصه مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌بخش و ضد استثمارگرانه جامعه‌سازانه است که اصحاب یمین تکوین پیدا می‌کند - همین اصحاب یمین هستند که در بستر پراتیک جامعه‌سازانه خود، با تکیه بر دو مؤلفه صبر و رحمت با سختی‌های راه مبارزه می‌کنند - برعکس اصحاب مشئمه که به دلیل تکفیر کردن این آیات سختی‌های جامعه مانند آتشی آن‌ها را در خود خواهد کشید» (سوره بلد).



ط - بعثت تاریخی پیامبر اسلام از زمانی تکوین پیدا کرد که با نزول آیات اول سوره مدثر و مزل در مرحله آغاز شروع وحی نبوی بر پیامبر اسلام به او امر شد تا با بعثت مکانیکی درون‌گرایانه و رهبانی ۱۵ ساله حرائی وداع کند و وارد فاز پروسس جامعه‌سازانه مدنی و تکوین پروسس اسلام تاریخی بشود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ - وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ - وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ - وَلَا تَمُنْ بِتَسْتَكْبِيرٍ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ -» به نام خداوندی که بر همه هستی و وجود رحمان است و بر انسان رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر با بعثت مکانیکی و رهبانی و حرائی و فردی و غارنشینی دور از اجتماع ۱۵ ساله گذشته خود وداع کن - و خود را به پروسس جامعه‌سازانه مدنی و اسلام تاریخی بسپار - و تنها خدایت را در چنین عرصه‌ائی بزرگ بدار - و بعثت فردی و شخصیتی خودت را در بستر بعثت جامعه‌سازانه طلب کن - و با بزرگ کردن اعمال خود بر خدا منت مگذار - و در سنگلاخ سختی‌های پراکسیس بعثت اجتماعی با تکیه بر خداوند صبر و مقاومت کن» (سوره مدثر - آیات ۱ تا ۷).

ی - گوهر بعثت پیامبر اسلام وحی نبوی یا تجربه نبوی پیامبر می‌باشد که این گوهر به صورت تدریجی در مدت ۲۳ سال به موازات تکامل شخصیتی و وجودی پیامبر اسلام در بستر بعثت اجتماعی و تاریخی او رفته، آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید «مانند یک جنین در وجود پیامبر اسلام تکامل پیدا کرد» که خود این تکامل‌پذیری وحی نبوی و نزول تدریجی و بیست و سه ساله آن باعث گردید تا هم بعثت تاریخی و هم اسلام تاریخی پیامبر اسلام تکوین پیدا کند. بنابراین بعثت تاریخی پیامبر اسلام ریشه در اسلام تاریخی و تکوین تدریجی ۲۳ ساله وحی نبوی او دارد و البته بدون وحی تاریخی و اسلام تاریخی امکان تحقق بعثت تاریخی برای پیامبر اسلام نبود.

ک - بعثت تاریخی پیامبر اسلام با تاریخ بعثت پیامبر اسلام تفاوت می‌کند چراکه وقتی که می‌گوئیم بعثت تاریخی، منظورمان استمرار امر بعثت در چارچوب مدینه‌النبی پیامبر یا جامعه مسلمانان بعد از وفات پیامبر اسلام می‌باشد که در بستر تاریخ پس

از وفات پیامبر اسلام توسط پیشگامان - آنچنانکه پیامبر اسلام فرمود «**العلماء ورثه الانبياء**» - در استمرار حرکت پیامبر اسلام به انجام آن می‌پردازند. ولی تاریخ بعثت دلالت بر زمان تحقق اولین بعثت فردی و اتصال وجودی پیامبر اسلام با سرچشمه وحی در غار حرا توسط نزول پنج آیه اول سوره علق می‌کند. بنابراین مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم مبانی دینامیزم بعثت پیامبر اسلام عبارتند از:

۱ - نزول تدریجی بیست و سه ساله گوهر بعثت یعنی وحی نبوی پیامبر اسلام به جای انزال دفعی این آیات مانند الواح موسی.

۲ - بستر جامعه‌سازانه یا تکوین مدینه‌النبی نزول تدریجی وحی نبوی پیامبر اسلام.

۳ - پیوند تکامل شخصیتی پیامبر اسلام با تکامل وحی نبوی و تکامل پروسس جامعه‌سازانه و تکامل اسلام تاریخی.

این سه عامل مبانی دینامیزم بعثت پیامبر اسلام را تشکیل می‌دهند، به طوری که اگر هر یک از این سه عامل وجود نمی‌داشت بعثت تاریخی و اجتماعی و شخصیتی پیامبر اسلام مانند بعثت حضرت موسی و عیسی بدل به بعثت دفعی می‌شد زیرا در یک رابطه مقایسه‌ائی بین حرکت جامعه‌سازانه پیامبر اسلام با حرکت جامعه‌سازانه حضرت موسی این حقیقت به صورت عریان و شفاف مشخص می‌شود که تفاوت بارز بین این دو بعثت بازگشت پیدا می‌کند به فقدان دینامیزم بعثت حضرت موسی و دینامیزم بعثت پیامبر اسلام، زیرا آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم؛

اولاً نزول وحی بر حضرت موسی صورت دفعی داشته و حضرت موسی در یک مرحله صاحب الواح تورات شد، برعکس آن نزول وحی بر پیامبر اسلام صورت تدریجی و پروسسی داشته است و در مدت ۲۳ سال قرآن در بستر سخت‌ترین پراتیک‌های اجتماعی بر پیامبر اسلام نازل شده است.

ثانیاً نزول وحی بر موسی از آن که صورت دفعی و بیرون از پروسس اجتماعی داشته، تکامل پذیر نبوده و تقریباً تمامی آیات تورات حضرت موسی صورت یکسان و



یکنواختی داشته است، برعکس آن نزول آیات وحی بر پیامبر اسلام صورت یکنواخت نداشته بلکه بالعکس آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید به موازات ۲۳ سال تکامل شخصیت پیامبر در بستر پراکسیس جامعه‌سازانه مدینه‌النبی، این وحی رفته رفته تکامل کرده است و مانند یک جنین بزرگ شده است.

ثالثاً هر چند وحی حضرت موسی دارای احکام فقهی اجتماعی می‌باشد، اما به دلیل اینکه خود احکام فقهی تورات موسی صورت نهادی دارند نه موومانی - آنچنانکه در چارچوب اصل «اجتهاد در اصول و فروع» قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام شاهد آن هستیم - لذا مهم‌ترین مشخصه وحی نبوی پیامبر اسلام بستر جامعه‌سازانه نزول تدریجی ۲۳ ساله تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌باشد، بطوریکه از همان آغاز یعنی در خاتمه بعثت ۱۵ ساله حرائی پیامبر اسلام که نزول وحی با ۵ آیه اول سوره علق شروع شد تا آخرین آیات مدنی نازل شده بر پیامبر اسلام - که آیات اول سوره مائده می‌باشد - همگی در راستای پروسس جامعه‌سازانه پیامبر اسلام می‌باشد و همین نزول تدریجی وحی در راستای حرکت جامعه‌سازانه پیامبر اسلام باعث تولد اسلام تاریخی یا اسلام سیاسی بعثت شده است.

صد البته این اسلام تاریخی یا این اسلام سیاسی پیامبر اسلام با اسلام حکومتی که توسط بنی امیه و بنی عباس بنیانگذاری شد و بعداً توسط عثمانیان و صفویه ادامه پیدا کرد و امروز توسط رژیم مطلقه فقهاتی ایران و القاعده و اخوان المسلمین و داعش علم آن بر افراشته شده است تفاوت ماهوی از فرش تا عرش دارد، چراکه منظور از اسلام تاریخی یا اسلام سیاسی پیامبر اسلام دلالت بر سمتگیری تاریخی و جامعه‌سازانه تجربه نبوی پیامبر اسلام از آغاز تا آینده می‌کند، در صورتی که اسلام حکومتی دلالت بر اسلام ابزاری ارباب قدرت می‌کند که با تکیه بر این اسلام ابزاری در کادر اسلام فقهاتی، اسلام روایتی و اسلام ولایتی کوشیده‌اند و می‌کوشند تا به هویت نامشروع و نامقبول سیاسی خود مشروعیت و مقبولیت آسمانی و مذهبی بخشند و به همین دلیل است که امام علی در کل نهج‌البلاغه حتی برای یکبار هم

اعلام نکرده که «حکومت حق ما و خانواده ما می‌باشد» و اصلاً اشاره‌ای به داستان غدیر نمی‌کند، بلکه برعکس در جابجای نهج البلاغه حکومت را حق مشروع مردم می‌داند و به همین دلیل هم است که امام علی در خطبه ۹۲ - ص ۱۳۶ - س ۸ نهج البلاغه صبحی الصالح که اولین خطبه امام - در برابر دعوت مردم پس از قیام و کشتن عثمان می‌باشد - در رد قبول خلافت با بیان:

«دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي - مرا رها کنید و دیگری را برای خلافت انتخاب کنید - وَ اِنْ تَرَكْتُمُونِي فَاَنَا كَاَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اَطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ اَمْرُكُمْ وَ اَنَا لَكُمْ وَ زِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مَنِّي اَمِيْرًا - و اگر مرا رها کنید و دیگری برای خلافت بر خود انتخاب کنید من نسبت به خلیفه مورد انتخاب شما از خود شما مطیع‌تر خواهم بود و مطمئن باشید که اگر من مشاور و یاور شما باشم برای شما از امیر شدنم بر شما بهتر خواهد بود.»

و باز در رابطه با نفی اسلام حکومتی بود که امام علی در خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه - ص ۲۳۱ - س ۵ - صبحی الصالح در پاسخ یکی از یارانش که با بیان:

«كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام وأنتم أحق به؟ - چگونه قریش و شیخین که قوم شما بودند شما را از خلافت منع کردند در صورتی که شما به این مقام از ابوبکر و عمر و عثمان سزاوارتر بودی؟» می‌خواست اندیشه اسلام حکومتی خود را در برابر اسلام سیاسی امام علی مطرح کند، می‌گوید: «يَا اَخَا بَنِي اَسَدٍ اِنَّكَ لَقَلْبُ الوُضِيْنِ - ای برادر من، زین اسبت لقی است» امام با جمله زین اسبت لقی است که یک مثال عربی می‌باشد به طرف فهماند که ساز را از دهان گشادش می‌زند و در راهی اشتباه فکر می‌کند چراکه حکومت حق مردم است نه حق حاکمین قدرت، هر طور که مردم انتخاب کردند اگر اشتباه هم باشد باز درست است و به همین دلیل امام در نامه‌ای به معاویه در همین نهج البلاغه بارها از انتخاب مهاجرین و انصار در سقیفه به عنوان معیار مشروعیت انتخاب خودش بعد از قتل عثمان توسط مردم یاد می‌کند و لذا در همین رابطه در ادامه همین خطبه ۱۶۲ است که امام می‌فرماید: «وَ هَلُمَّ اَلْخَطْبَ فِي اِبْنِ اَبِي سَفِيَانَ - جریان خلفای قبل از من را رها کن بچسب به معاویه که امروز طرفدار

اسلام حکومتی شده است و اسلام حکومتی را در برابر اسلام سیاسی ترویج می‌کند.»
و باز در رابطه با نفی اسلام حکومتی است که امام علی در خطبه ۲۱۶ - ص ۳۳۵ - س ۷ -
صبحی الصالح می‌فرماید:

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِهِ مَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ» - با من آن طور که با حاکمان قدرت سخن می‌گویند،
سخن نگوئید - وَ لَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِهِ مَا يُحَفِّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ - در برابر من مانند
حاکمان قدرت نایستید - وَ لَا تَخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ - در برابر من مثل در برابر حاکمان
قدرت مداحی نکنید - وَ لَا تَطْنُوا بِإِسْتِقَالٍ فِي حَقِّ قَبِيلِي - از انتقاد علنی بر من
ترس وحشت نداشته باشید - وَ لَا إِتِمَّاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي - فکر نکنید که من خودم
را فوق انتقاد می‌دانم و خط قرمزی برای انتقاد از خودم تعیین کرده‌ام - فَإِنَّهُ مَن
إِسْتَقَالَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ - زیرا کسی
که انتقاد از عملش برایش سنگین باشد انجام آن عمل به عدالت و حق برای او دو
برابر سنگین‌تر خواهد بود - فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَتِهِ بِهِ حَقٌّ أَوْ مَشُورَةٍ بِهِ عَدْلٍ - نظرات
و پیشنهادتان خودتان را به من بدهید و از گفتن به حق و مشورت به عدل با من
خودداری نکنید - فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِهِ فَوْقَ أَنْ أُخْطَى - من خودم را مصون از خطا
و اشتباه نمی‌دانم - وَ لَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي - من هم در عمل ایمن از خطا نیستم
خطاهای من را به من بگوئید.»

آنچنانکه از کلام فوق امام علی مشاهده می‌شود مشخصات اسلام حکومتی از نظر
امام علی عبارتند از:

الف - تکیه بر قدرت به جای مردم.

ب - تکیه بر تکلیف به جای حق.

ج - تکیه بر خودرانی به جای مشورت با مردم.

د - نقد ناپذیری به جای اعتقاد به نقد توسط مردم.

ه - تکیه بر تمرکز قدرت به جای تقسیم قدرت شورائی در عرصه‌های قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، معرفت و اطلاعات.

۳ - بعثت فرهنگی پیامبر اسلام توسط استحاله فرهنگ گفتاری بشر قرن هفتم میلادی به فرهنگ نوشتاری:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - او است خدائی که از میان انسان‌هائی که فرهنگ نوشتاری نمی‌دانستند و نداشتند پیامبری از جنس خودشان برگزید تا توسط تعلیم کتاب و حکمت این فرهنگ گفتاری آن‌ها را بدل به فرهنگ نوشتاری بکند» (سوره جمعه - آیه ۲).

این آیه ابعاد بعثت پیامبر اسلام را تبیین می‌کند و مهم‌ترین بعد بعثت فرهنگی پیامبر اسلام که قرآن در جای جای مختلف خود به آن اشاره کرده است، عبارت است از تحول و انقلاب بعثت فرهنگی پیامبر اسلام توسط استحاله فرهنگ گفتاری بشر قرن هفتم میلادی به فرهنگ نوشتاری. قرآن اعتقاد به فرهنگ گفتاری بشر در قرن هفتم میلادی - به صورت کلمه امیین که جمع کلمه‌امی می‌باشد و به معنای جامعه یا انسان‌هائی که قادر به نوشتن و خواندن نیستند اما توان گفتن دارند - مطرح می‌کند.

به عبارت دیگر کلمه امیین در قرآن که جمع امی می‌باشد دلالت بر جامعه‌ائی می‌کند که معتقد به فرهنگ گفتاری هستند و نسبت به فرهنگ نوشتاری که در خواندن و نوشتن تبلور پیدا می‌کند، بیگانه هستند. البته آنچنانکه علامه اقبال لاهوری هم مطرح می‌کند خود قرآن و پیامبر اسلام در این رابطه بین دنیای قدیم و دنیای جدید یا به عبارت دیگر بین دنیای گفتاری و دنیای نوشتاری قرار دارد چراکه خود قرآن و پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال نزول وحی در جهان گفتاری به سر می‌بردند لذا هم

به لحاظ دیسکورس و هم به لحاظ شکل نگهداری و انتقال آن، قرآن در آغاز صورت گفتاری داشت که تا دوران عمر و عثمان (که پس از جنگ رده به علت کشته شدن بسیاری از حافظان قرآن، انتقال گفتاری و حافظه‌ائی قرآن در خطر قرار گرفت) برای اولین بار قرآن بعد از نزول وحی از صورت گفتاری به صورت نوشتاری درآمد، این صورت گفتاری در حفظ و انتقال قرآن ادامه داشت و به همین دلیل پیامبر اسلام در آن زمان بر اهمیت حفظ حافظه‌ائی و قرائت آیات جهت حفظ تکیه می‌کرد و تازه در قرآن نوشتاری هم باز همان قالب قرآن گفتاری است که صورت نوشتاری پیدا کرده است یعنی همین قرآنی که امروز به صورت نوشتاری به ما رسیده است باز به لحاظ دیسکورسی صورت قرآن گفتاری دارد نه نوشتاری.

اما از آن که به لحاظ محتوا قرآن از همان آغاز گرچه خودش صورت گفتاری داشت ولی با تکیه بر قلم و نوشته و خواندن بر علیه فرهنگ گفتاری شورید و فرهنگ نوشتاری را تأیید کرد و به همین دلیل قرآن به لحاظ قالب گفتاری می‌باشد اما به لحاظ محتوا بنیانگذار فرهنگ نوشتاری در تاریخ بشر می‌باشد. (چراکه برای اولین بار بر قلم و نوشتن و مرکب و خواندن تکیه کرد) لذا آنچنانکه قرآن می‌گوید، گرچه خود پیامبر از امیین بود و تا پایان عمر توان نوشتن و خواندن حتی نام خود را پیدا نکرد ولی از همان اوان شروع نزول وحی نبوی این پیامبر گفتاری بر علیه امیین یا فرهنگ گفتاری شورید و به همین دلیل است که نخستین دستپروده این پیامبر امی و گفتاری امام علی می‌باشد که آنچنانکه در نهج البلاغه مشهود است به عنوان قهرمان فرهنگ نوشتاری تا این زمان می‌باشد، بنابراین پیامبر اسلام در راستای این بعثت فرهنگی کوشید تا با تکیه بر قلم و نوشته و خواندن سه رکن فرهنگ نوشتاری را در میان بشریت تبیین و تکریم و تجلیل کند.

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - قسم به مرکب و قلم و آنچه که بشر می‌نویسد» (سوره قلم - آیه ۱).

«أَفْرَأُوْا بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أَفْرَأُوْا رَبَّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

- **عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ** - ای پیامبر در چارچوب پروردگار خودت جهان و انسان قرائت و خوانشی نو کن همان پروردگاری که در بستر سه مؤلفه خواندن و قلم و آگاهی انسان را پرورش داد» (سوره علق - آیات ۱ تا ۵).

بنابراین آنچه‌آنکه در آیه ۲ سوره جمعه مشاهده کردیم قرآن ابعاد بعثت پیامبر اسلام را به صورت دو بعد اخلاقی و بعد فرهنگی تبیین می‌کند که در خصوص بعد فرهنگی بزرگ‌ترین انقلاب فرهنگی که پیامبر اسلام در قرن هفتم در بشریت بوجود آورد، استحاله فرهنگ گفتاری بشر به فرهنگ نوشتاری بود و در عرصه تحول گفتاری به نوشتاری بود که بشریت توانست به رنسانس علمی و عقلانی و تاریخی دست پیدا کند و به این ترتیب است که حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

دانه آن صحرائشینان کاشتنند
حاصلش افرنگیان برداشتنند
خوش‌تر آن باشد مسلمانش کنیم
کشته شمشیر قرآنش کنیم

۴ - بعثت اخلاقی، هدف اصلی و محوری مؤلفه‌های بعثت پیامبر اسلام بوده است:

اگر بخواهیم از زبان خود پیامبر اسلام مهم‌ترین مؤلفه بعثتش را مشخص کنیم باید بگوئیم هدف بعثت پیامبر اسلام آنچه‌آنکه خود او می‌فرماید «بعثت لاتمر مکارم الاخلاق - من مبعوث شدم تا اخلاق مکرمتی انسان را تمام کنم»، «بعثت علی شریعت سهله - من مبعوث شدم تا شریعت حدافلی برای بشریت به ارمغان بیاورم»، اصلاح اخلاقی بشریت بوده است که قرآن این بُعد از بعثت پیامبر اسلام را به صورت «يَرْكَبُهُمْ» مطرح می‌کند که در آیه ۲ سوره جمعه قرآن بُعد اخلاقی بعثت پیامبر اسلام را قبل از بُعد فرهنگی مطرح می‌کند (وَيَرْكَبُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) اما در آیه ۱۲۹ سوره بقره که قرآن از زبان ابراهیم خلیل بنیانگذار توحید به تبیین بعثت می‌پردازد موضوع بعثت اخلاقی را پس از بعثت فرهنگی مطرح می‌کند (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا

أَمَّهُ مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرْبَانَا مَنَاسِكِنَا وَنُبُّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

که البته این تقدم و تأخر متفاوت بعثت فرهنگی و بعثت اخلاقی در قرآن دلالت بر پیوند تنگاتنگ و دیالکتیکی این دو مؤلفه بعثت از نظر قرآن می‌کند بطوریکه قطعاً از نگاه پیامبر اسلام بعثت فرهنگی در راستای بعثت اخلاقی جامعه بشری می‌باشد، آنچنانکه بعثت اخلاقی نیز در راستای تحقق بعثت فرهنگی بشر می‌داند و شاید بهتر این باشد که بگوئیم از دیدگاه پیامبر اسلام هر گونه بعثت اخلاقی در جامعه که بسترساز آن بعثت فرهنگی نباشد، مجبور به شکست خواهد بود آنچنانکه هر گونه بعثت اخلاقی که مولود بعثت فرهنگی در یک جامعه نباشد باز مجبور به شکست خواهد بود.

بعثت اخلاقی پیامبر اسلام که در ادامه تسلسل نهضت ابراهیمی می‌باشد در یک جمله مبارزه با بت‌پرستی خلاصه می‌شود البته از دیدگاه قرآن بت‌های موضوع مبارزه بعثت اخلاقی در جامعه انسانی به دو صورت تجلی می‌کند نخست بت‌های سوپژکتیوی یا درونی، دوم بت‌های ابژکتیوی یا برونی که البته از نگاه پیامبر اسلام مبارزه با بت‌پرستی نفسانی یا بت‌های سوپژکتیوی و درونی سخت‌تر از مبارزه با بت‌های برونی و ابژکتیوی می‌باشد «مرحبا به قوم رجعنا من الجهاد الاصغر و بقى عليهم الى الجهاد الاكبر فقال يا رسول الله مع الجهاد الاكبر قال جهاد النفس»، این سخن که پیامبر اسلام در پایان یکی از غزوه‌های سخت مسلمانین مطرح کرده است مشخص کننده جایگاه مبارزه با بت‌پرستی درونی انسان در برابر مبارزه با بت‌پرستی برونی می‌باشد؛ لذا در این رابطه است که امام علی در نهج البلاغه زمانی که می‌خواهد هدف بعثت انبیاء ابراهیمی و از جمله هدف بعثت پیامبر اسلام را تبیین کند، به سه مؤلفه محوری در این رابطه تکیه می‌کند که عبارتند از:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّلْيِغِ وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ - پس خداوند رسولان را در میان ایشان مبعوث نمود و انبیاء را پشت سر هم فرستاد تا از مردم بخواهند پیمان فطرت

الهی را ادا کنند و نعمت فراموش شده را به آنان یادآور شوند و با اقامه دلیل و حجت به تبلیغ بپردازند و گنجینه‌های عقول و اندیشه‌های مردم را زیر و زبر کنند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه یک - ص ۴۳ - س ۱۰).

مولوی در دفتر دوم مثنوی در ظل داستان رنجانیدن امیری خفته که مار در دهانش رفته بود، به ذکر حساسیت پیامبر اسلام نسبت به برتری مبارزه با بت‌پرستی درونی در مقایسه با بت‌پرستی برونی می‌پردازد:

مصطفی فرمود اگر گویم براست	شرح آن دشمن که در جان شماست
زهره‌های پر دلان هم بر درد	نی رود ره نی غم کاری خورد
نی دلش را تاب ماند در نیاز	نی تنش را قوت صوم و نماز
همچو موشی پیش گربه لا شود	همچو بره پیش گرگ از جا رود
اندرو نه حيله ماند نه روش	پس کنم نا گفته‌تان من پرورش

مثنوی - دفتر دوم - چاپ نیکلسون - ص ۲۸۸ - س ۲۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ - به نام خداوندی که بر همه هستی و وجود رحمان می‌باشد و بر انسان رحیم هم است - هر چه در آسمان و زمین می‌باشد به سمت او که خدائی پاک و منزّه و مقتدر و دانا می‌باشد شناور و در حرکتند» (سوره جمعه - آیه ۱).

۵ - تفسیر خدا مهم‌ترین ارمغان انبیاء ابراهیمی برای بشر بوده است:

استیس در کتاب «عرفان و فلسفه» خودش در باب بودائی‌ها جمله‌ائی دارد که قابل توجه می‌باشد، او می‌گوید: «بودائی‌ها تجربه خداوند دارند اما تفسیر خداوند ندارند.» به عبارت دیگر از نظر استیس بین تجربه خداوند و تفسیر از خداوند تفاوت ماهوی وجود دارد چراکه تجربه خداوند از نظر استیس یک امر عام و قابل دسترسی

برای همه بشریت حتی منهای بعثت انبیاء می‌باشد یعنی اگر انبیاء ابراهیمی هم مبعوث نمی‌شدند، باز بشریت توان آن را داشت تا با عقل خود بدون هدایت انبیاء به تجربه خداوند دست پیدا کند، اما مشکل بشریت از آغاز تا کنون از نظر استیسی تفسیر همان تجربه خداوند بشریت می‌باشد که البته این موضوع قبل از استیسی، مولوی در داستان موسی و شبان در دفتر دوم مثنوی مطرح کرده بود چراکه در این داستان مولوی ابتدا از زبان چوپان، خدای تجربه کرده منهای انبیاء او مطرح می‌کند، در این رابطه طبیعی است که تفسیر چوپان از خداوند یک خداوندی باشد در حد و قامت خود چوپان نه بیشتر.

دید موسی یک شبانی را به راه	کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجائی تا شوم من چاکرت	چارقت دوزم کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم شپش‌هایت کشم	شیر پیشت آورم ای محتشم
ای فدای تو همه بزهای من	ای به یادت هی هی و هیهای من

مثنوی - دفتر دوم - چاپ نیکلسون - ص ۲۸۰ - س ۶

اما مولوی در این داستان پس از اینکه به طرح خدای تجربه کرده چوپان منهای انبیاء از زبان خود او می‌پردازد، در پرده دوم با حضور موسی در برابر شبان، موسی تفسیر چوپان از خداوند را به نقد می‌کشد و تفسیری نو از خداوند و جهان جایگزین تفسیر چوپان از خداوند می‌کند و به چوپان آموزش می‌دهد:

گفت موسی‌های بس مدبر شدی	خود مسلمان ناشده کافر شدی
این چه ژاژست و چه کفرست و فشار	پنبه اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد	کفر تو دیبای دین را زنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تراست	آفتابی را چنین هاکی رواست
با که می‌گوئی تو این با عم و خال	جسم و حاجت در صفات ذوالجلال
شیر او نوشد که در نشو و نماست	چارق او پوشد که او محتاج پا است

مثنوی - ص ۲۸۰ - س ۱۲

این تفسیر نو از خداوند که از نظر مولوی کار انبیاء می‌باشد، باعث می‌گردد تا چوپان دچار تحول نظری و وجودی بشود.

من کنون در خون دل آغشته‌ام	گفت ای موسی از آن بگذشته‌ام
صد هزاران ساله زان سو گشته‌ام	من زسدرة منتهی بگذشته‌ام
گنبدی کرد و زگردون بر گذشت	تازیانه بر زدی اسبم بگشت
آفرین بر دست و بر بازوت باد	محررم ناسوت ما لاهوت باد

مثنوی - دفتر دوم - ص ۲۸۳ - س ۹

و به این ترتیب است که مولوی معتقد است که بزرگ‌ترین کار پیامبران ابراهیمی تصحیح تفسیر بشریت از تجربه خداوند است که این امر باعث می‌شود تا هر پیامبر ابراهیمی با تفسیری نواز خداوند بعثت نظری خود را آغاز کند، که در این رابطه پیامبر اسلام به علت اینکه بر کرسی خاتمیت پیامبران ابراهیمی نشسته بود کامل‌ترین تفسیر از خداوند را برای بشریت همیشه تاریخ به ارمغان آورد تا با این بعثت نظری توان انجام بعثت عملی در عرصه بعثت شخصیتی و بعثت اجتماعی و بعثت تاریخی فراهم کند چراکه تمامی انبیاء ابراهیمی معتقد بودند که تنها در چارچوب تحول نظری است که می‌توان به انقلاب عملی دست پیدا کرد و هرگز بدون تحول نظری، امکان تحول عملی وجود نخواهد داشت.

لذا در این رابطه است که انبیاء ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام معتقد به تقدم ارزشی و زمانی بعثت نظری بر بعثت عملی بودند که در راستای انجام بعثت نظری در بشریت، آن‌ها معتقد بودند که قبل از هر چیز باید تفسیر و تئوری‌های بشریت در عرصه وجود و هستی را دچار تحول کرد چراکه از دیدگاه آن‌ها تنها در چارچوب تحول تئوری است که امکان تحول در تبیین از جهان و خداوند بوجود می‌آید و تا زمانی که ما نتوانیم تئوری جدیدی از خداوند بر بشریت عرضه کنیم، امکان ارائه



تبيين جديد از خداوند، جهان، انسان، اجتماع و تاريخ وجود نخواهد داشت؛ لذا در راستای عرضه این تئوری جدید از خداوند توسط پیامبر اسلام است که در آیه اول سوره جمعه با بیان، «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» تابلویی نو از تئوری جدید از خداوند توسط قرآن و پیامبر اسلام به نمایش گذاشته می‌شود.

مبانی تئوری جدیدی که پیامبر برای انجام تبیین نو از خداوند و جهان نو، انسان نو، اجتماع نو و تاریخ نو به ارمغان آورد، تعریف همه وجود در چارچوب حرکت حول خداوند واحدی است که هم رب است بر عالم و هم ملک است و هم اله.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قُلْ أَعُوذُ بِهِ رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ - به نام خداوندی که رحمان است بر همه هستی و بر انسان رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر بگو پناه می‌برم به خداوندی که هم بر همه مردم رب است و هم ملک است و هم اله» (سوره ناس - آیات ۱ تا ۳).

که عین این تئوری جدید پیامبر اسلام در باب وجود محوری خداوند در هستی و انسان و جامعه و تاریخ بشر به صورت عملی در پروژه حج توسط خود پیامبر به نمایش درآمده است و حج چیزی نیست جز همین نمایش عملی جایگاه محوری وجود خداوند در هستی و انسان و جامعه و تاریخ، چراکه ستون فقرات پروژه حج در اسلام که پیامبر اسلام معمار اصلی آن می‌باشد (هر چند بازیگر اصلی این پروژه ابراهیم خلیل است) موضوع طواف است و تمام اعمال و مناسک حج حول موضوع طواف معنا پیدا می‌کند و موضوع طواف چیزی نیست جز اینکه قرار دادن خداوند به عنوان ثقل وجود که تبلور همان شعار «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (سوره بقره - آیه ۱۵۶) و یا تبلور همان شعار سه ساله پیامبر اسلام در مکه «لا اله الا الله» می‌باشد و آنچنانکه شمس تبریزی می‌گفت، برای فهم جایگاه کعبه و طواف در حج و نماز تنها کافی است که بدانیم که کعبه قبله همه عبادت‌ها و پرستش‌های مسلمانان می‌باشد و همه مسلمانان با عبادت به طرف او به سمت خداوند جهت می‌گیرند. حال از نظر



شمس تبریزی برای فهم جایگاه کعبه و طواف تنها کافی است در لحظه‌ائی که همه به طرف او پرستش می‌کنند، ما در خیال خود این کعبه را از میان مسلمانان برداریم در آن صورت خواهیم دید که همه انسان‌ها به جای پرستش در برابر خداوند، در برابر یکدیگر پرستش خواهند کرد که این پرستش انسان‌ها در برابر یکدیگر از نظر شمس تبریزی و عرفا و ابراهیم خلیل عامل تمامی انحراف‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها خواهد بود.

بنابراین در پروژه حج پیامبر بر پایه طواف، تمامی اجزاء این پروژه را تفسیر و تعریف می‌کند آنچنانکه در قرآن به عنوان پروژه نظری اسلام پیامبر اسلام می‌کوشد تا بر پایه محوریت خداوند در هستی و انسان و اجتماع و تاریخ تمامی وجود را تبیین و تعریف نماید و بدین ترتیب است که در قرآن تئوری جدید پیامبر در باب خداوند و وجود به نمایش در می‌آید، به طوری که اگر ما خداوند را از قرآن جدا کنیم، قرآن چیزی نیست جز یک سلسله تبیین‌ها و تعریف‌های پراکنده انسانی، اجتماعی، طبیعی، تاریخی، فقهی و اخلاقی و لذا در این رابطه است که می‌توانیم بگوئیم که آن تئوری نوئی که پیامبر جهت تبیین جهان نو و انسان نو و اجتماع نو و تاریخ نو برای بشریت به همراه آورد، همین طرح خداوند واحد عزیز قدوس حکیم ملک به عنوان ثقل و مرکز همه وجود می‌باشد، آنچنانکه همه وجود و هستی هم در او شناورند و هم به سوی او در حرکتند و هم اوست که هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن.

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيَمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - آنچه در آسمان و زمین است هم به سوی او شناورند و هم در وجود او شناور می‌باشند زیر او هم عزیز است و هم حکیم - ملک آسمان و زمین از آن اوست و هم اوست که هم زنده می‌کند و هم می‌میراند چراکه او بر هر چیزی توانا است - او هم اول است و هم آخر - هم ظاهر است و هم باطن - چراکه بر هر چیز دانا است» (سوره حدید - آیات ۱ تا ۳).

در همین رابطه است که امام علی در خطبه یک نهج البلاغه می‌فرماید:

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَتِهِ وَ غَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَاةٍ» - او با همه موجودات است بدون پیوستگی و غیر از همه موجودات است بدون دوری و گسیختگی» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱ - ص ۴۰ - ۳).

مولوی در این رابطه در دفتر سوم مثنوی - ص ۱۵۸ - س ۱۶ می‌گوید:

متصل نی منفصل نی ای کمال	بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال
ماهیانیم و تو دریای حیات	زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات
تو نگنجی در کنار فکرتی	نی به معلولی قرین چون علتی

لذا در این رابطه است که در آیه اول سوره جمعه، قرآن این چنین خداوند را تعریف می‌شود:

«يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» و به همین دلیل است که پیامبر توسط این شعار «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (که علاوه بر اینکه در سر آغاز این سوره آمده است، در سرآغاز سوره‌های حشر و صف و حدید و تغابن نیز مطرح شده است) می‌خواهد به ارائه تئوری جدید خود از خداوند بپردازد و شاید بزرگ‌ترین دستاورد فاز ۱۵ ساله حرائی پیامبر اسلام همین تئوری جدید «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بوده است و بهتر است که اینچنین مطرح کنیم که تمامی تجربه نبوی ۲۳ ساله پیامبر اسلام معلول همین یک تجربه تئوریک «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بوده است. آنچنانکه می‌توان گفت تجربه نبوی «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» پیامبر اسلام در سر لوحه تمامی تجربه‌های ۲۳ ساله نبوی او قرار دارد و به همین دلیل است که این تجربه نبوی پیامبر اسلام به صورت‌های مختلف در سر لوحه سوره‌های مختلف و در متن وحی قرار گرفته است. چنانکه در توصیف این تئوری قرآن در آیه ۴۴ سوره اسری می‌فرماید:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» - هیچ موجودی نیست در وجود و هستی مگر اینکه با حیات و حرکت خود خداوند را حمد می‌کند اما شما

تسبیح آن‌ها را فهم نمی‌کنید.»

مولوی در همین رابطه در دفتر سوم مثنوی - ص ۱۵۳ - س ۱۸ می‌گوید:

با تو می‌گویند روزان و شبان	جمله ذرات عالم در نهان
با شما نامحرمان ما خامشیم	ما سمعیم و بصیریم و هشیم
محررم جان جمادان چون شوید	چون شما سوی جمادی می‌روید
غلغل اجزای عالم بشنوید	از جمادی در جهان جان روید
وسوسه تأویل‌ها بر بایدت	فاش تسبیح جمادات آیدت

بنابراین علت اینکه سوره جمعه (که آنچنانکه مطرح کردیم موضوع آن بعثت پیامبر اسلام می‌باشد) با آیه «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آغاز می‌شود، این است که قرآن می‌خواهد این حقیقت را آشکار کند که حتی تبیین بعثت پیامبر اسلام در چارچوب تئوری خداوند پیامبر انجام پذیر است و شاید بهتر این باشد که بگوئیم که قرآن می‌خواهد بگوید که تمامی تجربه نبوی که گوهر بعثت پیامبر اسلام می‌باشد، معلول تجربه نبوی تئوری خداوند پیامبر که همان «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» می‌باشد، است و به همین دلیل است که تا زمانی که ما به تجربه تئوری خداوند پیامبر که همان «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» می‌باشد، دست پیدا نکنیم، نمی‌توانیم قرآن را فهم کنیم یا به تفسیر قرآن دست پیدا کنیم و به همین دلیل است که علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید: «پدرم پیوسته به من سفارش می‌کرد که محمد، قرآن را آنچنان تلاوت بکن که انگار بر تو نازل می‌شود»، البته معنای این سفارش پدر علامه اقبال چیزی جز این نیست که ما تا زمانی که نتوانیم تئوری خداوند پیامبر اسلام که همان آیه «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» می‌باشد، خودمان تجربه کنیم، نمی‌توانیم قرآن را فهم کنیم و این کلام خود تفسیر آیه ۲ سوره بقره می‌باشد که می‌فرماید:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - این کتاب (خواه کتاب را قرآن تفسیر کنیم و

خواه کتاب وجود و طبیعت) تنها هدایت‌گر متقین می‌باشد - به عبارت دیگر تا زمانی که به سپر تقوا دست پیدا نکنید، این کتاب نمی‌تواند برای شما هدایت‌گر باشد.»

مولوی در این رابطه می‌گوید:

زآنکه از قرآن بسی گمراه شدند	زاین رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی‌ای عنود	چون تو را سودای سر بالا نبود

باز در همین رابطه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست	نقش‌های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است	این کتابی نیست چیز دیگر است
چون که در جان رفت جان دیگر بشود	جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه	هر چه از حاجت فزون داری بده

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - اوست خدائی که از میان مردمی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند از جنس همین مردم پیامبری مبعوث کرد تا بر آنان آیات وحی را تلاوت کند و توسط این آیات بعثت اخلاقی، بعثت نظری، بعثت فرهنگی و بعثت عملی ایجاد کند در حالیکه همین‌ها پیش از این در ورطه جهل و گمراهی به سر می‌بردند» (آیه ۲ - سوره جمعه).

۶ - بعثت نظری و بعثت عملی پیامبر اسلام در بستر بعثت انسانی و اجتماعی و تاریخی او انجام گرفت:

ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» خود برای پیامبر اسلام معتقد به دو معجزه است، یکی قرآن، دوم الفت و هم بستگی بین قبائل اعراب بادیه‌نشین عربستان که گاهی بر سر چرای شترهای یک قبیله در مراتع قبیله دیگری، چهل سال با هم می‌جنگیدند و

خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختند. البته خود قرآن هم در سوره قریش به تبیین این معجزه پیامبر اسلام می‌پردازد و آنچنانکه در سوره قریش مطرح شده است، ره‌آورد پیامبر اسلام برای قبائل اعراب بادیه‌نشین مفهوم خداوند بود، نه تجربه خداوند، چراکه تمامی اعراب بادیه‌نشین تجربه خداوند را داشتند اما تفسیر غیر پیامبرانه این تجربه خداوند بود که آن‌ها را گرفتار بت‌پرستی کرده بود و از آن که این بت‌ها هر کدام مادیت و تبلور همان خدای تجربی و شخصی خودشان بود، در نتیجه در قبائلی که نظام اریستوکراسی حاکم بود و تنها یک فرد به عنوان نماینده تمام قبیله مطرح بود و همه قبیله مادیت اجتماعی خود را در فرد او می‌دیدند، بت‌پرستی امری طبیعی بود و بت هر قبیله به علت اینکه مادیت برونی رئیس قبیله بود با بت قبیله دیگر متضاد و در جنگ بود، چراکه وقتی خداوند زمینی یا ارباب مردم با هم در جنگ و نزاع باشند، خدایان آسمان نیز به تبع این خداوندان متضاد زمینی با هم در نزاع و در جنگ می‌باشند و همین جنگ خداوندان زمینی و آسمانی بود که باعث ضلالت و گمراهی قبایل بادیه‌نشین اعراب شده بود.

کار بزرگی که پیامبر اسلام جهت الفت بین این قبائل متخاصم کرد این بود که مفهوم خدای واحد را جایگزین آن خدایان متخاصم کرد و توسط این مفهوم جدید خداوند بود که الفت در بین این قبائل متخاصم ایجاد شد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ - إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ - فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ - الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ حَوْفٍ - به نام خداوندی که بر همه هستی رحمان است بر انسان رحیم هم می‌باشد - برای اینکه بین دسته‌های قبیله قریش الفت برقرار شود و این الفت در حرکت‌های زمستان و تابستان آن‌ها سایه افکند باید این وحدت و الفت توسط اعتقاد به خداوند کعبه حاصل شود همان اعتقادی که شما را از استبداد و استعمار یکدیگر هم ایمن نگه می‌دارد» (سوره قریش).

بنابراین پیامبر اسلام بر پایه ارائه مفهوم جدید خداوند، بعثتی در فرهنگ و اخلاق و اندیشه و جامعه آن‌ها بوجود آورد و آبخور همه حرکت‌ها و اندیشه‌ها و اعمال و

رفتار و ادعاهای و گفته‌های پیامبر اسلام، برگشت پیدا می‌کرد به همین مفهوم یا تئوری جدید پیامبر از خداوند. به همین دلیل در کلیه سوره‌های قرآن که تنظیم آیات آن توسط خود پیامبر اسلام انجام گرفته است منهای شروع سوره‌ها که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌باشد تحت آیه و آیاتی این تئوری جدید یا مفهوم جدید از خداوند به شکلی مطرح شده است و اصلاً شاید بهتر این باشد که بگوئیم پیامبر اسلام اصلاً غیر از این تئوری جدید از خداوند برای بشریت عصر و بعد از خودش ره آورد و دستاورد جدیدی نیاورده است، چراکه ریشه و آبشخور نهائی هر چه پیامبر اسلام در کلام و عمل و گفته و کرده خود آورده است، بازگشت پیدا می‌کند به همین تئوری نو قرآن و پیامبر اسلام از خداوند.

لذا تا آن زمانی که ما این تئوری جدید و مفهوم نو پیامبر اسلام را از خداوند فهم نکنیم نه تنها توان شناخت قرآن و اسلام و پیامبر نخواهیم داشت اصلاً هیچگونه تبیین و تفسیر و تشریح و تغییرات فردی و اجتماعی و تاریخی پیامبر اسلام را نمی‌توانیم، فهم کنیم و به همین دلیل در ۵ آیه اول سوره علق که همان پنج آیه اولی است که در غار حرا بر پیامبر نازل شد و با این پنج آیه بود که بعثت فردی و اجتماعی و تاریخی پیامبر اسلام کلید خورد، امر به خوانش و اعلام این تئوری جدید و این مفهوم جدید از خداوند می‌کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - به نام خداوندی که بر همه هستی رحمان است بر انسان رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر تئوری و مفهوم جدید خودت از خداوند را بخوان - همان خداوندی که هم رب است و هم خالق وجود و هستی است - همان خداوندی که هم خالق انسان است و هم پرورش دهنده انسان با علم و قلم می‌باشد» (سوره علق - آیه ۱ تا ۵).

بنابراین اگر می‌بینیم که هم در آغاز سوره‌های قرآن و هم در بین سوره‌های قرآن پیامبر اسلام به تکرار به توصیف خداوند می‌پردازد، این تکرار برای تعظیم و تجلیل

و تکریم نیست بلکه بالعکس قرآن و پیامبر اسلام می‌خواهد این حقیقت را برای انسان‌ها متذکر شود که ریشه و آبشخور همه تبیینات، تفسیرها، تشریح‌ها، احکام، اخلاق، عقاید، اعمال و رفتار همین تئوری جدید از خداوند است؛ لذا تا زمانی که ما این تئوری و مفهوم جدید از خداوند قرآن و پیامبر اسلام را فهم نکنیم، نمی‌توانیم جوهر تبیینات و تفسیرها و تعریف‌ها و اعمال و احکام و عقاید اسلام را فهم کنیم و شاید بهتر این باشد که بگوئیم اگر ما تئوری و مفهوم جدید خداوند قرآن و پیامبر را از آیات قرآن خارج و جدا کنیم، ستون این خیمه برداشته می‌شود و تمامی این ساختمان ویران خواهد شد.

به عبارت دیگر تنها دستاورد ۱۵ ساله فاز حرائی پیامبر اسلام جز کسب این تئوری جدید و مفهوم جدید خداوند چیز دیگری نبوده است و تنها عاملی که باعث شد تا پیامبر اسلام توسط تجربه وجودی و نبوی خود با سرچشمه وحی اتصال پیدا کند همین فهم جدید مفهوم خداوند و تئوری جدید خداوند بوده است و لذا در این رابطه بود که پیامبر اسلام منهای آیات قرآن کوشید تا توسط دو پروژه حج و نماز به صورت یومیه و سالانه این تئوری جدیدش از خداوند را وارد وجدان فردی و اجتماعی و تاریخی انسان‌ها بکند و اصلاً فلسفه نماز و حج چیزی جز این نبوده و نیست جز اینکه پیامبر اسلام تلاش کرده تا توسط این دو پروژه مفهوم و تئوری جدیدش از خداوند را به نسل‌های آینده و نسل زمان خودش آموزش دهد و شاید بهتر این باشد که بگوئیم گوهر نماز و حج، نمایش عملی تئوری جدید پیامبر از خداوند عالمیان می‌باشد.

بنابراین اگر نماز و حج نتواند خود ما و جامعه ما را با آن تئوری جدید از خداوند آشنا بکند، نمی‌تواند فونکسیون مثبتی در زندگی فردی و اجتماعی ما داشته باشد؛ لذا در این رابطه است که در سوره جمعه که موضوع این سوره آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم بعثت پیامبر اسلام در عرصه‌های فردی، اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، اخلاقی و... می‌باشد، ابتدا با بیان؛ «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ



الْقُدُوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» پیامبر به ارائه تئوری جدیدش از خداوند می‌پردازد و در دل این تئوری جدید یا مفهوم جدید از خداوند تمام هستی و آنچه که در آسمان و زمین است در همین یک آیه تبیین وجودی و فلسفی می‌کند و پس از آن در آیه دوم «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» به تبیین موضوع بعثت پیامبر اسلام می‌پردازد.

نکاتی که در این آیه دوم سوره جمعه قرآن در تبیین بعثت پیامبر اسلام بر آن تکیه می‌کند، عبارتند از:

الف - آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید، هدف اصلی بعثت انبیاء تفسیر روحانی از جهان و وجود می‌باشد.

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است:

۱ - تعبیری روحانی از جهان.

۲ - آزادی روحانی فرد.

۳ - اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند. شک نیست که اروپای جدید دستگاه‌های اندیشه‌ای و مثالی در این رشته‌ها تأسیس کرده است ولی تجربه نشان می‌دهد که حقیقتی که از راه عقل محض به دست می‌آید نمی‌تواند آن حرارت اعتقاد زنده‌ائی را داشته باشد که تنها با الهام شخصی حاصل می‌شود به همین دلیل است که عقل محض چندان تأثیری در نوع بشر نکرده است در صورتی که دین پیوسته ما به ارتقای افراد و تغییر شکل جوامع بشری بوده است سخن مرا باور کنید که اروپای امروز بزرگ‌ترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است از طرف دیگر مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهائی مبتنی بر وحیی می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفنای زندگی بیان می‌شود به ظاهری بودن صوری آن رنگ باطنی می‌دهد برای فرد مسلمان شالوده روحانی زندگی امری اعتقادی است و برای دفاع از این اعتقاد به آسانی جان

خود را فدا می‌کند و چون به این فکر اساسی اسلام توجه کنیم که پس از این دیگر وحیی نخواهد رسید که مایه محدودیت آدمی شود بایستی که ما از لحاظ روحی آزادترین مردمان روی زمین باشیم مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه شوند بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسد و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کند و از هدف اسلام که تا کنون به صورتی جزئی آشکار شده آن دموکراسی روحی را که غرض نهائی اسلام است بیرون بیاورد و به کامل کردن و گستردن آن بپردازد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۳ - س ۱۶).

قرآن در آیه اول سوره جمعه به طرح تفسیر روحانی از جهان می‌پردازد که هدف اصلی بعثت نظری پیامبر اسلام می‌باشد. به عبارت دیگر آنچه از پیوند دو آیه اول و دوم سوره جمعه فهم می‌شود اینکه پیامبر اسلام با تفسیر روحانی از جهان بعثت نظری خود را آغاز کرد و در چارچوب این بعثت نظری بود که پیامبر اسلام به بعثت عملی پرداخت، بنابراین پیامبر اسلام در آرایش مراحل انجام پروژه بعثت معتقد به تقدم بعثت نظری بر بعثت عملی بوده است و در عرصه بعثت نظری معتقد به تفسیر روحانی از جهان بوده است. یعنی شاید بهتر این باشد که بگوئیم بعثت نظری پیامبر اسلام با تفسیر روحانی از جهان آغاز شد که مانیفست تفسیر روحانی از جهان همین آیه اول سوره جمعه می‌باشد «يَسْجُ لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»

ب- بنابراین از دیدگاه قرآن و پیامبر اسلام جهت تحقق بعثت عملی به دوا باید توسط بعثت نظری بسترسازی شود و البته بعثت نظری همان بعثت تئوریک یا نوآوری تئوریک می‌باشد.

ج- آنچنانکه قرآن در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در باب هدف بعثت عملی پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام مطرح می‌کند، هدف بعثت عملی پیامبر اسلام در یک

کلمه عبارت بوده است از آزادی، که این آزادی از نگاه قرآن و پیامبر اسلام به دو مؤلفه درونی و برونی تقسیم می‌شود.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - هدف بعثت عملی پیامبر اسلام این بود که زنجیرها از پای انسان باز کند و فشار و بارها از دوش آن‌ها بردارد» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷).

نام خود و آن علی مولا نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولای اوست	گفت هر کاه را منم مولا و دوست
بند رقیبت زپایت بر کند	کیست مولا آن که آزادت کند
مومنان را ز انبیا آزادی است	چون به آزادی نبوت هادی است

مولوی - مثنوی - دفتر ششم - ص ۴۱۹ - س ۲۴

بنابراین از نظر قرآن آنچنانکه هدف بعثت نظری پیامبر اسلام تفسیر روحانی از جهان می‌باشد، هدف بعثت عملی پیامبر اسلام آزادی درون و برون انسان‌ها است.

د - بعثت عملی پیامبر اسلام دارای دو مؤلفه بعثت مکی و بعثت مدنی می‌باشد، در بعثت مکی پیامبر اسلام با تکیه بر؛

۱ - تلاوت آیات قرآن.

۲ - تزکیه اخلاقی.

۳ - آموزش کتاب و حکمت می‌کوشید در جامعه بعثت فرهنگی و بعثت اخلاقی ایجاد کند، «يُتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» اما در بعثت مدنی پیامبر اسلام کوشید تا توسط؛

۱ - کتاب.

۲ - میزان یا ترازو.

۳ - حدید یا آهن، بعثت اجتماعی یا جامعه‌سازی یا مدینه‌سازی کند.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» - ما رسولان خود را همراه با دلایل روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را برای عدالت برشوراندند و آهن که در آن نیروی شدید و منافع برای مردم است نازل کردیم تا از عدالت دفاع کنند تا خداوند بداند چه کسانی خدا و پیامبرش در مرحله غیبت یاری می‌کنند آری خداوند هم نیرومند است و هم عزیز است» (سوره حدید - آیه ۲۵).

ه - از آن که هر تبیینی در کادر تئوری انجام می‌گیرد و بدون تئوری انجام تبیین - چه تبیین فلسفی باشد و چه تبیین علمی و چه تبیین مذهبی - غیر ممکن می‌باشد، لذا برای تبیین جدید از جهان و جامعه و انسان که لازمه و بسترساز تغییر آن‌ها می‌باشد، باید تئوری جدید ارائه گردد، در همین رابطه بعثت متوالی انبیاء ابراهیمی جهت ارائه این تئوری جدید امری ضروری بوده است.

و - هدف نهائی بعثت عملی پیامبر اسلام بعثت مدنی جهت جامعه‌سازی بوده است که در آیه ۲ سوره جمعه به آن اشاره شده است.

بنابراین ما حاصل آنچه که در باب تفسیر دو آیه اول سوره جمعه مطرح کردیم اینک؛

- ۱ - پیامبر اسلام بر پایه تفسیر روحانی از جهان بعثت نظری خود را آغاز کرد.
- ۲ - پیامبر اسلام توسط بعثت نظری در راستای تحقق بعثت عملی خود بسترسازی کرد.
- ۳ - پیامبر اسلام در عصری و جمعی مبعوث شد که فرهنگ گفتاری بر آن‌ها حاکم بود.
- ۴ - پیامبر اسلام جهت انجام بعثت فرهنگی کوشید با تکیه بر قلم و مرکب و نوشته،

فرهنگ گفتاری بشر قرن هفتم میلادی را بدل به فرهنگ نوشتاری بکند.

۵ - پیامبر اسلام هدف بعثت عملی خودش را بعثت اخلاقی تعریف می‌کرد.

۶ - بعثت اخلاقی پیامبر اسلام در دو مؤلفه بعثت مکی و بعثت مدنی تفکیک می‌شود.

۷ - در بعثت مکی پیامبر اسلام تلاش می‌کند تا با تکیه بر سه مؤلفه تلاوت آیات، آموزش حکمت، پرورش تزکیه، بعثت عملی اخلاق فردی را ترویج کند.

۸ - در بعثت عملی مدنی پیامبر اسلام تلاش می‌کند تا با تکیه بر سه مؤلفه کتاب، میزان، آهن، بعثت عملی اخلاق اجتماعی که بر قسط و عدالت استوار می‌باشد ترویج کند.

۹ - ایجاد وحدت بین قبائل متخاطم اعراب بادیه‌نشین یکی از فونکسیون‌هائی بود که پیامبر اسلام توسط بعثت عملی و نظری و بعثت فرهنگی، بعثت اخلاقی، بعثت فردی و بعثت اجتماعی توانست به آن دست پیدا کند.

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» - و انسان‌ها و جوامع دیگری که در آینده چون به این نهضت متصل شوند از همین دستاورد بعثت پیامبر اسلام بهره‌مند خواهند شد چرا که خداوند عزیز و حکیم می‌باشد» (آیه ۳ - سوره جمعه).

در این آیه دامنه بعثت پیامبر اسلام که در آیه اول از بعثت نظری بر پایه تفسیر روحانی از جهان شروع شد و به آیه دوم که بعثت اجتماعی توسط بعثت فرهنگی و بعثت اخلاقی صورت می‌گیرد رسید، به بعثت تاریخی پیامبر اسلام می‌پردازد چرا که با خاتمیت یافتن بعثت پیامبر اسلام لازم می‌شود تا خود این بعثت به صورت تاریخی بتواند تا پایان تاریخ جاری و ساری بشود؛ لذا در این رابطه است که در این آیه استمرار بعثت پیامبر اسلام از بعد از وفات پیامبر اسلام به صورت بعثت تاریخی تبیین می‌کند یعنی آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم بعثت پیامبر اسلام را نباید مانند بعثت عیسی و موسی یک حادثه تاریخی دانست بلکه بالعکس بعثت پیامبر اسلام یک پروسس



مستمر می‌باشد که از انتهای زمانی فاز حرا آغاز شد و تا پایان تاریخ ادامه دارد. البته با پیوند دو آیه دوم و سوم سوره جمعه این حقیقت مشخص می‌شود که بعثت تاریخی پیامبر اسلام به لحاظ تکوینی ریشه در بعثت اجتماعی دارد یعنی پیامبر اسلام توسط بعثت مدنی خود توانست با برپائی مدینه‌النبی آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی به نقل از علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید توسط متدولوژی الگوی‌سازی که خاص خود پیامبر اسلام هم در فردسازی و هم در جامعه‌سازی بوده است، در رابطه با تکوین بعثت تاریخی برای آینده بشریت گام بردارد. البته از نظر پیامبر اسلام مبنای دینامیزم بعثت تاریخی اجتهاد در اصول و اجتهاد در فروع می‌باشد که آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید در هر دوره‌ائی از تاریخ می‌بایست با تکیه بر «اجتهاد در اصول» و «اجتهاد در فروع» به بازسازی بعثت تاریخی پیامبر اسلام یا اسلام تاریخی پردازیم.

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» - این فضل خداوند است که نصیب هر که را که بخواهد می‌کند چراکه خداوند را فضل و رحمت نامتن‌هاست» (آیه ۴ - سوره جمعه).

در این آیه هم باز با کلمه «ذَلِكَ» اشاره به همان موضوع بعثت است که در سه آیه قبل به تفصیل در باب آن صحبت کرد و به خاطر اینکه قرآن موضوع بعثت را امری بزرگ می‌داند در این آیه با کلمه «ذَلِكَ» که اشاره به دور است، مورد اشاره قرار می‌دهد. بنابراین در این آیه بعثت پیامبر اسلام و بعثت پیامبران ابراهیمی را فضل خداوند بر انسان می‌داند چراکه آنچنانکه علامه اقبال در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود - ص ۱۴۵ - سطر ۱ به بعد می‌گوید:

«بعثت پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها بعثت پیامبر اسلام یک بعثت مکانیکی جدای از حرکت تکامل وجودی نبوده است بلکه بالعکس بعثت پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها بعثت پیامبر اسلام یک بعثت دینامیکی بوده که در ادامه اصل حیات

و هدفداری تکامل وجود تکوین پیدا کرده است از آن که حیات در منزل انسان دچار تحول کیفی شد و با پیدایش و تکوین عقل استقرائی در انسان، دیگر استمرار تکامل در چارچوب غریزه و قوه مانند پدیده‌های ماقبل انسان امکان‌پذیر نبود. بعثت انبیاء ابراهیمی به صورت دینامیکی در ادامه اصل حیات و هدفداری پرورس تکامل وجود وارد چرخه هدایت‌گری شد و از این مرحله بود که تکامل انسان و اجتماع انسانی از گردونه غریزه وارد گردونه عقل و آگاهی و شناخت شد که در این آیه قرآن بعثت پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام را به صورت فضل خداوند مطرح می‌کند، چراکه برعکس هدایت‌گری غریزی وجود ما قبل انسان که صورت جبری و غیر اختیاری داشت، در مرحله پیدایش و تکوین انسان با تکوین پدیده اختیار در انسان هدایت‌گری معلول بعثت انبیاء ابراهیمی صورت اختیاری پیدا کرد، لذا تنها انسان‌ها و جوامعی می‌توانند از هدایت‌گری بعثت انبیاء ابراهیمی و بعثت فردی و اجتماعی و تاریخی پیامبر اسلام برخوردار شوند که با آگاهی و انتخاب خود آن را اختیار کرده باشند.»

«مَثَلُ الَّذِينَ كَذَبُوا بِهِ آيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - مثل آنانی که تورات بر آن‌ها تحمیل شد اما به تورات عمل نکردند به مثال الاغی شبیه‌اند که کتاب‌ها بر آن بار شده ولی خود حیوان هیچ آگاهی از معارف و حقایق آن کتاب‌ها ندارد آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردمی بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را رهبری نخواهد کرد» (آیه ۵ - سوره جمعه).

در این آیه پس از اینکه در چهار آیه قبل سوره جمعه موضوع پس از اعلام تئوری جدید خداوند با بعثت پیامبر اسلام آغاز شد و به تبیین موضوع بعثت پیامبر اسلام در عرصه بعثت فردی، بعثت اجتماعی، بعثت تاریخی، بعثت فرهنگی و بعثت اخلاقی پرداخت و در ادامه در آیه ۵ بعثت پیامبر اسلام را یک بعثت دینامیکی در ادامه حیات و هدفداری وجود دانست و با بعثت مکانیکی پیامبران غیر ابراهیمی مرزبندی کرد و

مبنای بعثت دینامیکی پیامبر اسلام را بر بستر اختیار و انتخاب انسانی دانست، در این آیه به رابطه بعثت انبیاء ابراهیمی و در رأس آن‌ها بعثت پیامبر اسلام با موضوع خودآگاهی می‌پردازد چراکه آنچنانکه علامه اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام ص ۱۴۵ س ۲۱ می‌گوید:

«پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده‌اند تا آنجا که بعثت پیامبر اسلام به منبع الهام مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد ولی از آن که پای محتوای وحی قرآن در میان می‌آید بعثت پیامبر اسلام متعلق به جهان جدید می‌شود چراکه در مرحله بعثت پیامبر اسلام پروسس حیات و تکامل در وحی پیامبر اسلام برعکس وحی پیامبران ابراهیمی ماقبل او منابع دیگری از معرفت کشف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است ظهور ولادت اسلام که آرزومندم چنانکه دلخواه شما است برای شما مجسم کنم ظهور ولادت عقل برهان استقرائی است.»

به این دلیل از آن که بعثت پیامبر اسلام توسط چند منبعی شدن معرفت بشری توسط قرآن و تولد عقل برهان استقرائی بشر همراه شد، پیامبر اسلام بشریت را از مرحله تکلیفی گذشته وارد مرحله عقلانی و اختیاری و خودآگاهی کرد، این امر باعث گردید تا خودآگاهی به عنوان کلید واژه پیوند با بعثت پیامبر اسلام مطرح شود. در این رابطه در آیه ۵ سوره جمعه با ذکر یک مثال و تشبیه قوم موسی که در بلاهت بارها در قرآن به خصوص در سوره بقره و قضیه گوساله پرستی آن‌ها، از آن‌ها سخن رفته است به ذکر رابطه خودآگاهی با بعثت پیامبر اسلام می‌پردازد.

در مثال فوق در این آیه قرآن رابطه پیام با فقدان خودآگاهی در مخاطب به داستان خری تشبیه می‌کند که این خر کتاب‌های وافر بر خود بار کرده ولی به علت اینکه تنها کار او بارکشی است هیچگونه خودآگاهی به محتوای این کتاب‌ها ندارد و تنها آن‌ها را به صورت بار حمل می‌کند. در ادامه همین مثال این آیه است که قرآن وضعیت کسانی که به تکذیب بعثت پیامبر اسلام می‌پردازند به همین خر کتاب بر دوشی که نسبت به محتوای کتاب‌ها خودآگاهی ندارند، تشبیه می‌کند که خود این نشان

می‌دهد که عدم برخورد با وحی پیامبر اسلام توسط خود آگاهی از نظر قرآن به مثابه تکفیر آیات تعریف می‌شود که آنچنانکه در پایان آیه ۵ شاهد هستیم قرآن این‌ها را ظالمین هم می‌داند.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِه مَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ - قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِه مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -

ای پیامبر یهودیان را مخاطب قرار بده و به ایشان بگو: ای کسانی که معتقدید که تنها شما اولیاء خدائید و نه هیچ کس دیگر اگر در این اعتقاداتان راست می‌گوئید آرزوی مرگ کنید برای اینکه ولی خدا و دوست او باید دوستدار لقای او باشد - هرگز به سبب ظلم‌هایی که کرده‌اند چنین آرزویی نمی‌کنند - ای پیامبر به این‌ها بگو مرگ به زودی آنان را دیدار می‌کند و آنگاه به سوی پروردگارشان برمی‌گردند و او به حقیقت اعمال آنان آگاه است چه اعمال ظاهری‌شان و چه پنهانی‌شان برای اینکه او عالم به غیب و شهادت است» (آیه ۶ - ۸ - سوره جمعه).

در این سه آیه موضوع سوره که عبارت بود از بعثت پیامبر اسلام و فونکسیون این بعثت در جامعه اعراب آن روز و بشریت قرن هفتم میلادی عوض می‌شود و مخاطب پیامبر از صورت آیات قبل که خود مردم عصر پیامبر اسلام بود عوض می‌شود و به طرف پیروان حضرت موسی در زمان پیامبر اسلام گردش می‌کند. البته طرح دو نکته در رابطه با فهم آیات قرآن در اینجا ضرورت دارد، نخست اینکه گرچه به لحاظ شأن نزول آیات در یک سوره گاهی آیات مختلف یک سوره دارای شأن نزول واحدی نمی‌باشند اما از آن که عمل آرایش آیات در سوره‌ها به صورت قطعی از طرف خود پیامبر اسلام انجام گرفته است، لذا هرگز نباید نظم پریشان میان دسته‌های آیات یک سوره خالی از حکمت بدانیم چراکه گاهی مشاهده می‌شود که در تنظیم آیات در یک سوره حتی برای پیامبر اسلام مکی و مدنی بودن شأن نزول آیات هم مهم نبوده است و گاهی در بعضی از سوره‌ها مشاهده می‌شود که پیامبر اسلام دسته‌ائی از آیات مکی

را در کنار آیات مدنی قرار داده است.

بنابراین در همین رابطه برای ما در زمان فهم و تفسیر آیات قرآن باید در مرحله اول شأن نزول آیات مطرح باشد و در مرحله دوم انگیزه پیامبر اسلام از قرار دادن آیات با شأن نزول متفاوت در کنار هم، چراکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم پروسه تکوین اسلام و قرآن با شکل تکوین تورات و قوم بنی اسرائیل و انجیل متفاوت بوده است و این تفاوت در فهم قرآن و اسلام و حرکت پیامبر دارای اهمیت استراتژیک می‌باشد چراکه شکل تکوین تورات و انجیل صورت دفعی و بیرون از پراتیک اجتماعی داشته است، اما شکل تکوین اسلام و قرآن صورت پروسسی داشته است و این پروسه ۲۳ سال طول کشیده است، علاوه بر این و مهم‌تر از این اینکه این پروسس در بستر پروسس جامعه‌سازانه پیامبر اسلام انجام گرفته است.

لذا منهای ۵ آیه اول سوره علق تمامی آیات قرآن در عرصه پراتیک جامعه‌سازانه پیامبر اسلام نازل شده است و همین دو مؤلفه باعث شده تا بر خلاف ادیان مسیحیت و یهودیت؛

اولاً دین اسلام یک دین تاریخی بشود.

ثانیاً این دین و این قرآن دارای دینامیزم گردد.

ثالثاً این دین سیاسی و اجتماعی و جامعه ساز گردد و به همین دلیل گرچه از بعد از وفات پیامبر توسط بنی امیه و بنی عباس و تصوف و فلاسفه یونانی زده مسلمان و فقهای دگماتیسم حوزه‌های فقهی و متکلمین اشعری مذهب و طرفداران اسلام روایتی و اسلام شفاعتی و اسلام زیارتی و صفویه و طرفداران اسلام انطباقی جدید امثال مرحوم بازرگان در کتاب «خدا و آخرت» هدف بعثت انبیاء و امروز در جامعه افرادی مثل عبدالکریم سروش تلاش می‌کنند تا اسلام اجتماعی پیامبر اسلام را به صورت اسلام شخصی و فردی درآورند، همه این تلاش‌ها شکست خورده است که دلیل اصلی آن همین پیوند بین پروسس نزول آیات قرآن با پروسس جامعه‌سازانه

پیامبر اسلام می‌باشد که باعث شده تا برای همیشه اسلام به صورت دین سیاسی باقی بماند و این دین سیاسی یک دین تاریخی هم می‌باشد و این دین سیاسی و تاریخی دارای دینامیزم هم است.

البته در همین جا طرح این موضوع بی‌حکمت نخواهد بود که وقتی ما می‌گوئیم اسلام به عنوان دین سیاسی نباید با شعار چهل ساله رژیم مطلقه فقهاتی ایران و نهضت اخوان المسلمین و بنیادگرایان امروز امثال القاعده و داعش و... که شعار اسلام حکومتی یا دین حکومتی می‌دهند یکی دانست، اسلام حکومتی با اسلام سیاسی یا اسلام اجتماعی تفاوتی از فرش تا عرش دارد و کسی که تفاوت این دو ترم را نداند اصلاً نه اسلام را فهم کرده نه سیاست را و نه حکومت و نه هر سه را، به همین دلیل در جامعه خودمان مشاهده کردیم که شعار اسلام فردی که ابتدا توسط مرحوم بازرگان مطرح شد و بعد توسط عبدالکریم سروش پی‌گیری شد، زمانی توسط این دو مطرح شد که رژیم مطلقه فقهاتی در تقسیم قدرت به تسویه حساب با آن‌ها پرداخت و حاضر به مشارکت قدرت با آن‌ها نشد و همین تسویه حساب باعث شد که آن‌ها جهت مقابله با رژیم مطلقه فقهاتی توتالی‌تر حاکم بر ایران به جای طرح شعار اسلام اجتماعی شریعتی در برابر اسلام حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی شعار اسلام فردی و شخصی در برابر شعار اسلام اجتماعی شریعتی بدهند نه اسلام حکومتی و ولایتی خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی و به همین دلیل بود که به عریان دیدیم که هر دو پیش از آنکه به جنگ با اسلام حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی بروند، تحت عنوان‌های مبارزه با ایدئولوژی به جنگ با اسلام اجتماعی شریعتی رفتند، البته در هر دو جبهه شکست خوردند چراکه هر دو می‌خواستند شیپور را از دهان گشادش بنوازند که امکان‌پذیر نبود یعنی می‌خواستند مانند مسیحیت با فردی کردن اسلام، دین اسلام را از سطح جامعه به گوشه امن فردی ببرند تا آنچنانکه عبدالکریم سروش می‌گفت فقط توسط آن بتوانیم دو رکعت نماز در دل شب بخوانیم و به صورت فردی در دل شب با خدا راز و نیاز بکنیم.

علت اصلی شکست پروژه مرحوم بازرگان - عبدالکریم سروش این بود که آن‌ها بین اسلام حکومتی خمینی با اسلام اجتماعی شریعتی مرزبندی نکردند و تعریف مشخصی نداشتند و تنها با سلاح اسلام فردی می‌خواستند هم به جنگ اسلام حکومتی و ولایتی خمینی بروند و هم به جنگ اسلام اجتماعی شریعتی و اقبال، که این جنگ آن‌ها در نهایت به سود اسلام حکومتی و ولایتی خمینی تمام شد چرا که رژیم مطلقه فقهاتی از زمانی که دریافت که جریان بازرگان - سروش با یک سلاح واحد به جنگ اسلام حکومتی خمینی و اسلام اجتماعی شریعتی آمده‌اند جهت مقابله کردن با این جریان کوشید تاکتیک خوب حمله کردن به شریعتی و اسلام اجتماعی شریعتی بدل به تاکتیک بد دفاع کردن از شریعتی بکنند.

لذا به این ترتیب بود که دیدیم رژیم می‌که شیخ مرتضی مطهری بزرگ‌ترین تنوریسین او در حمله به شریعتی مانند حمله به سیدجمال الدین اسدآبادی که می‌گفتند «ختنه نکرده» معتقد بود «شریعتی غسل جنابت نمی‌کند» و حمید روحانی خزانه‌دار اسناد این رژیم تمام زینش را رکاب می‌کند تا مانند برادر حاتم طائی با بول کردن درون چاه زمزم مکه شریعتی را «ساواکی» مطرح کند و تقریباً تمام مراجع و فقه‌های حوزه در عصر شریعتی یا فرمان تکفیر شریعتی صادر کردند و یا بر علیه او سخن گفتن و کتاب نوشتن از مرجعیت میلانی گرفته تا مکارم شیرازی و طباطبائی و مطهری تا اعلامیه مشترک بازرگان - مطهری تاکتیکش در برخورد با شریعتی عوض شد و به جای آن کوشید این بار به جای خوب حمله کردن به شریعتی، از تاکتیک بد دفاع کردن استفاده بکند.

به این ترتیب بود که دیدیم که همین سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی یک مرتبه در برابر شریعتی سلاح فتوای تکفیر و فحش‌های چاروداری مرتضی مطهری (که به قول عبدالکریم سروش، مطهری را با بی‌جامه در برابر شریعتی قرار دادند) غلاف کردند و این بار کوشیدند تا خانه شریعتی را موزه کنند و حتی سخن انتقال جنازه شریعتی از دمشق به حسینیه ارشاد به میان آوردند تا به هر ترتیب شده اندیشه شریعتی را

به صورت موزه و قبرستان درآوردند و از شریعتی تنها کویریاتی بسازند که فقط به درد احساسات رمانتیک فردی می‌خورد.

به هر حال آنچه در این نزاع به قول شریعتی خروس بهمن آباد و میرزا حسن مزینانی وجه‌المعامله یا وجه‌المصالحه قرار گرفته، اسلام اجتماعی شریعتی - اقبال است که توسط بازرگان - سروش در پای آسمان خراش لیبرالیسم ذبح می‌شود و توسط سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی در پای اسلام حکومتی و اسلام ولایتی حوزه و خمینی قربانی می‌شود که حاصل نهائی هر دو یکی خواهد بود.

به هر حال در خصوص تفسیر سه آیه ۶ و ۷ و ۸ سوره جمعه آنچه که در اینجا باید بگوئیم اینک:

الف - موضوع این سه آیه با کل آیات سوره جمعه که در باب بعثت پیامبر و واکنش مردم جامعه پیامبر اسلام می‌باشد متفاوت است چراکه موضوع این سه آیه در باب خودویژگی‌های قوم موسی است که در آیات مختلف قرآن در باب آن صحبت شده است

ب - موضوعی که در این سه آیه در باب خودویژگی‌های قوم موسی مطرح می‌کند و به نفی آن می‌پردازد، آپارتاید مذهبی است که مطابق آن قوم یهود خودش را برتر از دیگر مردمان نسبت به خدا می‌دانستند.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ... - یهود و نصاری گفتند ما فرزندان و دوستان خدا هستیم» (سوره مائده - آیه ۱۸).

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا... - آن‌ها گفتند هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود جز اینکه یهودی باشد» (سوره بقره - آیه ۱۱۱).

ج - در این سه آیه موضوع درخواست مرگ به عنوان محک تجربه اندیشه آپارتاید مذهبی مطرح می‌کند که بسیار قابل توجه می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ - هان ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که در روز جمعه برای نماز جمعه شما را می خوانند به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید اگر بدانید این برای شما بهتر است و همین که نماز جمعه پایان یافت در زمین پراکنده شوید و به کار مشغول شوید و از فضل خدا طلب کنید و به این ترتیب خدا را بسیار یاد کنید - و چون در بین نماز جمعه تو را رها کردند و به تجارت مشغول شدند به آن ها بگو آنچه نزد خداوند است از تجارت بهتر است چراکه خداوند بهترین رزاق است» (آیات ۹ تا ۱۱ - سوره جمعه).

آنچه از این سه آیه فهم می شود اینک:

الف - کلمه «جُمُعَة» به ضم حرف جیم و میم و یا به ضم جیم و سکون میم به معنای یک روز هفته است که عرب ماقبل اسلام ابتدا آن را یوم العروبه می گفتند و سپس آن را یوم الجمعة خوانده اند.

ب - منظور از انتشار در زمین یا «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» متفرق شدن مردم در زمین و مشغول شدن به کار است نه آنچنانکه امروز مشاهده می کنیم، تعطیل کردن کار باشد.

ج - آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم پیامبر اسلام توسط دو عبادت حج و نماز تلاش می کرد تا تئوری خود از خداوند را به صورت عملی درآورد.

د - خود کلمه نماز که امروز در میان ما رواج پیدا کرده است یک کلمه ترکی است نه عربی که در قرآن با ترم صلاه از آن یاد شده است که به معنای اتصال با خداوند می باشد.

ه - در قرآن هر جا که امر و تکلیف به صلوه برای مؤمنین شده با اصطلاح و فعل

«يَقِيمُونَ»، «أَقِيمُوا»، «أَقَامَ»، «قَامُوا»، «مُقِيمِينَ»، «فُمَّتْمَ» و «أَقِمَّ» مطرح شده است که دلالت به برپا کردن است نه خواندن و به همین دلیل در زیارت عاشورا و وارث در تبیین عاشورا خطاب به امام حسین گفته می‌شود «اشهد أنك قد اقامت الصلوه - ما شهادت می‌دهیم ای حسین که تو با عاشورا صلوه را برپا داشتی» و «اتيت الزكاه - ای حسین شهادت می‌دهیم که تو با عاشورا زکات خود را دادی» و «امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر - شهادت می‌دهیم که ای حسین تو با عاشورا امر به معروف و نهی عن المنکر کردی.»

و - هر چند در قرآن بر صلوه یومیه و جمعه تاکید شده است، «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى...» (سوره بقره - آیه ۲۳۸) ولی این صلوه را فقط خاص انسان نمی‌داند بلکه از نظر قرآن تمام پدیده‌ها با حرکت و حیات خود در حال الصلوه می‌باشند.
«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» (سوره احزاب - آیه ۵۶).

ز - پیامبر اسلام به امر الصلوه در عرصه حرکت اجتماع تاکید وافری داشته است «رهبانيه امتي الجلوس في المساجد».

عاقبت زان در برون آید سری

گفت پیغمبر که گر کوبی دری

ح - صلوه جمعه به خاطر اجتماع مسلمین در همین رابطه مورد تأکید و تکیه پیامبر اسلام بوده است.

ط - آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم در تئوری جدید پیامبر اسلام هر عملی تنها در چارچوب پیوند با خداوند دارای ارزش می‌باشد، لذا در این رابطه پیامبر حتی کار و تجارت را هم در چارچوب پیوند با خداوند تبیین و تعریف می‌کند آنچنانکه در حج که معمار این پروژه بزرگ پیامبر اسلام می‌باشد، عمل سعی صفا و مروه که تلاش و کار می‌باشد در چارچوب طواف کعبه و پیوند با خداوند تعریف می‌شود.

